۵
۱۳۴/-۱
۷۱۵
۱۰۵۵
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۷۷۰۱
فهرست‌نویسی تاسیس ۱۳
عبدالحی حبیبی
کندهار افغانستان
ABDUL HAY HABIBI
KANDHAR, AFGHANISTAN
۷۱۰

۵۹۶
۷۱۰
۱۳۹۱۵

مجموعه دو کتاب

بابرنامه

فارسی

سید عرب بلخی و محمد علی ملقب
به خان خاص خلیفه

غلامحسین کاملی

سنه ۱۳۱۰

۵
۷۱۰
۱۰۵۵

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۷۷۰۱
تاسیس ۱۳

عبدالحی حبیبی
ABDUL HAY HABIBI
(KANDHAR, AFGHANISTAN)

۷۱۰
۷۱۰
۱۳۹۱۵
۶۹۶

مجموعه دو کتاب

بابرنامه

فارسی

سید عرب بلخی و محمد علی ملقب
به خان خاص خلیفه

غلام حسین کابلی

سنه ۱۳۱۰

۷۱۵

درین جلد دو کتاب موجود است، که هر دو از نسخ نادره است، و
در فهارس کتب خانه های معروف هند و ایران بنظر نمی رسد،
ولی شاید در اروپا باشد:

۱- بازنامهٔ سید عرب نجفی که مسکن و مولدش مزار شریف است،
و در عهد جلال الدین اکبر گورگانی بهند رفت، و این کتاب را
بنام پادشاه مذکور، برای شهزاده سلیم (جهانگیر) بخواهش
سید شمس الدین تألیف کرد. (۲۰۱) صفحه.

۲- بازنامهٔ محب علی الملقب بخان خاص فرغانی، که این کتاب
هم برای جلال الدین اکبر شاه سابق الذکر تالیف شده،

هر دو کتاب بخط غلام حسین کابلی در ۱۳۱۰ ق
برای شهزاده حبیب الله خان در عصر امیر عبدالرحمن خان
در کابل نوشته شده.

در ملک راجی الی رحمة الله عبدالحی حبیبی
قندهاری است. فی ۱۵ حمل ۱۳۱۵
قندهار، ده خواجه

۱۶۶۱۵

کتابخانه
مجلس سنا

۱۰۵۵

هذا
کتاب بازنامه من تألیف
سید عرب نجفی ایده الله
بلطفه الجلی

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگترین کلامیکه شنقار ناطقهٔ انسانی را در فضای تعالی حمد کبری و ثنای جمیلی
هزاران هزار صید معنی بچنگ مقصود آید سپاس بیقیاس یگانه خدای بی همتاییست
که بواسطهٔ قدرت کاملهٔ شاملهٔ او انواع طیور ارواح جنی و انسی را از صحرای اطلاق
بدام تقیید اشباح در ستاد و شریفترین مرغزاری ستانی که شاهباز بلند
پرواز سخن پروری و نکته رانی در اوج فصاحت و بلاغت آن بال اقبال گشاید
و نعت صاحب لوای و ما ینطق عن الهوی است که بوسیلهٔ انعام عامش اصناف
جانوران اشباح بری و بحری را در صیدگاه آفرینش طعمهٔ حیات داد
صلی الله علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه الراشدین اما بعد بر ضمیر منیر

هوسناکان صاحب فراست مخفی نماند که بمقتضای سیر فلک غدار و گردش روزگار
فقیر حقیر کثیر التقصیر سید عرب نجفی ایده الله تعالی بلطف الجلی والخفی از وطن مألوف
و مسکن معروف آستانهٔ ملایک آشیان محرم اسرار سید الابرار حیدر کرار
که در حوالی نجف البلاد نجف حرسه الله تعالی عن الفتنة والفساد واقع است بسواد
اعظم هندوستان عبور نموده و بسعادت خدمت ملازمت حضرت خلیفهٔ
برحق ظل الله مطلق سلطان السلاطین کهف الخواقین سلیمان جمجاه فریدون گیتی پناه
قافله سالار راه حقیقی و مجازی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله تعالی
ملکه و سلطانه بیت کرهمای همت او سایه بر باز افکند ٭ نسر طایر را در آرد
باز از این سبز آشیان ٭ فایض و مستفیض گشته آنحضرت را با قسام شکار
میلی و هوسی تمام دید چنانچه در جمیع از مشارب و مسالک استاد و پیشوای
پیر و مرشد عالمیانست و با هر طایفه از صنعت گران و هنرمندان که در طرفة العینی
خود نادره پروازیها کرده بجاده فنی نام بر آورده‌اند التفات فرموده چندان
دقایق آن فن نموده‌اند که عرق خجالت بر جبینشان نشسته بهیچ علمی و فنی و هنر

پیشه و صنعتی نیست که از تصرف کاملهٔ احاطهٔ شاملهٔ آنحضرت بیرون باشد
همچنان در علم شکار وحشی و طیر بمرتبهٔ استاد استادانست که هیچ دقیقه از دقایق
این فن از دیدهٔ دانش آنحضرت پوشیده نیست و خاطر مبارکش از شکار حظی
وافر و ذوقی متکاثر داشت و چون در طریق شکار از کثرت سواری و اسپ تازی
و تیراندازی و باقی امور که وابسته بعلم و عمل شکارست بلکه فنون سپاهیگری
بکمال میرساند این معنی بیشتر باعث توجه خاطر اقدس آن شهسوار عرصهٔ خلافت
شده و این نسبت از مبادی صغر سن شریفش تا ایام خجسته فرجام شباب
علو تمام داشت درین ولا که سنین عمر گرامی او در اوسط اربع و خمسین است انشاء الله تعالی
بسنین از عمر طبیعی تمتع یافته ببقای جاوید برسد با وجود سپری شدن جوانی و حصول
اسباب تنعم و کامرانی همت عالی بر مجاهدهٔ نفس و ریاضت بدن گماشته
در عرض عمال عالم جسمانیت و نصیب روحانیت بدل جهد بلیغ و سعی کامل
دارد و بخون ریزی حیوانی حتی سر موئی آزار موری اقدام نمیفرماید چه جای شکار
اقسام حیوانات بری و بحری و در جمیع اطوار طالب مرضیات الهی بوده

بمکارم

بمکارم اخلاق صید دلها میکنند و از غایت رغبت بشکار و نهایت
رحم دلی و مهربانی بر جمیع ذریات جاندار شکار صید آهو اختیار فرموده
که هم صیدی با حسن و زیبائی بدام آید و هم قصوری و فتوری در زندگانی
حیوانی راه نیابد و عمل بمقتضیات صغر سن و عهد شباب بفرزند اعز ارشد
ارجمند سعادت مند دولت یار مظفر و کامکاری اختر برج رفعت و شهریاری
مهر سپهر دولت و بختیاری غیاث السلطنة و الخلافة بحضرت بادشاه سلیم بزرگ خورد
کامکار تجویز و تفویض فرمودند سپاهی و چون این غریب را که از خوشه چینان
خرمن تعلیم و ارشاد حضرت جهانبانیست بقدر معرفتی چون این وادی بود
در موطن و مسکن مذکور بنا بر عهد شباب و صحبت زنده دلان هوسناکان
بر کمال انبساط خاطر نشاط بوالهوس بیشتر مشغول بجانوران و کشادن و پرانیدن
و شناختن احوال و اوضاع جانور و عیب و هنر و تعهد و علل داشت و درین شیوه
عاری محض نبوده و هر چند که در مجلس عالیه علیه حضرت خلیفة الزمان حفظه الله
خود میسنمود اما در بعضی اوقات بحکم کل اناء یترشح بما فیه بی اختیار تقریبی میشد

که این نسبت ظهور می‌یافت و گاه گاه از آنحضرت بنوازش خطاب ایمن خدمت سرفراز
میگشت و علی مقدور الطاعت و اذعان حکم میکرد و رفته رفته تکلف و حجاب ذالک
بالکل مرتفع گردید و هرچند گاه جانوری از باز و باشه و شاهین و بحری و غیر
گشاده داده و در صید گیری کامل ساخته در نظر اشرف اقدس میگذرانید و مورد
تعریف و تحسین میشد و در اواخر الایام ذکر یافت حسب الحکم جهان مطاع
آفتاب ارتفاع که در ملازمت حضرت شاه کامکار نامدار بختیار نور حدیقهٔ
وابهت و جلالت **نظم** غنچهٔ گلبن جهانبانی ❊ سرو نوخیز باغ سلطانی
آراستهٔ همه نکوئی ❊ افزون صفتش ز هرچه گوئی ❊ عالی نسبی
بلند پایه ❊ درویش ولی همای سایه ❊ شایستهٔ تاج سرفرازی ❊
جان همه کس به دلنوازی ❊ اقبال مطیع و بخت یاور ❊ توفیق رفیق و
بخت رهبر **بیت** آنکه میبارد ز سرتاپای او خلق کریم ❊ نور چشم
پادشاهان جهان سلطان سلیم ❊ که ظل تربیت و عاطفت خلیفهٔ برحق
باقی و پاینده باد طریق خدمت معهود و مسلوک داشته و دارد آخر الامر

جمعی

جمعی از احباب اشارت فرمودند که اگر در احوال جانوران متعلق بهم ورقی چند نوشته
که هم از راقم یادگاری و هم تحفهٔ طالبان هوسناک که صحیفة القلم شکاری باشد بغایت
مستحسن و پسندیده خواهد بود و چون رغبت ما فی الضمیر خود را نیز بخواهش دوستان و امتثال
امر عالی عزیزان موافق یافت لاجرم قدم سعی و قلم جهد برداشته آن مسئول مامول را بعالم
ظهور بوقوع آورده باستعانت ارواح عالی النجاح و میامن انفاس هدایت اساس
استادان این فن عموما بالعنایت یتیغا حضرت مرتضوی انتسابی خواجه احمد لیو و بزرگان
عظام بسلسلهٔ آبا و اجداد و کمترین تخصیص حضرت نقابت و منقبت پناه سیادت
و سعادت دستگاه اکرم امجد نقیب النقبا سید شمس الدین نجفی خصوصا صحبت اتمام
پذیرفت برخلاف اعزه که بنا بر اکثر بیان احوال باز تطیلی از جانوران رساله خود را
موسوم بباز نامه داشته‌اند و این ذره حقیر بنا بر بیان وافی کافی احوال اکثر جانوران
این رساله را مسمی بشکارنامه ساخته تا بهیچ قسم شکار طیوران بیرون ازین بیان نباشد
بنا بر تفاوت احوال طیور و این رساله مشتمل بر سی و هفت باب و هر باب محتوی بچندین فصل است
باب اول در حقیقت صفت شنقار و وجه تقدیم آن بر جانوران چون او در امیر شکاران

بادشاه جانوران گفته اند تقدیم آن شرفا و تعظیما لازم باشد اما چون سیادت مقام با
احترام عبد اللطیف خواجه که توشبیگی حضرت ظل اللهی بود باز را مقدم میشمرد و در تربیت باز
مثل قانون حضرت جهانبانی باز را پیشتر از جانوران دیگر بنظر شرف اقدس میگذرانید ظاهرا در تو شنقار
بمقتضای رعین شنقار خاطر نموده است والله اعلم

باب اول مشتمل است بر سه فصل

فصل اول ٩ در شناختن شنقار
فصل دوم ١٣ در بیان پیدا شدن شنقار
فصل سوم ١٧ در بیان [illegible] گیرا ساختن شنقار

باب دوم ٢١ در صفت باز و چره و شناختن کمیت مشتمل بر چند فصل
فصل اول ٢١ در سنجش کمیت
فصل دوم ٣١ در بیان گشادن باز
فصل سوم ٣٥ در طلبیدن باز
فصل چهارم ٣٠ در [illegible] بطرز دیگر
فصل پنجم ٣٠ در بیان [illegible]
فصل ششم ٣٩ در تمیز [illegible]
فصل هفتم ٤١ در بیان [illegible] جانور [illegible] صید [illegible]
فصل هشتم ٤٢ در بیان دانستن [illegible]
فصل نهم ٤٠ در بیان [illegible]
فصل دهم ٤٦ در بیان انکه باز [illegible] پراندن
فصل یازدهم ٤٩ در بیان پراندن باز بر دراج
فصل ١٢ [illegible]

باب سوم ٥٢ در صفت باشه
فصل ٦٢ در بیان [illegible]

باب چهارم ٦٣ در صفت شاهین مشتمل بر چند فصل
فصل اول ٦٣ در صفت غیرت شاهین
فصل دوم ٦٤ در ملاقات گرفتن [illegible]
فصل سوم ٦٥ در تربیت بچه شاهین
فصل چهارم ٦٥ در بیان [illegible] کردن

فصل پنجم در طلبیدن

فصل پنجم ٦٨ در طلبیدن طیار کردن [illegible]
فصل ششم ٧٣ در کار جانور خورده
فصل [illegible] ٧٩ در بیان پراندن شاهین [illegible]
فصل [illegible] ٨٢ در بیان [illegible]

باب پنجم ٨٥ در صفت بحری
فصل اول ٨٥ در بیان بحری
فصل دوم ٨٧ در پراندن بحری
فصل سوم ٩٠ در [illegible] سنگ
فصل چهارم ٩٣ در گشاد بحری
فصل پنجم ٩٣ در پروازی کردن بحری
فصل ششم ٩٥ در گیرا ساختن [illegible]
فصل هفتم ٩٦ در بیان لگر
فصل هشتم ٩٦ در [illegible]

باب ششم ٩٩ در صفت چرغ
فصل اول ١٠٠ در گشاد کردن چرغ
فصل دوم ١٠١ در حالات چرغ
فصل سوم ١٠٣ در بیان آهوگیر
فصل چهارم ١٠٦ در بیان سرشتن باز
فصل [illegible] ١٠٦ در بیان انکه باز [illegible] خوردن دل [illegible]
فصل [illegible] ١٠٦ انکه اگر باز را [illegible]
فصل [illegible] ١٠٦ باز را در [illegible]
فصل [illegible] ١٠٨ انکه باز را اگر [illegible]
فصل ٩ ١٠٩ در بیان [illegible]
فصل ١٠ ١٠٩ در بیان [illegible]
فصل ١١ ١٠٩ در بیان انکه [illegible]
فصل ١٢ ١١٠ اگر باز [illegible]
فصل ١٣ ١١٠ دل [illegible]
فصل ١٤ ١١١ در بیان انکه [illegible]
فصل ١٥ ١١١ در بیان شناختن [illegible]
فصل ١٦ ١١٣ در انکه صیاد باید
فصل ١٧ ١١٥ در بیان [illegible] باز
فصل ١٨ ١١٥ در بیان علت [illegible]
فصل ١٩ ١١٦ در مرض [illegible]
فصل ٢٠ ١١٧ در علت [illegible]
فصل ٢١ ١١٧ در بیان پیدا شدن کرم در شکم
فصل ٢٢ ١١٩ در بیان چنگال باز
فصل ٢٣ ١١٩ در بیان علتهای مختلفه
فصل ٢٤ ١٢٠ در علت [illegible]
فصل ٢٥ ١٢٢ در بیان [illegible]
فصل ٢٦ ١٢٣ در بیان باز لاغر
فصل ٢٧ ١٢٣ در بیان انکه باز [illegible] طعمه کرده
فصل ٢٨ ١٢٤ در بیان انکه باز [illegible] کرم طعمه کرده
فصل ٢٩ ١٢٥ انکه باز گوشت [illegible] خورده
فصل ٣٠ ١٢٥ در بیان انکه [illegible]
فصل ٣١ ١٢٦ در بیان انکه باز [illegible]
فصل ٣٢ ١٢٦ در بیان انکه باز [illegible] شوق

فصل ۳۳ ۱۲۷ در بیان علاج بازی که بطور [illegible] لقمه را بتحلیل نبرد
فصل ۳۴ ۱۲۸ در بیان آنکه باز در وسواس [illegible] آید
فصل ۳۵ ۱۲۹ در بیان آنکه باز فربه بود
فصل ۳۶ ۱۲۹ در بیان آنکه [illegible] جانور [illegible] خیال [illegible]

فصل ۳۷ ۱۳۱ در بیان کشاد کردن شاهین طوری
باب هشتم ۱۳۶ در بیان آنکه شاهینکه خراب و ویران شده باشد
فصل ۱۴۴ در بیان کشاد کردن بحری
فصل ۱۵۰ در کشاد کردن شاهین

فصل ۱۵۹ در کشاد کردن بطرز دیگر
باب نهم ۱۶۰ در کشاد کردن شاهین کازی [illegible] بزودی بکلنگ میرسد
باب دهم ۱۶۱ در بیان انواع جمع شدن خلط
باب یازدهم ۱۶۰ در بیان بعضی [illegible] از سبب پرهیز [illegible]

باب دوازدهم ۱۷۰ در بیان آنکه بعضی شاهین خیال [illegible]
باب سیزدهم ۱۷۱ در علاج پرهیز [illegible]
باب ۱۴ ۱۷۲ در بیان آشتها
باب ۱۵ ۱۷۵ در بیان طعمه داری

باب شانزدهم ۱۸۰ در بیان زنگشی کردن بحری
باب هفدهم ۱۸۳ در بیان طلبیدن بحری
باب ۱۸ ۱۹۲ در بیان سفیده مرگ
باب ۱۹ ۱۹۳ در بیان کاهش جانور

باب بیستم ۱۹۲ در بیان علامت [illegible]
باب ۲۱ ۱۹۳ در بیان خوش شدن پنجال
باب ۲۲ ۱۹۳ در تنگ شدن مقعد
باب ۲۳ ۱۹۴ در کلوله‌ای که در شکم جانور باشد

باب ۲۴ ۱۹۳ در گرفتگی بینی جانور
باب ۲۵ ۱۹۵ در کرم ته بال
باب ۲۶ ۱۹۵ دیگر علتی است که جانور دم چپ و راست میکند
باب ۲۷ ۱۹۵ در بواسیر

باب ۲۸ ۱۹۶ در کرمیکه در شکم جانور پیدا شود
باب ۲۹ ۱۹۶ در آماس جانور
باب سی ام ۱۹۶ در شکستی بال جانور

باب سی یکم ۱۹۷ در بیان گوشت هضم ناکردن جانور
باب سی دوم ۱۹۷ در بیان آنکه جانور در شکار در دو باقته و آزار رسیده
باب سی و سوم ۱۹۸ در بیان آنکه جانور [illegible] خورد و منفعت کند

باب سی چهارم

باب سی چهارم ۱۹۸ در بیان آنکه جانور را در تابستان کرم زده باشد
باب سی و پنجم ۱۹۹ در بیان آنکه پشش پیدا شود
باب سی و ششم ۲۰۰ در بیان آنکه استادان چنین [illegible] در فصلهای سال
باب سی و هفتم ۲۰۱ در بیان دمه

تمت بالخیر

باب اول در حقیقت و صفت شنقار و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول آنکه

شنقار جانوریست که استادان میرشکاران قرار داده‌اند که شنقار

بادشاه جانوران است چراکه هیچ جانوری در صید کردن بقدرت او نیست و هر جانوری

که در نظر او درآید از قادر شدن آن جان بسلامت نتواند برد اما تماشای او در کلنگ

بسیار است چنانچه هزار کس از ضرورت بود و صد کم و زیاده کس سوار باشد و دایره

می بندند و دو میرشکار صاحب وقوف یکی از جانب دست راست و دیگری از جانب دست چپ

متوجه شده مردم را یک گز اندازه راه از یکدیگر دور گذاشته بان سر میروند بعد از آنکه

این دو میرشکار بیکدیگر نزدیک رسیدند شنقار را از پایان باد تاخته میپرانند و از قدرت و حکمت

الهی مجرد یکه از دست برآید تا چشم بر زدن خود را بکلنگ لاجوردی میرسانند

واز انجا سرنگون فرود آمده خود را بکلنگ میزند اکثر و اغلب چنانست که در هر جا که
کلنگ را لکد میزند گوشت و استخوان آنجا ذره ذره میشود و کلنگ انچنان
بخود بر زمین میآید که احتیاج بگرفتن نمیماند و بعضی اوقات چنان میشود که از خیل
کلنگ یکی را لکد زده بر زمین می اندازد و باز خود را بر روی هوا گرفته دیگری را گرفته
فرود میآید الحق پسندیده تماشائیست و ذوق و سروری دارد فصل
اول در شناختن شنقار و علامتها و اگرچه صورت شنقار در بوزی بحری و چرغ
مینماید بعد گریز کردن بحری تلک شباهت تمام پیدا میکند اما در شنقار
خوبیها و نادره شکاریها است که در چرغ و بحری نیست همچنان که همه ادمیان
بپادشاهان نمیمانند اما در پادشاهان خدا تعالی لطافتها و قدرتها عنایت کرده است
که در ادمیان دیگر نیست در رنگ و هیبت و سیاست و دانش و بینش و همت و شجاعت
و باقی اوصاف کمال انچنان که در ذات پادشاهانست در سایر الناس نیست پس
شنقار بدین صفتست و یکنام شنقار طغرل است چنانچه حضرت شیخ نظامی
قدس سره بتقریب در اسکندر نامه بری یاد میکند مثنوی شکاری

یکی مرغ شوریده سر * زخواب شب آشفته شوریده تر * چو دوران در آمد
شدن تیز بال * شد از چون جنوب آمدن از شمال * عقابین فولاد در چنگ او
عقابان سیه خانه زاهنگ او * غضبناک و خونریز و گستاخ چشم * خدا
آفریدش زبیداد و خشم * طغان شاه مرغان طغرل بنام * بسلطانی اندر
چو طغرل تمام * هر چند که صورت چرغ و بحری تلک باو مشابهت دارد اما
پریدن و گرفتن او بهیچ جانوری نمیماند بدانکه علامات شناختن شنقار بدین
وجه است که بعد گریز کردن کبود رنگ میشود و خالهای سیاه بر سینه می اندازد و اندکی
شباهت بحری تلک هم پیدا میکند مصرع بقامتش نرسد گر هزار
سال برآید * اما در صید کردن هیچ جانور را با او نسبتی نیست شنقار هم چندین
انواع دارد شنقار سیه خال هم میباشد و سرخ خال هم میباشد و سیه رنگ هم میباشد
بعد از گریز کردن هر کدام بشباهت رنگ خود گریز میکند اما کل با دام از همه
اینها پر شق تر و خوش رنگ تر و خوش ترکیب میشود و در رنگ بحری تلک در پشت
و بر سینه خالهای سیاه پیدا میکند اگرچه دیگرها هم بعد گریز کردن خالدار

میشوند اما کل ها دام از همه بهترست احیانا شنقار تویغون هم می افتد که در رنگ
شیر سفید چنانچه در زمان بایقره سلطان که بادشاه بود در ان زمان یک شنقار
تویغون گرفته آورده بودند جد فقیر تعریف میکردند که بسیار خوب میگرفت
و تویغون شاهین هم میباشد چنانچه یک شیخ زاده را از نسل شیخ بهاء الدین
زکریا شیخ عبد الله نام حضرت بادشاه اسلام مرشد انام جلال الدنیا والدین
محمد اکبر بادشاه غازی برسالت بولایت دکن فرستاده بود از تحفهای
نفیس آنولایت از هر جنس بافراد آورده از انجمله یک شاهین تویغون نیز آورده
بود در رنگ شیر سفید مدعا اینکه در هر قسم جانوری تویغون میباشد
تویغون باز را هم مردم عالم دیده اند و الحال در پیش اکثر بادشاهان است تویغون
باشه هم بسیار نادره میباشد اکثر در ولایت بدخشان پیدا میشود تا معلوم باشد
و اکثر استادان برین اند و این ذره حقیر هم از جد خود شنیده است که ست
عبارت از پرزمهاست که در بدن شنقار چیده میباشد کبود رنگ میشود و کف
پایش در رنگ سینه شتر مرغ سبز میباشد میگویند که امتحان شنقار را بیخ میکنند

چرا که

چرا که گفته شد که کف پای او سبز است و بعد از انکه در بالای یخ می نشانند در روی یخ
تاثیر نمیکند و آسوده می نشیند و بیطاقتی از و بظهور نمی آید بخلاف جانوران دیگر
که بمجرد که بر روی یخ می نشانند سردی در ایشان تاثیر میکند خود را از بالای
یخ پایان می اندازند و طاقت نشستن ندارند یک نشانه دیگر شنقار این است
و ازین حیثیت می شناسند و یک نشانه دیگر اینست که پرهای ران او که بزبان
میر شکاری ترکان پرچون میخوانند دراز میشود که بنوک ناخنش برابر می ایستد یک نشانه
دیگر آنست که هر البتون را که میگیرد یک ساعتی او را مالش میدهد بعد از ان یکپای
از گلوی او زیر کرده گرفته می ایستد و یکپای دیگر را خالی کرده نگاه میدارد
وجوه گفته اند که بعضی بر انند که سیاستیکه از و بالبتون میشود البتون را
حس حرکتی نمیماند ازین مر احتیاج گرفتن دو پای ندارد و یکپای کار خود
میکند بخاطر این فقیر میرسد که شنقار جانوریست دانا چنانچه بلند بر صفت
دانش و فراست او کرده شده است از دریافتی که در او میدارند هر جانوری که
البتون را گرفته نشسته باشد جانوران دیگر که او را می بینند قصد او میکنند

البتون و البون لفظ ترکیست و برآن مطلق صید

که البتوز را از وجدا کرده بگیرند اکثر چنانست که جانوران حقیر از جانوران قوی
از بالای دست او و لگد زده مجروح کرده اند چون البتوز را از وجدا کرده گرفته اند چرا که
او در روی زمین البتوز را گرفته نشسته است و ایشان از روی هوا بقوت
و شدت تمام می آیند و لگد میزنند بعضی وقت چنان شده است که جانور
در پر کندن و گوشت خوردن مشغول است که آمده لگد زده اند او را مجروح
ساخته البتوز را برده اند باین ملاحظه شنقار یکپای البتوز را گرفته می ایستد
و یکپای دیگر را خالی نگاه میدارد که اگر عدوی از کمین بیاید با وی محاربه و مجادله
تواند کرد البتوز را از دست او نرباید و غیر ازین واسطه باشد که غیر را بران علمی
بوده باشد و فقیر را نباشد و یک علامت شنقار اینست که در محیله او را بدالکای
می طلبند از دستیکه بر می آید تا یک گز اندازه راه پایهای خود را دوان او ازان
کرده میرود و بعد ازان جمع میکند نشانه اصح شنقار اینست مخفی نماند
که استادان قرار داده اند که ترمتای از جنس شنقار است چرا که او نیز البتوز را
یکپای گرفته می ایستد و این روش ترمتای را کرات میر شکاران دیده اند

مشابهتی تامی که او بشنقار دارد نیست و دیگر رنگ در جوزی نوعی دیگر است و بعد
از گریز رنگ شنقار کبود میشود و در بر سینه خالهای سیاه می اندازد و پر بدان
و گرفتن او تمام بروش شنقار است و این طریق در ترمتای ولایت است
هند از رنگ جوزی و تلک تمام برنگ شنقار است مردم او را کوک چال میگویند
صفت او بسیار است که در اواخر بشرح گفته خواهد شد **فصل دوم در بیان**
پیدا شدن شنقار که آشیان او کجا میباشد و ذات او چه طور است بعضی از استادان
چنین فرموده اند که شنقار از آشیان چرغ پیدا میشود و میگویند که چرغ سه چهار
بچه میکند و ازان میان یک بچه او شنقار میشود در رنگ طبل چنانچه میگویند
که در ولایت جانوریست قرچه نام و او نیز چهار بچه میکند از ان یک بچه او طبل میشود
و باقی قرچه میشود اما این قول پیش فقیر نا ملایم است و شنقار هم در رنگ اوست
از خواجه زادهای حصار نوجوانیست که در ملازمت حضرت بادشاه بر حق ظل اللهی
مطلق قافله سالار راه حقیقی و مجازی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی
میبود چنین تقریر کرد که از کوهستان حصار چند آشیان چرغ برداشته

آورده بودند در یک آشیان چهار بچه برآمده بود و بعد از آنکه کلان شدند
یک بچهٔ او شنقار شده بود در ملازمت بادشاه حصار میرشکارانیکه بودند
همه قرار داده‌اند که شنقار از آشیان چرغ پیدا میشود والله اعلم و فرقهٔ [illegible]
که چرغ بحری جمع میشود و شنقار از ایشان پیدا میشود چنانچه اکثر کیفیات او
بچرغ میماند و پرش و روش گرفتن او به بحری نیز مشابهتی دارد و نیز کلان
گیری و دور دوی او بچرغ میماند و در بوزی بچرغ مشابه است و بعد از گریز
کردن بحری تلک شبیه میشود و دیگر میگویند که چون بحری جانوریست نادر و از او
حرکات غریبه سر میزند و هر وقتیکه چشمش بر جانوری افتد قصد گرفتن او کند
پریدن و گریختن از و جانبر نیست ازین هم شنقار را بعضی میگویند که از ذات
بحریست اما اصح آنست که پدر و مادر او از ذات شنقار است و شنقار ذات
علیحده‌ایست و از لطافتیکه دارد هر جانوری که صید را خوب میگیرد و بگرفتن او
مانند میکنند پرواز قصد صید کردن او و حرکاتیکه در حین قصد از و ظاهر
میشود مناسب و مشابه بهیچ جانوری نیست و عقل عقلا در ادای آن متحیر است

چنانکه

—

چنانکه جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب عبد اللطیف خواجه قوش بیگی حضرت
تقریر کردند که در نزد عبدالله خان که بادشاه ماوراءالنهر بود یکروز در شکار حاضر
بودم در دست خود شنقار شنیده شد و از پی العبتون تردد مینمودند چیزیکه لایق
پراندن شنقار باشد پیدا نشد یکبار دیدند که از روی هوا جانوری چند پیدا شد
اما از بلندی و تشخیص نتوانستند کرد که چه جانور باشد بعد از آن که محاذی سر ایشان
آمدند دانستند که حوصل است که عبارت از سقای جانوران باشد و بعضی قطان هم
میگویند و طرز پرش آنها معلوم میشود که میل فرود این حدود هم ندارند
چون مشتاق شکار و پرش شنقار بودند توماغهٔ شنقار را حضرت خان
گرفتند چشمش که بر حوصل افتاد پرواز کردن گرفت حضرت خان فرمودند
که اگر نتواند خود را باو رسانید باری ببینیم که چکار میکند این بگفتند شنقار را
پراندند بمجردیکه از دست برامد یک زور کرده خود را در نصف راه گرفت و بعد از آن
سینهٔ خود را در هوا داده اندک نفسی راست کرد و بعضی باین عقیده شدند
که مانده شده از پرواز ماند در همین خیال بودند که پرواز دیگر کرده بعقوبت

***

هرچه تمامتر در طرفة العینی بمحل اصل رسید و یکی از انها را بعلک نیلگون گرفت
و از انجا هر دو در چرخ در آمدند گاهی شنقار بالا و حوصل در ته گاهی برعکس
تا آنکه بر زمین آمدند و مردمیکه همراه حضرت خان بودند از میرشکاران و غیر آن
فریاد از انها بر آمد که هرگز این نوع پریدن و گرفتن نمی آید بغیر از شنقار
که بادشاه جانوران است و از بادشاهان کاری عجیب و غریب بوقوع آید
محل عجب نیست **فصل سوم در بیان** کشاده کردن و گیرا ساختن شنقار
چنانچه همه استادان متقدمین و متاخرین چنین فرموده اند و جد
این ذرهٔ حقیر هم باین کمینه تعلیم داده است تا در ملازمت ایشان کشاده کردم
و گیرا ساختم و بانعام و اکرام فاتحهٔ خودداری مستفیض گردیدم و در میان امثال
و اقران سربلند گشتم لاجرم خواستم که هر ریاضتی که در ملازمت آن کاملان
برده ام به بیاض برم تا بعد از من هر دولتمندی که درین باب هوسی داشته باشد
این رساله را مطالعه نموده آنچه بنظر او خوش آید بهمان عمل نماید تا مشقت او
با و آسان گردد و الله اعلم **بدانکه چون شنقار را** صیاد گرفته بیارد بدست

میرشکاران

میرشکاران افتد میباید که تا ده شبانروز نگذارند که در خواب شود لحظه
لحظه خبرگیران باشند و در رنگ دلاکان خادمی میکرده باشند تا از رمیدن
حجابی که دارد بیرون آید یعنی صفت حجابی که خادمی بکنند و بعد از ده روز
میباید که یکپارچه گوشتی که پر از پی باشد در دست داشته باشند و طعمه بسیری
باو ندهند و هر زمان بر روی زمین نهند و بر روی دست می جهانند
باشند از حجاب بیرون آمده شیلانی میکرده باشند بعد از آن بیعند
که اول بسیار شیلانی میکند بعد دلبای گوشت بسته از نزدیک بطلبند
روز بروز دیگر از انجائیکه طلبیده بودند دو گز راه دورتر بطلبند تا جا
اینکه بهمین ظرافت هر روز پلهٔ او را زیاده سازند بعد از انکه به بیست گز
زمین برسد بدالبای طلبیده در ته پای او مرغ در آورده بکشند و دیگر روز
در هر دو روز مرغ را تقصیر نکنند که فایده تمام دارد و بعد از انکه بر بیست پله
یکجای بلند بید اگر ده چهار رنج کلنگ آواز همراه کرده قریب بیست گز راه بطلبند
بعد از انکه باین پله خوب آمدن گرفت کلنگ چندی را پیش از ان بچند روز

در خانه انداخته دانه خور سازند چراکه کلنگی که صیاد نو آورده باشد خوب نمیپرد و از رامی
با ولی کردن کلنگ نهد اشته خوب است اگرچه تا دو سه روز هر طور کلنگ باشد
میتوان با ولی داد چراکه اول مرتبه در پشت کلنگ گوشت بسته و در پاش
طناب بسته باید طلب کرد که تا چند روز گوشت را کم باید ساخت تا زمانیکه
شنقار دلیر شود بی حجاب در آمده میگرفته باشد بعد از ان گوشت را
برطرف میباید کرد و در بالای بلندی کلنگ را آورده از انجا میباید گذاشت
تا کلنگ پرواز کرده روان شود بعد از ان شنقار را باید انداخت اما میباید
که بر اطراف بلندی ده دوازده کس در قفا ایستاده باشند بعد از انکه
شنقار بر کلنگ بچسپد و در زمین که فرود آید پیش آن جماعت که حاضر ایستاده اند
فرود خواهد آمد و ایشان ان در بدیهه باو یاری خواهند داد و درین وقت
باو آسیب نمیرسد و آزار نمییابد بعد از انکه چند نوبت بهمین طرف گرفته
سیر شود و بی حجاب در آمده میگرفته باشد برده بر کلنگ صحرائی انداختن
اینست که قریب پنجصد کس کم و بیش گرد خیل کلنگ دایره بندند و دو میر شکار

صاحب

صاحب وقوف یکی از جانب دست راست و یکی از جانب دست چپ مردم را یک گز
اندازه راه از یکدیگر دورتر جا بجا گذاشته تا بان سر بروند بعد از ینکه این دو
میر شکار بر سر پله هر دو یکجا رسیدند آنگاه شنقار را از جانب پایان باد انداخته
اندازند اما اولا بار میباید که سعی کنند از دو سه کلنگ زیاده نباشد و جماعه
در قفای دایره بسته ایستاده اند میباید که بهر طرف که کلنگ متوجه شود فریاد زده
یعنی از قول سواره ۱۲ — نگذارند که از قول بیرون رود قاعده کلنگ چنین است که هرگاه در برابر او
فریاد زده میانداخته باشند از انجا نمیگذرد **القصه** در میان قول سرگردان میگردد
و شنقار در گرفتن او چندان محنتی نمیکشد و آسان میگیرد و الا اگر در قول نگنجد کلنگ در
پرواز در آمده بهر طرف متوجه بهمان طرف میرود و شنقار در پی او میرود
و از دور احتمال آنست که نمیتواند گرفت اگر بالفرض و التقدیر که بگیرد نمیتواند
نگاه داشت اگر بهمان مقدار محنت بر نمیرسد که بیزار از گرفتن میشود و چه نوع
شنقار پر دلی میباید که از و بیزار نگردد و باز کلنگ بگیرد و بعد این مخلص بکرات
باین فقیر میفرمودند که چهار کس دیگر اسپان دونده داشته باشند در عقب

قفل رفته یکی از جانب مشرق و یکی بجانب مغرب و دیگری بجانب قطب و دیگری بجانب
جنوب قریب به نیم کروه از قفل دورتر رفته باشند باحتمال اینکه مبادا کلنگ از بلندی
شنقار برآمده سراسیمه شده از قفلی بیرون رود و شنقار بیرون رفته گرفته
فرود آید تا آمدن مردم قفلی باواز رساند باین احتمال آن چهار کس که گفته شد
بجانب هر کس که گرفته فرود آمده وی میباید که بکومک او برسد و نگذارد
که شنقار محنت کشیده چه جای آنکه قفل ها کرده پرانده و دور رفته بمشقت تمام بگیرد
و بمحنت باو برسد این از میرشکار درست تا معلوم باشد **باب دوم در صفت**
باز و جره و شناختن رنگ و بیت و گیراندن او و علامات و آثار که باو مناسبت
داشته باشد و این مشتمل بر سیزده فصل است اول در شناختن رنگ و بیت هر باز
که هر رنگ کسب است او چه لطافت دارد میباید دانست که جنس او چند رنگ میباشد
و کدام رنگ بدفعل و ذات هر کدام از کجاست و استادان بچه کیفیت قرار
داده اند از انجمله عزیزی میفرماید که خوش آن دولتمندی که او را بازی بدست
افتد که بر سینهٔ او کشاده باشد و گردن او دراز و سر او پهن در رنگ

سرکار و رنگ و بالهای او مرقعه گردن او و در رنگ سیب پر او گرد می نموده باشد
و پرهای کتف او در رنگ که باشد از ریزگی او نتواند شمرد و نوک شاپرها
نازک و دراز و استخوان دم غازه او به پشت چسپیده و پرهای دم او نازک
و دراز و پرچینهای او در رنگ ران اشتر لوک بندهای پای او و نیز لوک کوتاه
و پنجه ها کشاده و ناخنها سیاه و طوسی و دراز و چشمها سرخ و در حدقه چشم
فرو رفته اگر این چنین باز هوبی باشد لایق تحفه پادشاهان است اگر رنگش زرد باشد
خوش فعل باشد و اگر سیاه رنگ باشد خالی از غضب و قهر نباشد و گفته اند که این
نوع باز در غایت خوبی و رعنائی میباشد و تندی او فریش و گرفتن و طعمه خوردن او
بمرتبه ایست که عقل حیران میشود و دیگر استادان گفته اند بکرات معلوم این ذره
حقیر هم شده است که باز باین اوصاف هر رنگ باشد خوبست اما بخلاف اینکه نقیصه
رنگ نباشد و پرهای روی سینهٔ او گرد و خالهای او نیز سیاه در رنگ
ناخن کرده باشد بهیچ مصلحت بکار نمی آید و دیگر چنین در میان اهل عالم مشهور و معروفست
که باز با باز جفت میشود نتیجه که از آن پیدا میشود الا بسیار که باز بجانوران دیگر

جفت میشود چنانچه تفصیل او ثانی الحال مذکور خواهد شد و باید دانست که
انواع باز چند گونه است **اول تویغون است** که در نمایش و پرسش از حد قیاس
بیرون است آنقدر معلوم باشد که در وای تویغون سخن بسیار است چنانچه
اکثر برین اند که باز با باز جفت میشود بچه تویغون میشود و بعضی برین اند که [?]
از آشیان باز یک بچه او تویغون میشود چنانچه از هر جنس جانوری که باشد
تویغون او دیده شده است چنانچه تویغون زاغ را در ملازمت حضرت بادشاه
دیده شده که میرشکار مرغابی را بولی داد که دور رفته گرفته فرود آمد
مدعا اینکه از هر جنس جانور تویغون پیدا میشود احتمال دارد که تویغون باز هم
ازین قسم باشد والله اعلم **اما در جای دیده و نوشته شده است** که در پریدن
و گرفتن البتون نفس او کوتاهی میکند و این در نظر فقیر نا ملایم مینماید چرا
که خدا تعالی کسی را که صورت خوب داده هیچ چیز او بد نخواهد بود چنانچه
این مضمون بصحت پیوسته است که هر کس را که صورت او خوب است بدترین
خصلتهایش صورت اوست و هر کس را که صورتش بد واقع شده است بهترین

خصلتهایش

خصلتهایش صورت اوست پس باین تقدیر از صورت خوب امری که ازو خاطر را ملال
افزاید نمی آید تا معلوم باشد **نوع دیگر قیر است که گفته اند تویغون جفت میشود** و تخم می نهد
بتقدیر الهی از یک تخم تویغون حاصل میشود و از دیگر قیر و صورت قیر آنست که اکثر
جای او سفید میشود و گفته اند که قیر در پریدن و گرفتن بی نقصانست و از حد قیاس بیرون
زیرا که او خوش فعل و نیکوخوی میباشد و گفته اند که اگر میرشکار این دو جانور جفا و خواری
رساند ایشان هرگز در دل نگاه نمیدارند و اصالت خود را کار میفرمایند بخلاف
جانوران سیاه پشت که آن آزار را در دل نگاه میدارند و نگاه داشته در روز
شکار و هوای گرم قصور راست میکنند باین تقریب این مثل را گفته اند که اصل
کند وفا بد اصل کند خطا و بد اصلی از مرزاغ است که میگویند سیاه پشت از زاغ
حاصل میشود آن بد حرکاتی از مرزاغ است و دیگر این بصحت پیوسته که پدر و مادر تویغون
کدام جانور است اگرچه سخن بسیار کرده اند اما خوب مشخص نساخته اند که کدام باشد
و دیگر باز آهوقی را گفته اند که پدر او قلاوچه و میرکن میباشد و این نوع هم دزدی
و عیاری شکار میکند **و دیگر قزیل قوش نام جانوریست که در دیار عراق میباشد**

بسیار مشابهت تمام دارد و از باز دینار هم کلانترست خوش لبست و خوش ترکیب و چشمانش
در رنگ عقیق یمنی سرخ عجایب پر دل جانوریست کلنگ را قاصر امثال این جانوران را
در پله شاهین میگیرد و از شاهین احتمال خاص شدن دارد اما از ریش او خلاصی ممکن
نیست هرگاه که او گریز میکند در رنگ باز بخوز این ولایتی ست و بر سینه اش بیش زرد
میشود و اصلا تشخیص نمیتوان کرد که این جوز باشد یا گریز لحق غیر مکرر جانوریست تا معلوم شد
و دیگر باصطلاح خود باز نامی نامند که پایان بتقریب او را یاد کرده خواهد شد و گفته اند
که این باز بچو حوصله و کم همت می افتد از انست که بیشتر بجانوران خورد میل میکند و اوصاف
و علامت او درین رنگ میباشد که پرهای ته بال او زرد و دنبال او خورد و چنگال
و ناخنهای او کوتاه میباشد و گفته اند که پدر این نوع باز موش گیر زرد است و دیگر
این سخن هم درمیان اهل عالم مشهورست جان اوزیش نام جانوریست در عالم پیدا شد
و او از آشیان میپرد همراه نر خود میگردد و هر استون که نر او صید میکند وی آمده
شریک میشود و اوقات خود را بهمان نوع میگذراند و خود صید نمیگیرد و این را مشخص
نساخته اند که درمیان کدام قسم جانور پیدا میشود و این جا گوی رقم حروف غریب

بخفی قیاس قرینه بخاطر میرسد که آن جانور میباید که در قسم باز پیدا شود و از این
هم گفته شد که پدر او مشخص نیست هر جانوری که با او آمده جفت میشود و بچه هر جانور بروش
ذات خود کار میکند پس و جان اورزش قیاساً میباید که بچه کلمرغ باشد چرا
که او صید میکند و بر سر مرده فرود می آید اما صورتش بجانوران صید گیر
میماند العلم عند الله و جد فقیر هم میفرمودند که باز دیناری برای فقیر صیادان
گرفته آورده اند از بسکه باز اعلای بود خود متصدی شده گفت دم اما مین مدت
که در کش و کردن او چه محنت کرده ام و چه مشقت کشیده ام تا گریز کردن مست
فقیر بود هیچ چیز نتوانستم گیراندن حتی که بمرغ خانگی می چسپید چنانچه حیران شده
می نشست که گویا هیچ چیز ندیده است و از قسم باز نیست بلکه بچه کلمرغست اما
بسیاری قوی هیکل و مضخم بود چنانچه از کلانی او میرشکاران قرار میداده اند
که دینار بوده باشد یعنی نیار از و کلانتر و خوش ترکیب تر دیگری نباشد بهات تعریف
باز همین است ازین برتر تعریف نباشد چنانچه باز دینار در انشاهای شهنشاهی این نوع غیرت
که در دست گرفته ایستاده باشد میرشکاران میخواسته باشد که او را در سینه پنهان

بکنند تا میرشکاران بر سر پله رفتن او لطیفه خود را هلاک نسازد و از باز دینار این
میسر نشود چرا که برچپ و راست بر هر طرف که گردن خود دراز کند میرشکار را
می بیند و در سینه او را پنهان کرده نمیتوان داشت و یک نشانه دینار آنست
که سونه کلنگ دار کلان که درمیان تال کلان باو برسد که او طبل شکسته در روی آب
گریزان شود از متعاقب رسیده در روی آب او را بگیرد بنوعیکه پایهای سونه
در آب رسیده میرفته باشد و از آب بر آورده در خشکی برده نشیند یکی نشانه
دیگر آنست که یکمرغ ماکیان فربه را هر دو ران و هر دو روی و هر دو سینه اش
بخورد و پر چهره را بجل پر تابد مدعا اینکه باز دینار باین نشانهاست اگر باز
باین آثار و علامت سیاه پشت افتد یا نارگونه یا آهوچی لایق تحفه بادشاهان
بخلاف نشانهای دیگر که ذکر کرده شده است جانگاه و پر شفقت میباشد اگر چه باصلاح
میرشکاری و بدقت بسیار او را بکار تواند در آورد اما حسب المدعا نخواهد
بود تا معلوم باشد و جان اوزمس که میرشکاران قرار داده اند که بهمین نشانهاست
که ذکر کرده شده است و این از جنس باز پیدا میشود قرار داد میرشکاران این معامله

بفقیر راقم حروف عرب بخی هم روی داده است حضرت جلال الدین
والدنیا اکبر بادشاه غازی بفقیر جره سپرده بودند مدت مدید برین گذشت
تا کشاده کردم بعد از کشاده کردن هر چند خواستم که بیاولی بود نه یرا نکرد
قاعده کرنش محل گریز نشاندن شد بعد از آنکه از گریز بر آمد هم چیزی
نگرفت مرا دلگیر ساخت حضرت خلیفة الزمانی چند اجناس جانور بر آورده بمردم
میدادند من وقت یافته این جره جان اوزمس را درمیان جانوران اجناس
گذرانده و آن جره را انجمن شیخ نام مردی بود باو دادند بعد از چندگاه
بملازمت حسن شیخ رسیدم ایشان فرمودند که تا امروز هر چند سعی بسیار کنم هیچ
چیزی نمیگیرد نمیدانم که چه حال و قیمت فقیر احوال او را خاطرنشان کردم
بعد از آن ایشان هم خاطر خود را جمع کرده دست از و باز داشتند تا معلوم شد
و همه استادان و میرشکاران قرار داد چنین است که باز درمیان جانوران
چون مشهور است که مادرش اجنبی باشد و پدرش از جنس دیگر چنانچه بالا ترگفته شد
علامت او آثار بچه هر جانوری بچه رنگ میباشد و انواع دیگری باز میباشد

رنگ میشود ازهمین جهة باصطلاح میرشکاری اورا سیاه پشت مینامند
بسیار پر دل و بغیرت و کینه دار میشود و بعضی این رنگ باز را قره شیر نامیده اند
و در شکار کردن بجا در دولاور میشاء و هر البتونی را که قصد گرفتن کند
از پیش او کریخته خلاص نمیشود و دیگر هر البتون که اندازند پیش از آنکه البتون را
شناسد بی ملاحظه خود را یکباره باو میرساند و میگیرد اما گفته اند که این نوع باز
بدنفس و پرخوار و کینه دار میباشد اگر میرشکار باو آزار رسانده باشد
آن آزار در دل نگهداشته در هوای گرم بدفعلی و بدخوئی آغاز کند و گفته اند
که میرشکار این نوع باز بدخوئی او را دانسته در هوای گرم نه اندازد و در
آخر روز هوا را معتدل ساخته پراند که لطافت شکار و پریدن او در بهاران
روزست و دیگر بعضی گفته اند که پدر این نوع باز علی میرکن میباشد و بعضی
گفته اند که فی بچه زاغ است و در بچه بازاغ بودن اختلافست از روی این
مضمون چه مناسب گفته اند بیت کبوتر با کبوتر باز با باز ؛ کند همجنس با
باهمجنس پرواز ؛ و این مقدمات پیش فقیر هم دور از کار مینماید چراکه

شیر ماده بز و گوسفند نمیتوان جفتی بکند چون همچون خواهد بود بیت
زاغ هرچند نامور گردد ؛ پیش بازان نباشد از مقدار و دیگر میرشکار
میباید که در موسم شکار در جای باشد که در انجا هر البتون باشد تا که او را
از جانور ملالت نیفزاید و دلگیر نشود که باندک بی پروائی جانور از دست
میرود و نقصان در روی پیدا می شود و دیگر میرشکار میباید که جانور را
از خود نرماند و بیگانه و متوحش نسازد و بغضب سوی جانور نگرد و که بعد
از رمیدن و بیگانه گشتن بکار در آوردن اشکال تمام دارد و هر جا که البتون را
اندازند که اگر خطا کند و گیر در رفته در جای نشیند میرشکار میباید که بهنجار تمام از جانب
پیش روی آید و نظر تیز بر روی او نکرد و بدقت تمام او را بدست درآرد و دیگر
میباید که میرشکار در هر دو روز پره استخوان را تقصیر نکند و دیگر گوشت اسب و آهو
بمزاج جانور سازوارست و گوشت گوسفند خوبست از میان آن بهترست اگر بتواند هر روز
طعمه تازه بدهد و از همه بهترست که مکرر نشود که اگر گوشت جانور فربه باشد و چربی
داشته باشد و خواهند که بدهند باید که اول بپارچه پاکیزه روغن و چربی او را پاک نمایند بعد از آن

بعد ازان بجانور بدهند و دیگر میگویند که از گوشت گاو ملاحظه باید کرد خصوصاً
از گوشت بز که مبالغه بسیار کرده اند تا دو سه خوراک پی در پی ندهند که سفیدی
چشم جانور ازو پیدا میشود اما این مقدمات در آب و هوای ولایت خراسان
و ماوراء النهر است و در ولایت هند از گوشت گاو و بز ضرر ندارد چنانچه در نزد
مردم جانوردار معلوم شده باشد که در ولایت هند ضرر نمیکند تا معلوم شد

فصل دوم در بیان کشادن باز بازی که در دست میرشکار افتد که صیاد
تو گرفته آورده باشد میباید که تا ده شبانه روز نگذارند که در خواب شود
سازنده و گوینده با صوت و نقش میگفته باشند و آواز سرود و غوغا را
عادت کند و از کثرت بیدارخوابی هر زمان سر خود را در زیر بال خود میبرده باشد
میرشکار او را بزور نگاه میداشته چون یقین داند که از کثرت بیدارخوابی
بسیار زبون شده است بعد از ده شبانه روز میباید که شب در خانه تنها
در آید و فتیله باریک در چراغ در گیراند و چراغ را برده در گوشه در عقب ظرف
پنهان سازد که اندک شعله او در خانه ظاهر شده باشد و چراغ نماید بملاحظه آن

که در اول

که در اول تو ماغه گرفتن که این امور را ندیده است مبادا رم کند لیکن باید که در شب
اول تو ماغه او را بگیرد سه پاس از شب گذشته باشد چرا که در پاس اخیر بسیار
زبون میشود و از بیخوابی چندان ملاحظه نمیکند لایق آن که تا نزدیک بروز پی
تو ماغه گرفته نشینند و بعد از آنکه داند که روز نزدیک است بملاحظه هرچه تمامتر بچستی
و چالاکی او را تو ماغه سازند و درین ده شبانه روز میباید که هر روز نه پای او
مرغ گیرانده میگشته باشند تا آواز او را بشناسد که فایده تمام دارد و باز
شب دوم همین ظرف چراغ را پنهان کرده بطرزی که مذکور شد نگشته
اما فتیله ازان روشن تر در دو پاس شب تو ماغه او را بردارند و گاه بملاحظه
تمام دست خود را بکناره بال او رسانند و دست کشی نکنند و باز را
نزدیک بروز تو ماغه کرده در ته پای او مرغ کشته سیر سازند و باز شب سوم
یکپاس از شب که گذرد همان ظرافت هر شب چراغ را پنهان کرده اما فتیله را
روشن نموده باشند و دست در منقار و بازوهای او برده دست کشی میکرده باشند
تا از دست بدنبرد و شب چهارم در اول نماز شام فتیله باریک تافته روشن ساخته

چراغ را در نظر گذرانند و امشب تا روز شدن سه چهار نوبت توماغه بکنند و باز
بردارند تا از توماغه بد نبرد و در شب پنجم چهار نوبت توماغه کنند و باز بردارند
تا از توماغه بد نبرد و در شب ششم چهار کس با هم نشینند که میرشکار باشند که بملاحظه
خواهند نشست و اگر میرشکار نباشند حرکات خواهند کرد که باعث رمیدگی
جانوران خواهد شد و میرشکار در محنت خواهد افتاد چرا که تا زمانی که از توماغه برآید
آن نوع ملاحظه در کار است و بعد از آنکه واقعا از هیچ چیزی بد نبرد و شبهای چنان
در مجلس نشستن گیرد سازنده و گوینده‌ها سرود میگفته باشند تا از شور و غوغا
خاطرش جمع گردد و نزدیک بروز مرغ گیرانده سیر سازند و توماغه بکنند
و ملاحظه نمایند که تا چه وقت می نشیند بعد از آن که دیدند که خود را جمع ساخت
و بملاحظه نشستن پریدن گرفت فی الحال توماغه بکنند و اگر بطپید از رمیدن طپیده است و آن باعث
تاخیر گرانیدن جانور است دیگر میرشکار را باید که سعی بکند که هرگز جانور او
بی تقریب نطپید و حوصله کار فرماید اگر ده روز جانورش عقب تر بگیرد
بهتر است که خام کش و ساخته بر خود تهمت نامیرشکاری نهد دیگر هر روز بهمین

ظرافت

ظرافت که تقریر کرده شد عمل نمایند تا زمانیکه روزانه در خانه نشستن گیرد و بعد
از آن مرغ کشته و رانهای مرغ را دو میرشکار صاحب وقوف در دست خود
گرفته بدست میطلبیده باشند تا بی محابا بر دست ایشان می آمده باشد و چون
ببینند که چندانی از هیچ چیزی ملاحظه ندارد و جامه را فرمایند از روی بیگانگی او
در ساعت بساعت میگذشته باشند تا چشمش بدیدن مردم عادت کند
و نترسد بعد از آنکه در خانه بی حجاب نشست و از بیرون هم مردمانیکه درون
خانه می آیند و میروند اصلا و قطعا ملاحظه ندارد و بعد از آن چند نوبت دیگر
در روی بازار در میان جمعیت میگردانیده باشند تا از همه امور خاطر
میرشکار جمع گردد بعد از آن در روی بازار یکجای بلندی پیدا کرده
گرفته نشیند و کس را فرمایند که یکی از جانب دست راست و یکی دیگر از جانب
چپ مردم را بملاحظه گذرانند که میگذشته باشند که مبادا روستائی فریاد
زده رو بدیده نرسد که از آمدن و نزدیکست که آدمی بترسد چه جای آنکه جانور
وحشی که هنوز با آدمی انس نگرفته باشد تا چند روز بهمین ظرافت ملاحظه نمایند

جا گرفته نشینند تا در روز هم از مردم ملاحظه نکند و بی حجاب شود خاطر میرشکار
از او جمع گردد بعد از ان شبها بر بالای اسپ گرفته در میانهٔ بازار بگردد
تا چند شب بعد از انکه قامت و صورت اسپ در خاطرش جای کرد از هم
بی حجاب شد پیش از صبح بمیدان پاکیزه بی خس و خاری برده بمرغ بطلبند
فصل سوم در طلبیدن باز و طریق طلبیدن او این نوعست که طناب درازی
بهم رسانند و یک نوک طناب را در سر میدان بدست میرشکار بدهند و دیگری
شکار بند او شست محکم ببندند و سر طناب را از شست گذرانده محکم
گرفته بایستند بعد از ان باز را سه چار گز از زمین بمرغ بطلبند و مرغ را
در ته پای او گشته دل مرغ را باو بدهند و ران او را جدا ساخته باز را در دست
بگیرند و مرغ را پنهان ساخته بهمان ران مرغ او را بطلبند و هر روز بهمین ظرافت
عمل نمایند تا بر سر پله رود و این روش طلبیدن را رواج دادن میگویند
اگر درین میان بخاطرش چیزی رسد که رم بکند و دور نمیتوان انداخت و در پهلوی
طناب می نشسته و نشیند چندان نمیرمد و دران روش دیگر که شکار بندند و در نوک آن طناب

بر بندند و نوک دیگر طناب را در دست بگیرند و بطلبند نعوذ بالله اگر جای
بپرده برمد چندانکه درازی طناب است در رنگ باد بر فلک رفته و از انجا آمده
بر زمین میخورد و دیگر خیلی میرشکار میباید که میرشکاری کرده او را از ان حجاب
برارد **فصل چهارم در کش دکردن باز بطرز دیگر** و آن چنانست که بعد از انکه
شبها بیدار خوابی داده رام میسازند چنانچه رام میشود که شبها بی محابا در میان
مجمع نشیند بعد از ان پیش توماغه او را در رنگ سوفار سوزن شکاف میسازند
تا روشنائی از انجا می بیند هر روز شکاف را کلانتر میکنند تا بجائی رسد
که تمامی حدقهای چشم او می نموده باشد و از پیش همه چیز را می بیند و عقب را احتیاط
بیشتر باید کرد که رمیدن او از ان طرف دیگر بهمین ظرافت دیده دیده رام میشود
و از توماغه میبراید اما درین روش اکثر چنان میشود که میرمانند بعد از رمیدن
منقت بسیار میباید کشید تا بحال آید اما پیش میرشکار مشکل نیست هر دو روش
آسانست **فصل پنجم در بیان میرشکاری** انواعی دارد چنانچه در میان اهل عالم شایع
شده است که هر کس در دست خود شکره داشته باشد او را میرشکار مینامند چون از میر شکاری

یعنی بپه

خبر ندارند و نمیدانند که میرشکار گرا میتوان گفت و استادان مردمی که ازین
باخبرند چنین قرار داده اند که میرشکار میباید که هوسناک و دست کش باشد
و هوسناک آنست که دولتی دارد که از هیچ چیز کمی ندارد میخواهد که از هر قسم جانور
داشته باشد تا گاهی بدست خود گرفته میپرانیده باشد هر طور پراند خواه بزمین
زند خواه بر روی هوا بر تابد او را باسلوب پراندن کار نیست همین مقدار میباید
که جانور پراندن داند تا مردم عالم دانند که جانور دارد و پرانده میگردد
وقسم دیگر آنست که برای نفس شوم هر کس بر خود مشفقی قرار داده است وردشی
درباب حیلة الرزق اختیار کرده یکی آنکه بهله در دست دارد که من میرشکارم
و آمده پیش مردم هوسناک نوکر شده جانوری باو سپرده و ماهانه اش را
قرار داده اند جانور که بدست گرفت و ایستاد سلطان فیروز شاه را صلا قبول
ندارد و بعد از یکماه که در تیماری خانه جانور را در بالای سر خود نشانده و پیش
آتشدان نشسته خمیر نان میکرده باشد و جانور از کثرت تعفن هوای گرم و دود
هلاک شده به تشویش تامه گرفتار شده طعمه گردانده جان بهستای تیماری

دهترانی سپرده باشد یا از بیتوقوفی جانور را خام گشت داده در هوای گرم جانور را
پرانده گم کرده باشد بعد از ان آمده بهله را از دست بر آورده سر خود را پایان انداخته
ایستاده است که غلام هو ؛ و تیماری نفر هو ؛ صاحب هو ؛ خواه بخش هو
خواه هیچ هو ؛ خواه مار آب تو ؛ ایلا کام هو ؛ و شما را سر سلامت که از بلای یک
جانوری شده نمیتوان قلتبانی را گشت از عوارضی که دارد چوب چندی در پشت
و پهلوی او انداختند و بدر کردند عالم وسیعت و باز رفته در پیش هوسناکی دیگر
نوکر شده از و نیز امیگیرد تا احوالش ظاهر شدن همین ظرافت گذرانده میرود
این نوع میرشکار را دست کش میگویند و میرشکاری این نوعست از شنقار
و ترمتای و باز و بحری و شاهین و چرغ و لگر و جره و عقاب
و دیو باز که عبارت از بوم باشد و بای تو و هسنک سنک این جانورها که تعداد
کرده میشاید که همه را گشت داده پراند و گیراند و اگر تشویش ایشان عارض شود
معالجه کرده نیک سازد و هر جانوریکه در روی هوا در نظر آید میباید که نام
او را میدانسته باشد که چه جانورست و او را بکدام جانور صید میتوان کردن این

نوع شخص را میرشکار میتوان گفت و میرشکار میباید که باین حیثیتها آراسته باشد
اول اصیل باشد و دیگر خوش خلق و بحوصله باشد و از کیفیات هیچ چیز را ارتکاب
ننماید که در وقت خمار بجانور اعراض نکند از این شقوق هر کدام را نداشته باشد
که در میرشکار نقصان است **فصل ششم در تمیز بین المیرشکارین** باید که دو باز را
که اعلا از یکدیگر بهتر نباشند که در هیچ کدام یکسر موی تفاوت نباشد بدست این
دو میرشکار کامل بدهند و هر دو در پهلوی همدیگر میرفته باشند تا این جانور را
به بودنه میرانده باشند هر کدام دو سه دست بودنه از پیش یکی بگیرد او استاد
تر است اما میباید که این دو سه بودنه را در یک گز اندازه راه رفته باشد که بگیرد
این گرفتن از استادی میرشکار است اگر یک تیر اندازه راه رفته بگیرد او را
باز بزور خود رفته گرفته است این گرفتن حساب نیست آنکه میباید که او استادی
او را قبول بکند و رغم کار نفرماید و حسابی نکند این نوع میرشکار که تمام باشد
این حیثیت او پوشیده و پنهان نخواهد ماند البته یکروز بتقریب یک صاحب
دولتی بوقوف که از میرشکاری باحواله خبردار باشد از احوال او بسمع بادشاه

خواهد رس

خواهد رساند بعد از تحقیقات که کار او ظاهر گردد او منظور عنایت سرافراز گردیده
بخدمتی که لایق وقوف اوست منسوب خواهد گشت و در آن سرفرازی میباید
که خود را فراموش نکند و آنچه خدمتی که از دستش میآمده باشد حاضر بوده در جواب
غفلت نورزد و دیگر این نوع شخص که در جانورداری بادشاه منسوب باشد خدمت او
اینست که از هر جنس جانور را در غیر موسم طیار و دهیا نگهدارد و این نوع مرغ را در
که وقت گرم است و هوای گرم جانور ضایع میشود این غدر نا میرشکاریست چرا
که اگر میرشکار است خواه در هوای گرم و خواه در هوای سرد جانوران را نوعی نگه
نگاه میدارد از هیچ ممر باو آسیب نمیرسد و دیگر این نوع جانورها را طیار و دهیا
نگاه داشته باشد و خدمتکاران و صیادان را فرموده باشد که از برای هر جنس
جانوری چه جانور مناسب پرانیدن و گیرانیدن است از هر جنس با فراد دانه خورانیده
نگهدارند باین احتمال که اگر بادشاه را از امور ملکی ملال دست دهد خواهد که خود را بتماشای
جانور مشغول سازد بمجرد یکه او طلبیده از احوال جانوران خبر پرسد میباید که بعرض برساند
که جانوران مستعد اند و غدر نگوید چرا که نیند ترکشه شد که غدر گفتن نشانه نامیرشکاریست

وبالفرض التقدیر که اگر جانورها در کثرت هوای گرم ضایع شود دامن دولت بادشاه
گشاده است اگر یکی میرود دیگری میآید و دیگر میباید که بعرض رسانیده بادشاه
را هر کرده در مید اینکه لایق جانورها ولی کردن باشد بمیرد و جانورها را یک یک بدست بادشاه
داده بستون که لایق آن جانور بوده باشد حضرت بادشاه جانورها را یک یک بدست خود
پراند و تماشای او را پسند و از ملال نبوی ساعتی فارغبال گردیده بادشاه را خوشحال
ساخته بغایت بادشاهانه سرفراز خواهد گردید مدعا ازین مقالات اینکه میرشکار
این نوع میرشکار کامل در ملازمت بادشاه بخدمت جانورداری منسوب باشد میباید
که دایم جانورهای طیار و مستعد نگاه میداشته باشد از برای همین نوع غرض
که عرض کردم دیگر بادشاهان را از سایر مردم امتیاز دادن فرض است چرا که
بخاطر بادشاهان هر کاریکه در موسم و غیر موسم رسید میباید که آن کار طیار
و مهیا باشد که خدا تعالی ایشان را هیچ کار معطل نداشته است **فصل هفتم در بیان آنکه**
حق تعالی جانوران صیدیرا از برای صید مردم خلق کرده است که اگر اموری بنحی از طرف بادشاهان
ملالی آید باین تماشا مشغول شده از آن ورطه دلگیری خود را اکذرنیند چرا که جانور

امرخلق

انداختن و اسپ تاختن و از بالای اسپ تاخته تیر انداختن مرض برطرف میکند و غم ازدل
میبرد پس این کارها مناسب لایق بادشاهان است دیگر سایر الناس را مناسب نیست که در کار
بادشاهان تقلید کرده شرکت میکرده باشند مگر کسی که بنظر عنایت از همه امور سرفراز
گردیده ممتاز باشد و از جانورهای خاصه بادشاهی باو عنایت شده باشد و بارخصت
جانور نگهداشتن یافته باشد آنکس میتواند که جانور نگهدارد اما در پراندن جانور بیجا
که از انجا که بادشاه باشد صد کروه دور رفته جانور پراندازد و باحتمال اینکه مبادا
بادشاه را هوای شکار بر سر افتد و از برای شکار کردن بیرون آید و جانور اینکه پیش
ازین شکار جانور دیده و آواز طبل باز شنیده باشند صید کردن ایشان مشکلست و
قطره بیا میباید کرد تا توان صیدی بدست آید پس این نوع کاری با بادشاهان
روا داشتن مناسب نیست باین تقریب میباید که صید کرده دور دست رفته شکار
میکرده باشند تا این شکاریها که درین حد و حدود نزدیک باشند تا همه حاضر
و فارغ البال میبوده باشند تا باندک توجهی صید کرده خوشحال و خوش وقت شوند
فصل هشتم در بیان داشتن قوشبیگی و منصب او برضمیر اهل بصارت پوشیده و مخفی نماند که قوشبیگی

بودن این نوع کسی را که عجب با عقل و سلیقه کسب آن چیزها که قبل در بالا بیان کرده شده
همه را داشته باشد بنظر اشرف عالی یکایک این چیزها را نموده بمنصب توشبیکی
بودن سرفراز شده باشد چرا که از متقدمین مشهور است و از مردم بزرگ شنیده
شده است که دو بادشاه عالیشان صاحبقران که از کمین عداوت گذشته خواهند که
یکدیگر را ببینند و لشکر برابر یکدیگر صف کشیده ایستاده باشند و چنین قرار یافته
باشد که این دو بادشاه عالیشان در بالای یک غالیچه نشسته صحبت داشته باهم سخن
میکرده باشند و در ملازمت ایشان از طرفین هر کس در ملازمت حاضر بوده درکنار
مجلس جا یافته برخصت سخن گفتن سرفراز شده باشند و لایق این دولت بوده باشد
این نوع دو بادشاه عالیشان را در استثنی بندهای خود کرده در مجلس همچنین برخصت
سخن کردن سرفراز شده باشد از برای اینکه این نوع دو بادشاه عالیشان در مجلس یکدیگر
حکایت درمیان آرند چه حرف لایق و مناسب این دو بادشاه عالیشان باشد که او این بار
در مجلس ایشان مذکور شود چرا که خلاف شان بادشاهان است که از حشمت و شوکت
دنیوی سخن کنند باین تقریب توشبیکی را درمیان مجلس راه دهند که سخن جانور

وشکار درمیان آرند که باعث سخن کردن شود از شکار شنقار و باز و شاهین و گرفتن
هر کدام اینها تقریر نمایند که از جانبین هر توشبیکی که جانور را خوب گرفته کارهای
نادره کرده باشد در معرض در آورده شرح دهد این دو بادشاه عالیشان از پرده
حجاب برآمده از روی شوق و شگفتگی با یکدیگر سخن درانید و ایشان نیز از جانوران
خاصه خود از پراندن و گیراندن سخن میگفته باشند مدعا اینکه بادشاهان را
احتیاج بدنیا و دنیوی نیست که از آن مباحثه درمیان آرند ایشان را از جای
دیگر سخن بکنند که دنیا در آن اصلا منظور نباشد باین تقریب جانور و شکار درمیان
آرند پس بالضرورت توشبیکی میباید که حاضرجواب باشد اگر از جانوری سخن
برآید سررشته سخن را بدست میداده باشند تا بر یکدیگر صحبت داشته اوقات بسر را
خوش گذرانند که منصب توشبیکی این نوع منصب است برای این نوع مجالس در کار است
تا معلوم باشد و دیگر مخفی نماند که اولا بازدار میباید که اسب او یورغه باشد
که او خالی از جلدی نباشد و احتیاج بقمچین زدن نداشته باشد چرا که اگر اسب
خود را قمچین خواهد زد در یکدست او جانور است و در دست دیگر خود قمچین گرفته براسب خود

خواهد زدن در لاچین جلو اسپ سست شده اسپ جلدی خواهد کرد باعث رمیدگی
باز خواهد شد جانور را دیده وا نشسته ماندن از میرشکاری و دو دست اسپ میرشکار
شنقار و بحری و شاهین جلد و دونده باشد چنانچه استادان بزبان ترکی
میفرمایند که اوزی لاچین توشی لاچین آتی لاچین و یک کرک هنوز جانور بس بر صید
نرسیده باشد که او خود در صید در آمده باشد و اشکار گرفته فرود آوردن او
میبرده باشد بمجرد یکه فرود آرد میرشکار خود را باو رساند و نگذارد که جانور با او تلاش
کند و محنت بکشد و دیگر اسپ میرشکار لاچین هر چند جلد باشد در محلیکه سر پله رسیده باشد
میخواهد که تاخته لاچین را اندازد همین که جلو راست کرده مهمیز نکند میباید که کمی وا
در عقب وا باشد و یک قمچین محکم بر اسپ وا در زند که اسپ او نهایت خیز کرده در رود در آید
که این در اصطلاح میرشکاری لاچین میباید که یکا و چارچی [illegible] باشد چرا که
میرشکاری خلل تمامی دارد از برای اینکه هنوز شاهین کلنک گرفته بر زمین نیاورده است
که در ته او میدر اید و بمجرد یکه در زمین فرود آید رسیده کلنک را گزیده باستید
نمیگذارد که کلنک بجانور محنت رساند و آن بمقدار معلوم میشود که بنوعی در آورده

گرفته

گرفته می ایستد که هرگز بر یک جانور آسیبی نمیرسد تا معلوم باشد والله اعلم

فصل نهم

در بیان دست کشی کردن باز بمرغ آبی وغیره بعد از آنکه باز را شب بیداری داده
دست کشی کرده از توماغه بر آرد چند روز در ته پای او مرغ کشته سر آزاد شود بعد از آن
دم او را از هر دو جانب بال او دو دو شاه پر او را با بریشم بر بندند که اگر گیرد و قبها
و اگر نگیرد در شکافی او خواهد نشست چند نوبت همین طور بموش پرانند تا زمین نشستن را
عادت کند بعد از آن شاه پرهای او را که بر بسته بودند وا کنند اما دمش را بهمان طرافت
بر بسته مانند و بعد از آن بر خرگوش پرانند مدعا اینکه درین دو چیز بی حجاب میشود
و در زمین نشستن را عادت میکند بعد از آن بدراج و زاغ پرانند بعد از آن که با اینجا
دست د و شد بمرغابی سر دست سازند بمرغابی سر راست ساختن را استادان
این نوع قرار داده اند که اول دو مرغابی را پر شاخ کرده نزدیک پر انند
بعد از آن که قد و قامت مرغابی را شناسد مرغابی را قطره ساخته از جای نامعلوم
گذرانند که در نهایت پله رفته بگیرد و سیر شود تا پنج شش نوبت همین نوع پله ها را گیرانده
سیر سازند تا مرغابی خوب گرم شود بعد از آن اگر در میان آب گیرد با گرفته فقط از پای او

[illegible] ۱۲

بدرشتی و زجر کشیده کیرند و در آخر شکار قطره ساخته کذرانند که بلند رفته بگیرد و سیر
سازند باز جانور زیرکست هر تعلیمی که باو میدهند فرا میگیرد و عیب و علت خود را
دور میسازد و مخفی نماند که هر بازیکه در ابتدا خود را در آب میزند بالضرورت لاغر میسازند
چرا که مطیع و فرمان بردار شود بنابر لاغری و گرسنگی از آب بد نمیبرد و هنوز
نمیکند و خود را در آب میزند یکدفعه علاج او اینست که در میان آب تاخته بر سر او در سند
که قطرات آب بر روی او برسد که تا باعث رمندگی او شود زیرا که مرغابی را که در آب گذاشته
بیرون رفته می نشیند و واقعهٔ دیگر اینست که دست خود را در شاب برده پای جانور را
همراه مرغابی گرفته در آب بکشند و نوعی سازند که باعث رمیدگی جانور شود از آب بلکه چند
مرتبه چنین کنند و ساعت دیگر قطره کرده بگذارند که بلند رفته گرفته سیر شود
چند مرتبه که بهمین دستور تعلیم میکنند معامله دان میشود و دیگر مخفی نماند که باز در زمان
لاغری بواسطهٔ اشتهای مفرط خود را از آب و آتش دریغ نمیدارد و کلنگی باین عظمت
و بزرگی قاضی و امثال آن جانورها که مشهور و معروف اند همه را میگیرد اما
پیش استادان میرشکاران گرفتن اینها هنر نیست بلکه عیب است بواسطه آنکه این

جانوران از ممر لاغری میگیرد و باز را لاغر پراندن در نزد میرشکاری عیب تمامست
چرا که باز را خدای تعالی از برای تماشای مرغابی آفریده است و باز هر چند فربه
باشد پر لطافت تر پریده میگیرد و اگر لاغر باشد از گرفتن او محظوظ نمی شود
پس لاغر بودن باز عیب است میرشکار باز را لاغر نمیپراند تا معلوم باشد

فصل نهم در بیان آنکه باز را بمرغابی پراندن و آن اسلوبها دارد چنانچه
اگر خواهند که باز بلند پر نشود پیش از آنکه مرغابی بپرد باز را باید انداخت
و آن مقدار صبر باید کرد که تا نصف راه برود و بعد از آن طبل باز نواختن کنند که جانور
تا نصف راه رفته باشد بالضرورت در ته مرغابی در آمده پست خواهد پرید و بلند
خواهد جست درین روش پراندن دو فایده تمام دارد اول جانور را در پله های دور
میتواند باین اسلوب پراندن دور و دور میشود و واقعهٔ دیگر پست پراندن درین صورت
عادت میکند اما این روش پراندن در مرغابی نو خوبست چرا که جانور کم دیده است
و حرامزادگی را نمیداند بعد از آنکه چند نوبت آواز طبل باز شنیده باشد و از حیلهای
باز خلاص شده درین روش کم طبل میخورد چرا که از دست جانور که برآید حاضر میشود

بعد از حاضر شدن اگر نیز از طبل خواهند زد فایده نخواهد کرد پس میبایدکه
این نوع مرغابی دام کنده که واخورد روش پراندن این نوع است که تا کناره
تالاب درآمده بیایند تا مرغابی بیطاقت شده از آب برخیزد بعد از آن جانور را
بمرغابی طبل خورده پراند اینست که درهمان خیل مرغابی حرام زاده بسیار است
بجهت دیگه از آب برخاستن و آواز طبل شنوده سرنگون میشوند و بر روی آب میگریزند
پس میرشکار آنست که درین روش حوصله کار فرموده طبل خورده را از طبل
ناخورده تشخیص کرده پراندن او را قبول کنند دیگر میباید که باز نو را اول در آب
نه اندازد که جانور کوئی و صحرائیست از آب بد خواهد برد اول باز را اندازند که
بهنا داشته باشد از دست که براید در نظرش آب نبراید و همان مرغابی را
چند نوبت بهمین اسلوب گیرانده سیر سازند تا از آب بی حجاب شود و اگر
خواهد که باز دور رو شود هر روز تله او را زیاده ساخته در آب خورده اندازند
و سعی نمایند که در تله دور و دراز سیر سازند تا که دور رو شود **فصل یازدهم در بیان**
پراندن باز با دراج و تذرو میباید که در محل شکارگاه فرمایند که سوار و پیاده هر کدام

که باشد در گرد صید دایره گیرند بان نوع که اگر صید بپرد بهر طرف که مقید شود او را
برآمدن نداشته باشد بالضرورت خود را باوج بکشد اما در مرتبه اول که صید میپرد
بهوانک شده جانور را نه اندازد و دست خود را نگهداشته بگذارد که صید دراج گشته
بیکطرف روان شود بعد از آن اندازد تا بازی نخورد بسیار این نوع شده است
که بجهت دیر پریدن باز را انداخته وقتی حاضر شده اند که باز بر دست چپ و دراج
بر دست راست رفته اما این از نامیرشکاری می آید بر نامیرشکار این نوع کارها گرفت
نیست چرا که او روش پراندن نمیداند و بهر نوع که پراند معافست این گرفت
بر میرشکار است بر نامیرشکار نیست تا معلوم باشد در باشه لازم نیست چرا که باشه
جانور سبک رو و تیز پرست و تعریف او بشرح راست نیاید هر چند که در باره
او بگویند از صد یک گفته باشند او را اگر خواه میرشکار و خواه نامیرشکار در پرده
قرار داد استاد آنست اگر پرانند هر طریکه پرد باشه او را خطا میکند بخلاف باز که تا میدان
نیاید بالا نمیتوان جست دیگر مقصود اصلی از میرشکاری باز مرغابیست بعد از آن
تذرو و باز دراج و مثال این باز را هر چند رتبه لط و کلنگ گرفتن بوده باشد نیاید انداخت

اگر از برای شهرت کلنگ و بط گرفتن شاهین است دیگر معلوم باشد که باز را
بتغدری اگر نپرانند هم میشود چرا که تغدر ایشان ستون زبونست باز را کم دیده باشند زود
و در محل گرفتن پنجال انداخته باز را چرکین میکنند بوده نه سوهان باز است در یک روزی
البته سعی باید کرد که چند دست به بوده نه سیر شود پیش پریدن و تند گرفتن را
در بوده نه کسب میکند اما باز نو را تا زمانیکه بجانور کلان چند دست سیر نشود بوده نه
انداختن مناسب نیست تا معلوم باشد دیگر اگر میرشکاران باز را به بوده نه روباه
میپرانند و جد این ذره حقیر بوده نه را کنده لان باو کرده باز را میپرانند و این حقیر هم
باین روش پراندن معتقد است چرا که باز جانور زبونست و بوده نه سبک رو
روباه که میکند چه نوع باز دونده باشد که باو برسد اما در محلیکه کنده لان باو
کرده میپرانند رفته رفته بجانب پایان باو متوجه میشود و باز جانور بوزن یکی زور خویش
و دیگر باو موافقت میکند و در بدیهه بوده نه میرسد اما در محل روباه پرانیدن
باو بسیار مانع می آید اگر چنان است که به بوده نه نمیرسد دیگر باز را اکثر میرشکاران
برین اند که باز را زاغ گیر می باید ساخت چنانچه میرشکاران مثل ترک هم کارزموده اند

که قرچغی و ترغه چی لاچین و اردک چی قرغی توبغچی و در نظر فقیر این مقدمات
ناملایم مینماید چرا که ترغه جانوریست زبون باز اگر گرفتن او عادت کرد کاهل طبع
و لوند میشود چرا که در گرفتن زاغ چندان مشقت نمیکشد و باندک توجه او را میگیرد
و در زمین خشک میپرانند هر جا که گرفت همانجا می نشیند بخلاف مرغابی که در تالابهای
کلان میباید پراند بسرعت هر چه تمامتر میباید که پرد تا بر روی تالاب مرغابی
طپل خورده برسد بعد از گرفتن سعی بسیار بکند تا مرغابی را از روی آب برآورده
بخشکی برساند و درین روش مشقت و محنت بسیار میطلبد و در گرفتن زاغ هیچ
نوع مشقتی نیست و کاهل طبیعت شدن باز ازین ممر است اما میرشکار جانور مرغابی
گیر را بپراندن زاغ راضی نمیشود اگر راضی شود از میرشکاری دور مینماید باب
سوم در صفت باشه و او جانوریست که صفت او از حد و نهایت بیرون است
چرا که لطافت سیرت و صورت روحیست مجسم بباز شهباز شاهین مناسبت
تمام دارد و اگر روح پرستی بصورت جسمانیت بنظر او میدرآید من میگفتم که باشه
از روح باز است از آنکه از سر تا قدم باز عجب مشابهت دارد استادان این زمره

او را بازشق نامیده‌اند و کشادن و باولی کردن و پراندن و دویدن و گرفتن او
تمام بازست هرکس باشه کشاد کرده است میتواند که باز کشاد کند و هرکس که باز نگهداشته
است میتواند که تمام جانور را دست کشی کرده نگهدارد و بغیر شاهین که روش
طعمه دادن این جانورها که مشهور و معروفست نمیداند خیل میرشکار کامل میباید
طعمه دادن شاهین را داند و او را بگوشت نگهدارد چراکه جانوریست غیور اگر بطرز جانورهای
دیگر هر روز گوشت تازه دهند باصلاح نیاید و چیزی نخواهد گرفت چراکه صفت غیرت
و شجاعت او در مکانی که او را شرح داده و دیگر همچنان او فیما باز و شاهین بسیار است
اوصاف باشه نیز بسیارست و هر شرحی که درباره بازست در باشه باشد همان را
مرعی دارند و معلوم باشد که باشه سیاه پشت و بر سینه او سیاه لکه‌ها باشد
و سر او گرد و خورد و چشمش گلگون در حدقه فرو رفته و ابروها بلند و بر سینه
کشاده و پایها کوتاه و پنجه‌ها کشاده و ناخنها دراز چنانچه در تعریف این نوع
باشه استادان فرموده‌اند رباعی باشه کوتاه و مختصر باید ◦ دم کوتاه
که[illegible] بر باشد ◦ پای کوتاه و چنگلهای دراز ◦ اینچنین باشه تیز پر باشد ◦

و این رنگ را فقیر قراشیر نام نهاده‌ام اما خالی از بد فعلی نیست و در گرفتن
کبری و پردلی کار باز را میکند و نوع دیگر گل اندام است که پشت او اندک
بزردی مایل بر سینه زرد زیر دم نگارین چنانچه استادان او را شهپر نگار
گفته‌اند و چشمانش از حدقه بیرون آمده و سفید رنگ چنانچه او را
مرغابی چشم هم میگویند تیز گرد و کوتاه دم میباشد اما در بهادریت
خوش فعلیست نوع دیگر آهوپیست که پشت او اندک بسیاهی مایل و گردن او
دراز و ابروهای او بلند و چشمانش گلگون و در حدقه فرو رفته و خورد و مایل بسر
و سفید رنگ و بلند منقار و دامن نقطه بالای گردنش در رنگ سیب نمایان
و شاه پرهایش دراز و نازک و بر سینه کشاده و سفید و یک یک خالهای
سیاه در رنگ سم آهو و شیب پر نگاری و پایها کوتاه و پنجه‌ها دراز و ریزه
و این نوع باشه را آهوپا میگویند و بعضی گل اندام هم گفته‌اند من او را خطائی
نام نهاده‌ام باین ترکیب چند باشه بدست من افتاده است که خود کشاده کرده‌ام که چه مقدار
خاصیت دارد اگر صفت همه اینجا شرح دهم سخن بطول می انجامد از مدعا باز مانم اما

این مقدار معلوم باشد که شمه از احوال یکی از اینها بیان کنیم تا مردم دانند که چه مقدار
حیثیت داشته است برادر فقیر میرک بخشی چنین تقریر کرد که ازین قسم باشه آهوپی
یکی بدست من افتاد بعد از کشاد کردن ببودنه سر راست ساختم بعد از سر راست
شدن خویشان و یاران که یکجا بودیم ایشان هم باشه ها گیرا ساختند از تعقب یکدیگر
هر روز بشکار میبرامدیم و در یکقطعه زمینی که از برای شکار میدر امدند من میبرامدم
و در کناره آن قطعه می ایستادم و هر بودنه که از پیش یاران میپرید اگر باشه ایشان
گیرانند خوب والا اگر باشه ایشان رانده ازین قطعه بیرون آمد آنوقت من
باشه خود را فروز می آوردم و از باشه آنجا گذشته میگرفت آخر بجائی
رسید که در بودنه گرفتن بی نظیر شد بعده بکبوتر راست کردم از بودنه زبون تر
میگرفت و فاخته را باز بطرز دیگر میگرفت چراکه سه نوبت یا چهار نوبت گرفته
بزمین فرو میآمد و فاخته پر داده از پیش خلاص میشد آخر بجائی میرساند
که فاخته را لوچک ساخته میگرفت رفته رفته بمرغابی سر راست شد چند نوبت چورک
گرفت از چوگک ازبونه و بورچین گذشت سونه و بورچین این نوع میگرفت که اصلا

بمرغ برکه

از پیش او گریخته خلاص نمیشد رفته رفته بسیار میرکن شد از میرکنی بجائی رسید
که بجمع که مردم هند او را لکه گویند و قزلاق میپراندم بعد از اینکه بمرغابی انداختم
اصلا در گرفتن و پریدن او تغیری نمی یافتم چراکه پیش او همه اینها مساویست
رفته رفته شهرتش بجای رسید میرشکاران بر احوال او مطلع شدند و عاشق بسیار
کرد و اکثر یاردوست بطلب او کس میفرستادند من عاشق صادق بودم جدائی
او را بر خود نتوانستم قرار داد و محبوب خود را بر دست دیگر دیدن روا نداشتم
آخر همه یاران بی علاج شده از طلب او لب بستند همه بجا نشستند و قرار دادند
که علاج این چیست و من ازین حال بیخبر ایشان این اتفاق کردند که در گذر جوان
خوب در جلوه در آمده است همه اتفاق کرده اند که پیش فلان کس میرویم و با وی میگوئیم
مناسب چنان است که این جانور را بپادشاهی پیشکش باید برداشت همه پیش فقیر آمدند و من اتفاق
کردند که من نیز در پادشاه برداشتن او راضی شدم چراکه این روش بما وراء النهر
شایع است از همه بیشتر اهتمام نمودم که الحق پادشاه خوش مشرب جوانی بود و همیشه با یاران
اتفاق کرده سر وای مناسب باو برده او را بپادشاهی برداشتیم بعده یاران جمعشده

در ملازمت او بمنزل آمدند امشب بملازمت یاران هرچه لازمهٔ صحبت بود بجا آورده
علی الصباح در خانهٔ یکی از ایشان تشریف برده یک شبانه روز در انجا بودند
روز دیگر بخانهٔ یار دیگر بهمین ظرافت هر روز یاران بعیش و عشرت مشغول بودند چنانچه
این جوان بادشاه خوش مشرب هر کسی که بجان و دل قبول میکردند و منت بر خود می نهادند
چنانچه استادان میفرمایند **نظم** جان از سر دست فدایش سازم ✽ منت
بنهم بجان و پیشش میرم ✽ چون صحبت باخر رسید و سر جوگیها بودیم علی الصباح
در منزل قدوم ارزانی داشتند چون پیشتر باین حکایت حرکات و سکنات فقیر بود
که در جان سپاری و خدمتگاری خود را معامله معاف نمیداشت امروز بشوق
و شگفتگی گذرانید که در مجلس هیچ یار این نوع نگذشته بود چون شب در میان
آمد بعد از فراغ صوت و سرود چنین فرمودند که یک بازی اختراعی شود
که باعث گرمی هنگامه و شگفتگی مجلس شود آخر بهمین قرار دادند که بادشاه
و وزیر بازی کنند و من ازین حال خالی ذهن که این نادر مندان چه فکر کرده اند
و همه اتفاق در پی وزیر تاختن نشستند و بچول آراستند و یکی عاشق میشود و یکی

دزد میشود و یکی وزیر میشود و آنکه بادشاه میشد بوزیر حکم میکرد که آن دزد را بنوعی تنبیه و یاد دادت
مینمودند که باعث شگفتگی مجلس میشد بدستور دور فلک هر دم یکی شاه میشد و دیگری
وزیر و دیگری عاشق او میشد خداوند در پناه خود میداشت و آنکه دزد می افتاد
در حالت و گردش انجم کمند بر بسته در نظر میدر آوردند تا هر چه مناسب
احوال او بود حکم میفرمودند تا باعث تنبیه و خوشحالی یاران میشد قضا را
همین بادشاه افتاد و این فقیر حقیر دزد افتاد وزیر برخواسته بعرض بادشاه رسانید
که این نوع کسی در دست افتاد چه حکم میشود چون این مخالفان سخن را یکجا مانده بودند
با و قرار داده بودند این نوع حکم خواهی کرد ایشان وزیر را حکم فرمودند تا مرا
از مجلس بیرون بردند و از انجا دست و گردن مرا بسته آوردند و در پیش در
ایستاده کردند چشمش که بر من افتاد فرمود که آنچه اسباب و اشیایکه داشته باشد
همه را حاضر سازند خدمتگاران دویده از جبه و جوشن و یراق مرا آورده در نظر ایستاده
کردند بعد فرمود که هیچ چیزی دارد که لایق سرکار بادشاهی باشد یکی از انها
با نگ بیوقت کرد که چند جانور خوب دارد که لایق سرکار بادشاهیست فرمود تا جانورها را

حاضر کردند و من در نظر ایشان دست و گردن بر بسته سر خود را پایان انداخته ایستاده ام
در این اثنا فرمودند که جانورها را یک یک پیش من بیارید تا من خوب ببینم هر کدام که لایق
سرکار باشد نگهدارم و باقی را ببرم بدهم از باز و چره و شاهین و باشه وغیره آنچه
داشتم همه را حاضر کردم و یک یک بدست او میدادند و نظر بانها می انداخت و به میر
شکاران میفرمود که اینها را بخاصه نگهدارید تا نوبت از باز و چره در گذشت
باشه را بدست او دادند باشه را بدست گرفت و چپ و راست میکرد و تعریف کردن
گرفت و من اینجا از تعریفها بیخود شدم اما علاج نداشتم تا بجائی رسید که یکی از خوبان
میر نعمت الله نام جوانی بود که این فتنه را او سر کرده یکی از یاران فرمودند
که این باشه از بادشاه برای من تا بکشید آنجوان برخواسته برابر او بزانوی ادب
در آمده عرض کرد که این باشه را فلان کس میگوید که بمن عنایت شود که من از برای
بادشاه نگهدارم و میر شکار آن من باشم بادشاه را این سخن پسند افتاد باو دادند
و فرمودند که میر شکاران باشه را برای خاصه نگهدار و جانورهای دیگر را بهمان از
و میر شکاران را فرمودند شما یان نیز از برای نگهداشته باشید هر گاه طلبم حاضر خواهند

کرد بعد

کرد بعده صیاد مکار پرفن آن باشه را بمنزل خود فرستاد من همچنان دست
و گردن بر بسته ایستاده بودم و آب حسرت میریزیدم و خبردار شدم که این حرکات
و سکنات تمام فرموده گی بوده است من از این خبر بعد از یکساعت دیگر زرد
افتاد و او را العقوبتی دیگر گرفتار کردند و گناه مرا بخشیدند و در کناره مجلس آورده
نشانیدند هر کس تمام شب باین رنگ گذشت علی الصباح صحبت را باخر رسانیدند
بمنزل خود رفت و من چون ماهی از آب دور افتاده در منزل خود میطپیدم هیچ
فایده نداشت و چون مکاران این باشه از من ربودند هر روز پرانده و گیرانده
میکشتند یا یکروز میر شکاران بادشاه که این باشه را در دست من دیده بودند
و بایشان ملایمت بسیار کرده التماس نموده بودم که از احوال این باشه بادشاه
اطلاع ندهید از برای خاطر من لب از تعریفها بسته هیچکس اظهار نمیکردند بعد
از آنکه بدست ایشان دیدهاند همان ساعت ببادشاه اطلاع دادند که فلان کس
باشه داشت جمعی مکر کرده از دست او ربودند همان ساعت بادشاه کس فرستاده جانور را
از دست آنها گرفت و مرا طلبیده حقیقت احوال آنها را معلوم کرد آنچه مناسب احوال او

نظر خود
بود بعرض رسانیدم چند جانوری همان ساعت برغبایت کردند وان باشه را در
نگهداشتند و در هر چند روز برآمده تماشای مرغابی گیری او میکردند تا لاهای
کلان در یکدفعه باز بمرغابی میپرانند و در جاییکه باز آنجا مرغابی فرود می آمد
غازیکه باشه که باین صورت و ترکیب باشد ازین چشمها هم میشود تا معلوم باشد
و تمامی میرشکاران همه متفق شده میگفتند تا امروز باین نوع باشه بدست
هر کس که افتد بسهولت از دست نمیدهد که نادر میباشد تا معلوم باشد و رنگ دیگر را
زرد چه میگویند که سر تا قدم او زرد و دیگر رنگ است و چشم شیرین و خوش فعل می افتد
درمیان بعضی ریزه افتاده دونده میشود اما اینکه جانور ریزه خوب میشود ازین
رنگ جانور کلان کیر نمی آید احیاناً بطریق شاذ که همه کلان می افتد باشه اقسام
بسیار دارد اگر همه بنویسیم بطول می انجامد هر کس میخواهد که باشه او حب المدعا
گیرا شود میباید که تا بیست روز نگهدارد اگر مبالغه کنیم تا یکماه مشقت بکشد و بملاحظه
هر چه تمامتر نگهدارد تا باشه او حب المدعا کشاده شود و الا شتاب زودکی
کرده در هفت روز خواهد که کشاده کند البته خام کشاده کرده خواهد پراند یا اکثر

بسیار طپیدن در دو زش خواهد سوخت و ضایع خواهد شد تا معلوم باشد **فصل** در بیان جتکو
دهیتره چقو جانوریست بباشه اندک مشابهت دارد و او را تیز بدستور باشه دستگشی
کرده و از توماغه براند جانور پردلیست اما کوتاه دو و ازین هم شهپرهایش کوتاه واقع
شده است دیگر غند جانوریست تاب محنت و مشقت بسیار دارد بخلاف جانورهای
دیگر که در هوای گرم از صباح تا پیگاه بردارند و در توشخانه نگاه داشتن از تربیت
چراکه در شکره که آمده است دو میرشکار صاحب وقوف اگر بدهند ده جانور را هر روز
طعمه میرسانند و ماندگی ندارد جای فرق که مردم هند کالا رنگ میگویند و تهتری و زاغ
و سبزک اینها را خوب میگیرد و اگر خوب باشد که بملاحظه نگهدارد در پرشلاقی لسانی زند
هر چه جره میگیرد او نیز میگیرد و در زور پنجه بجری برابری میکند اما
بری چیپانی و را مردم هند مشت میپرانند و دیگر بی سره جانوریست و ردبا
هند میباشد بغیر از هند جای دیگر دیده نشده است صورتش بشکره میماند از رنگ
و چیپان و دور دو تر است از هم تیزی و چیپانی بباشه شباهت تمام دارد
چشمانش نیز در رنگ باشه و پنجه هایش کشاده و ناخن پایش دراز ازین جهتها میگویند

بباید که او مرکب باشد از باشه و شکره چراکه بعضی اوصافش باشه میماند و پاره دیگر
بشکره مشابهت تمام دارد و هرچه شکره میگیرد او نیز میگیرد اما از شکره تندتر
و چسپان میگیرد و جنگاور او را دیوتی میگویند اکابر هند باو بسیار میل
دارند او را گیرا ساخته درون محله بگنجشک خانگی میپرانند عجایب خوب میگیرد
بسیار چسپان جانورست بعد از گریز بسیار صاحب حس میشود اگر نگیرد هم
از برای صورتش میتوان نگهداشت چراکه در گریز کردن چشمانش بغایت عقیق میشود
سینه اش سرخ و پنجه دستش کبود و پشت بینی سبز بسیار پرشق جانورست
تا معلوم باشد **باب چهارم در صفت شاهین** و شناختن او و کشادگردن او
و این مشتمل بر هشت فصل است **فصل اول** در صفت غیرت شاهین باید
دانست که شاهین جانوریست غیور چنانچه صفت غیرت او پیش حضرت سلیمان پیغمبر
علیه السلام مشخص شده است نقلست که روزی حضرت سلیمان ع در بارگاه خود سیر
میکردند و دیدند که اندک آفتاب بر زمین نمودار شد از خادمان خود پرسیدند
که آنچه آفتابست که بر زمین افتاده بعرض رسانیدند که شاهین نام جانورست

که این مرحله او است اکثر وقت در مرحله خود حاضر نمیباشد اگر نصیحت هم کنیم
گوش نمیکند حکم شد که هر وقت که حاضر شود او را تنبیه بلیغ نمایند بعد از آنکه
او از سیر شکار خود برگشته بمرحله آمد شنید که این نوع حکم در باره او صادر شده است
و غیرتی که بر خود داشت نتوانست قرار داد که برخصت رفت و از این ممر
مردن بهتر از زندگانی دانست از مرحله خود بسرنگون فرود آمده در فرش
بارگاه خود را زده جان بحق تسلیم کرد حضرت سلیمان ع متعجب شده پرسیدند
که این کدام جانورست بعرض رسانیدند همان جانوریست که در مرحله خود حاضر
نمیشد و سخن نمی شنید شاهین نام دارد حضرت سلیمان علیه السلام فرمودند که
در رنگ جانوران دیگر طعمه لذیذ حسب المدعای او خورده نمیشد فرمان شد
که شاهین را طعمه کهنه ساخته و در آب ترکرده زور و قوت او را گرفته میدهند
از این ممرست صفت حیثیات او بسیارست انشاء الله تعالی شرح کرده خواهد شد
فصل دوم در لطافت گرفتن و پراندن شاهین جانوریست غیور کشادگردن او
و کشادکرده
بجانوران دیگر نمیماند اولا باز معلوم که میر شکار که همه جانوران را نگاه داشته

پرانیده باشد اگر درین مین اورا از میرشکاری تنفر شود خود را از جانورداری کذرانیده
ترک میرشکاری بکند میتواند که از هر جنس جانوریکه شد خاطر از و جمعکرده خود را از و
کذراند بخلاف لاچین که وسوسه لطافتهای غیرت شجاعت او هرگز از دل میرشکار
بیرون نمیرود و من کل الوجوه خود را نمیتواند از و کذراند **فصل سوم در تربیت**
بچه شاهین تا بکمال برسد و تربیت او این نوعست چون بچه شاهین را از آشیان
بر داشته شد باید که درجای خلوت خوش هوا بنشانند تا زمانیکه بال و پر او خوب بر آید
و محکم شود تا آن زمان میباید که گوشت خشک و پرجهره را تقصیر نکنند تا جانور
حسب المدعا برسد و بعد از آنکه دانند که جانور خوب رسیده است و موسم شکار نیز
هم می آید میباید که وضو ساخته دو رکعت نماز بگذارد و بر روح پر فتوح بزرگان
این فن خصوصاً حضرت خواجه سلطان احمد یسوی فاتحه و اخلاص خوانده استعانت
طلبد بعد از آن در پی دستکشی کردن و بر داشتن جانور شود **فصل چهارم در بیان**
دستکشی کردن و برداشتن شاهین خورد باین نوعست که پنج شش روز او را بالای
طوغور دل آب بهند یعنی دل تازه گاو یا گوسفند یا بز بکارد تیز تنک کرده ریزه ریزه

رسند و در آنکه بارواح بزرگان
نند حلوی و غیره طبخ
نمایند بعمل آورده
ثواب او را بانها
بروح بزرگان
این فن ما بعد
تصحیح کمال
شود ۱۲

سازند

سازند و در آب انداخته دو سه بار دست بر و مالیده و آب او را پرتابند و باز
آب دیگر دران ظرف اندازند بعده بجانور بدهد بعد از پنج شش روز که دل آب
آب بخورد بعده شب در دست خود گرفته تا یکپاس شب نشیند بعد از یکپاس شب
در بالای نشیمن گذارد که آسوده نشیند و باز شب دوم تا دو پاس شب در دست
گرفته دستکش کرده یکپاس دیگر گذارند که آسوده نشیند شب چهارم تمام شب
دستکشی کرده نگذارد که در خواب شود و روزانه هم گاه گاه در دست گیرند
و گاه بالای توغور نشانند اما درجای نشانند که مجلسی باشد و یا راه آمد و شد
مردم که از کثرت آواز و غوغای مردم در خواب نشود از اول مقدمه تا ده شبانه
روز بهمین نوع دستکشی یافته دل آب خورده باشد بعده بجانور بدهند و پاره دل را
در پارچه پاکیزه پیچیده در جای خوش هوا نگهدارد که بوی نگیرد بعد از آنکه یکپاس از روز
مانده باشد گوشت ریزه کرده در آب انداخته نگهدارد تا نماز دیگر بعده گوشت
ریزه کرده دو کاره سازند یعنی هر برگ گوشت ریزه کرده دو پاره سازند تا خوب
تنک شود تا سرخی خون تمامی رود بعده بجانور بدهد و تا ده روز دیگر دل

آب داده باین طرافت بدهند تا آن روز که بنیاد دل آب و دستکشی کردن
گرفته اند تا پنج روز بهمین طرافت بگذرانند اما هر روز میباید که کبوتر و مرغ
چوچه و ساج و شبکورک در رنگ این جانوران هر روز دو وقته در پای او
میکشته باشند این بر تیز کردن جانور دخل تمام دارد جانور تیز شاهین میشود
و دیگر هر جانوری که در ته پای او کشته باشند میباید همان کشته را بعد از آنکه
مغز سر او را بخورانند جانور را از و جدا کرده بر زمین گذارند و در برابر او کشته را
بجنبانند تا جانور باشتهای تمام باو بچسپد دو سه نوبت هر روز دو وقت سیر کردن
بهمین طرافت سیر سازند و بپسند که بسیار شیلانی کرده خوب می چسپد بعده
کشته را بر بالای دالبای بربسته جانور آید دالبای اندازند برای اینکه یکبار
در نظرش پگاه نداید و خیره نشود چرا که روز اول هر مرغ که بدالبای فرو میآید
و شلایینی میکند روز بهتر میشود و اگر عیاذاً بالله از روی هوسناکی بی صبری
و کم حوصلگی جانور را بگوشت نیاورده و زنده هم نکشته باشد و فربه بدالبای
انداخته باشند از جانور باندک روزی از دالبای دلگیر شده و طناب شکسته

بلند پریدن گیرد هوسناک را مشقت بسیار میباید کشید تا آن جانور را
سر راست سازند و دیگر هر میرشکاری که در روز اول در دست کردن گوشت
لاچین و دالبای و بی صبری بکند باندک روز آن نوع چیزها رو دهد که از مشقت
کردن در مانده میشود پس باید که باسلوب و قاعده بگرفتن در آید تا میرشکار آن
باو راه سخن نیابند و ملامت نکنند اما معلوم است که اگر میرشکار باشد هرگز
کاری نمیکند که بکار او گرفت بکنند و او را محجوب سازند و این نوع امورها
از نا میرشکار میآید و بر نا میرشکاری عیب گرفتن خوب نیست چرا که هر چه اند
بکند و این مقدمها همه در وادی میرشکارست تا معلوم باشد **فصل پنجم**
در طلپیدن و طیار کردن لاچین شاهین چوز این نوعست که بعد از آنکه باین
اسلوب و قاعده بدالبای اندازند میباید که طناب پنج گز باشد
در پای و بر بندند اگر طناب از موی اسپ باشد بسیار خوب است و در جانور
طلپیدن دخل تمام دارد چرا که تا زمانیکه در سر پله میرود و طناب در پای او
میباشد اگر طناب در پایش نباشد و گوشتش هم خوب راست نشده باشد در [illegible]

خود را سبک دیده خیال بلند پریدن خواهد کرد و اگر گیر و زبرین منوال پرد دیگر
روز این هوای بلند پریدن را نخواهد کرد باین تقریب طناب را تا زمانی بر سر پله
نمیرود از وجد انیسارند بالضرورت طناب طلبیدن از زمر اغیت اگر طناب
از موی اسپ باشد بهتر است چرا که در محل طلبیدن بعضی وقت بالضرورت در زمین
پر خس و خار باید طلبید اگر طناب با خسی یا خاری محکم شده جانور را از رفتن نگه
میدارد و رمیدگی و دل شکستگی در جانور پیدا میشود و باین احتمال میرشکار طناب را
از موی اسپ میسازد باین تقریب که در هیچ امور میباید که در کار نقصانی پیدا
نیاید و دیگر در محل طلبیدن هر روز در ته پای کبوتر و زاغ بکشد و آب داره
درون گشته انداخته بدهند چرا که بعضی جانور در خوردن آب حرام زادگی میکند
باین تقریب آبداره را درون گشته می اندازند که بخون آلوده شود و جانور خیال
بکند که گوشت مرغ است و آرزوی اشتها بخورد و هر روز پله به پله دورتر طلبد
تا مدت مدید که بر سر پله برود مخفی نماند که در زمانیکه از نیم پله خانگی جانور
گذشته باشد بعده جانور را لنگ خورده باید ساخت چرا که در وقت طعمه

دادن میرشکار کامل میباید که گوشت او را باسلوب و قاعده نگهدارد تا بهمان دستور
که هر روز میپریده باشد بپرد اما از ده نه احتمال آنست که در وقت طعمه دادن هر چند
ملاحظه بکند که گوشت از مقدار بیشتر میخورد فربه میشود از لطافت پست پریدن میماند
پس میباید که جانور هنوز بر سر پله نرفته باشد که طعمه او را کم کرده بدهند و گوشت او را
بقانونی باید نگهدارد که دایم بیک روش میپریده باشد درین میان چند نوبت فتیله
سوز از بچه تافته بکلانی جوز بویه با و میدهند که روغن در درون روده و معده را
می چسپند و اشتهای آرد و روغن قبو رغه و دم غوره را هر روز بدستکش دو
باید کرد و اگر درین دو چار روغن داشته باشد در پریدن یا در گرفتن یک حرکات
ناخوش خواهد کرد و دیگر در محل طلبیدن اول از نزدیک طلبیده هر زنده که باشد
در ته دالبای بکشد بعده مرتبه دوم در پله پر شده باشد از همانجا طلبد بعده
در پی سیر کردن شود هنوز نیم سیر شده باشد جانور را توماغه کرده دالبای پرواند
فریاد نا کرده دالبای را گرفته گریزند و شاهین را توماغه روان اندازند تا رفته بدالبای
بچسپد بعده خوب سیر سازند این روش جانور را دونده میسازد و پیش خور در ایشان

سبکگشی ۳

و این روش غیر مکرر است و خاصهٔ جد فقیر است یکروز در ملازمت قوش بیگی
حضرت بادشاه بودم که عبداللطیف خواجه شاهین خود را باین اسلوب طلبید
ایشان بسیار خوشحال شده فرمودند که این اسلوب بسیار خوبست
و بمیر شکاران خاصهٔ حضرت فرمودند که تمام جانورهای نور را بهمین اسلوب
طلبیده تعلیم میداده باشند چرا که این اسلوب هنوز بجا ولی تا بسیر رسیده
که پیش خود را میشناسد و رونده میشود بعده بر سر تپه برده طناب را
از پای او کشایند بی طناب چند روز دیگر طلبند کارش بجای برسد
که بمجرد یکه آواز میر شکار را بشنود توماغه انداختن را عادت کند که از دست
میبراید خود را در روی زمین گرفته پت پریده برود بعد از انکه باین اسلوب
پریدن گیرد و از خواندنش خاطر جمع اند میباید که از بالای اسب
بطلبند و بعد ازان کبوتر صحرائی را در دشت پنجخ و خار برده در پای او
بلدراغ بربندند عبارت بلداغ کبوتر گشته باشد از سر کتف او ریسمانی
گذرانند و بعد ازان در پای کبوتر را سر بدهند که از روی زمین بلواغ

برتولیش

برتولیش پت پریده میرفته باشد بعده توماغه لاچین را گرفته کبوتر را نموده بدهند
که مرتبهٔ اولست که مبادا اگر توماغه اندازند که هرگز چیزی باو ولی نداده اند
در بدیهه چشمش بر کبوتر نه افتد بلند پریده بجانب دیگر رود که اگر یکبار این نوع
خبطی واقع شود کار او چند روز عقب می افتد باین تقریب روز اول میباید
که نموده پراند روز سوم توماغه بتوماغه باید پراند تا روز چهارم و پنجم را
قنطره کرده میباید پراند بعد پنج شش روز که پیش خود را اشناخته
و دست رو شده باشد تاخته میباید انداخت بعده ازین شقوقها
که خاطر جمع اند چقروق که مردم هند او را کاروانک گویند بسته باید پیدا کرد
و چند نوبت باو جانور را اسیر ساخته جانور را بکاروانک باین نوعیت او را باید
دید که کجا خواب رفته است و بملاحظه تمام تا یک گز انداز راه نزدیک میباید
که آمد بعده اسپ را پاشنه میباید کرد چون بکاروانک رسید بیطاقت
شده از جائیکه خواب رفته است برخیزد و چهار قدم میدود بعده طیرون میباید
که در زمانی پاشنه کرده رسیدند او بیطاقت شده در دو میشود آن زمان

بایدکه میرشکار دست خود را بالا برده و توماغه نیز از سر جانور برآورده
باشد بجز دیگر که بال خود را اگر ده بپرد و جانور از دست میرشکار برآمده باشد
از انجا که دویده و پریده تا چپت قدم رفته باشد که جانور باو برسد والا اگر
بطور جانوران دیگر از دور پرانند و یا بعد از پریدن او را به چپند بعد جانور را
پرانند از ده احتمال یک احتمال گرفتن دارد و نه احتمال دیگر باطل میشود چرا که
جانور حرام زاده است اگرچه تمام عالم او را مجهر میدانند و بچشم حقارت
نظر کرده از دور جانور باو میپرانند اگر چنان است که خالی می افتد چرا که تا زمانی
که جانور را دیده است احتمال این دارد که بگیرد اما بعد از اینکه جانور را دید
که باو نزدیک رسیده بر زمین می نشیند اگر ده لاچین هم پرانده باشد
همه در بالای او فرود آیند و صاحبان لاچین هم بکمک ایشان فرود
آیند و سعی گرفتن نمایند اما فایده ندارد و همه را مانده ساخته از پیش ایشان
خواهد برآمده رفت تا معلوم باشد روش پراندن و گیراندن چهرقوی آینت
که ذکر کرده شد **فصل ششم در گزار جانور خورد** سیاجانور کلان و انیخ باشد که از زاغ

دچهرقوی

دچهرقوی لاچین بتغذری میگذرد و تغذری را مردم هند خرمو میگویند
و مردم عراق پیره میگویند که چار دست بتغذری اندازند که یک تغذری
پیدا اگر ده باد سر بگشایند و ورنه پای او گشته سیر سازند و سر گشایند
باین معنی که از بال چپ او بگریزند که بال راست را میجنبانند شده و جانور رسیده دویده
تا آمده باو بچسپد و این روش را سرگشادن میگویند و بهمین مقدار سرگشادن
حجاب او برطرف میشود و تغذری را میگیرد و اگر در جایی باشد که تغذری
پیدا نشود کلمرغ و یا کنگله با چند روته و قاز هر کدام از ینها که پیدا شود خوبست
تا زود میباید که سر بگشایند و ورنه پایش گشته اندازند و بگشته سیر سازند
احتیاطا یکی را پرانده بوی بدهند که اندک راهی رفته بعده سیر سازند
روز دیگر گستاخ کرده در پله نزدیک قاز پرانند پی حجاب در آمده میگیرد
اگر لاچین اعلی نباشد اوسط و یا ادنی باشد که باسلوب میرشکاری
باین پله رسانده باشند میباید که قاز را هم بگشایند تا حجاب او از قاز
برطرف شود و بعد از انکه دو سه دست بقاز سیر شود کلنگ را بهمین طرافت

بگشایند و در ته پاپش کشته سیر سازند و یک کلنگ را زبون ساخته از پرده
حجاب بر آمده بر کلنگ گرفتن در آید و این روش گیراندن از برای
شاهین اوسط است و شاهین اعلی از باولی کبوتر بکار و انگ میکند که اصلا
میر شکار را باولی کردن احتیاج نمیشود و دیگر بعد از انکه سه چار دست از ریزه
و کلان سیر شود تیز خواهد شد و بهر جانوریکه پرانند اگر گرفت فهو المراد
و اگر نگیرد و شلاینی کرده از عقب او خواهد رفت پس باین تقریب تا دو سه روز
شهپرهای او را بابریشم از یکطرف بر بندند بعده بچیزهای ریزه پرانند
در رنگ قزلاق و ساج و شهپرک و ازاله توغناق که مردم هند او را جهلای
گویند تو غار رنگ کبود باشد بعده بداباوی طلپیده و زنده کشته سیر سازند
تا جلوش خوب شود و رفتن و آمدن خود را همان طور گرفتن را تعلیم داده
گیرا میسازند رفتن و آمدن را هم تعلیم دادن ضروریست دیگر جانوریکه
از روی هوسناکی در بعض امورش بی پروائی شده باشد و بلند پریده
باشد راست ساختن او باینطور است که هر روز دو وقته بودنه پیش پران میداده

بغراق یعنی چقروق

باشند و درین میان بغراق هر روز دو سه نوبت میگیرانده باشند
و درین میان تا بطرافت اصلی است پریدن گیرد اگرچه در جانورهای
دیگر هم مقید شده باصلاح میتوان آورد اما این پیک شیر نیست
باندک توجه راست معلوم میشود و دیگر هرگاه که مرغابی و کاروانک
گیرانند بعد از انکه ایکه شود یعنی سیر کن شده باشد یعنی همه چیزها را
شناخته باشد آنوقت بمرغابی و کاروانک و در رنگ جانورهای ریزه
اگر گیرد سیر نسازند بیک جانوری پرانده گیرانده طلپیده سیر سازند
تا باین دل ندهد و از عقب آنها زود زود بر گردد که گم شدن اکثر درین
دو جانور است و دیگر هر جانور کلان که بگیرانند از گوشت همان جانور سیر سازند
و روز دیگر آبداره بدهند روزیکه خواهند صباح جانور را بپرانند
روز پیش کمتر بدهند و نماز دیگر طلپیده در ته پای او مرغ کشته همراه
دل مرغ فتیله بدهند علی الصباح که بشکار میبرون روند در دشت
پاکیزه بچشم خار طلپیده هر زنده که حاضر باشد کشته از خون او بچشانند درین

روش جانور تیز میشود و در گرفتن لبستون گرم میدراید دیگر شاهین جانورت
که از محل خوردی تا پنج گریز کردن هرساله پریدن و گرفتن خود را زیاده میبازد
بعد از پنج گریز معامله دار میشود اما در پنج گریز از دور دوی میماند و کوته دو
و قبوچی میشود یعنی هر کدام که مشقت زیست بهتر میپرد چنانچه اکثر استادان
چنین فرموده اند که شاهین از سه گریز که گذشت او را بمرغابی راندن باید کرد
که از هر جانوری که گویند بمرغابی گرم تر و بهتر میپرد و از لبستونها بعقب
میپرانند از ده نه احتمال خطر دارد که جانور را تیز زده ضایع میبازد
دیده و دانسته جانور خوب را باین نوع بکردی بپرنند از میرشکار دور است
دیگر معلوم باشد که شاهین هر لبستون که نام گیرند مرغابی را از رو بهتر
میگیرد و پر لطافت میپرد از همراین میرشکاری در شکار جای تمام لبستون
پیدا میشود و از قاز تا کلنگ شاهینکه همه اینها را گرفته باشد با میرشکار
در همچنین شکار جانور خود را از پرانیدن همه اینها میگذرانند و تماشای مرغابی
از دست نمیدهد و کلنگ پراندن راضی نمیشود یک احتمال دیگر هم بر خود راه داده

که درهمچنین جای شکار کلنگ نیز میکند و مجروح ساخته می اندازد و احتمال ضایع
شدن هم دارد اگر ضایع شد نهم نشود در آن موسم از تماشای شکار محروم ماند
این تقریب تماشای شکار مرغابی مفید میشود **فصل هشتم** در بیان پراندن
شاهین بمرغابی معلوم باشد که تماشای لاچین در مرغابی گرفتن است چرا که
بسیار از دور میپرانند و در طبل میگیرد و بنوعی طبل خورده بر فلک میرود که هر چند
سخت کمان خوب باشد تیر او بآن بلندی نمیرود و شاهین در انجا جسته
مرغابی را میگیرد و پایان کشال کرده هر چند کول کلان باشد میبرارد مدعا اینکه
تماشای او در گرفتن چنانچه استادان متقدمین هم بزبان ترکی این مثل
کار فرموده که قرچغای قرغه چی لاچین اوردک چی قیرغو تورغایچی ذرّه
ذرّه حقیر هم بکرات معلوم کرده شاهین مرغابی را بمراتب از باز بهتر میگیرد و در لطافت
میپرد لطافت مرغابی گرفتن او میرشکار را باین وادی می آرد که در شکار جای کلنگ و مرغابی
بسیار باشد خود را از پراندن کلنگ میگذرانند و تماشای مرغابی را از دست نمیدهد
اما این معامله را میرشکار میکند نعوذ بالله هرگز نا میرشکار راضی نمی شود که کلنگ

کول کنت
بمعنی تالاب ۱۲

استاده جانور خود را بمرغابی بپراند چرا که بعد از شفقت بیاید جانور خود را بمرغابی
پراند اگر میرشکار وجه گوید هم قبول ندارد اما میرشکار میداند که لطافت پریدن
وگرفتن جانوری در کدام ایستوده است شاهد این آنکه یکروز در ملازمت نوجوانی
افتادم که از ملازمت بادشاه ماوراءالنهر عبدالله خان مرخص شده بهند آمده
بود و بمکه معظمه میرفت میرزا محمد چوره آقاسی نام داشت جوانی بود در کمال شجاعت
و همت بهمه حیثیت آراسته بود خصوصاً در میرشکاری از بی نظیران روزگار بود
و پسر خوانده بادشاه ماوراءالنهر بود این حیثیت و قابلیت را در ملازمت عبدالله خان
کسب کرده بود سخن از جانورداری بر آمد چنین تقریر کرد خان لعلی بی نام امیری دارند
که حضرت خان او را کلان کرده است یعنی تربیت کرده است یکنوع اطلاع میشود
که در میرشکاری تمام مردم ماوراءالنهر قبول دارند بتقریب خان بمیر مذکور گفته
که حالا شما پیر شده اید مناسب حال نیست که از شکاری کردن شاهین خود را گذرانیده بشکار باز
مقید شوید چرا که با جانورت در شکار کردن او چندان کم فنی و کلفتی نمیرسد در رنگ شاهین فقره نمیباید کرد
میر مذکور چنین جواب داده اند که حضرت خان لطف میکنند و بسیار خوب میفرمایند اما پریدن

وگرفتن شاهین آنی دارد که در هیچ جانور نیست خان فرمودند که تقریر کنید آن
کدام است میر مذکور گفت که آن تقریر راست نمی آید اگر یکروز حضرت خان سوار شوند
در شکار کردن او را هم خواهم نمود بهمین تقریر روز دیگر خان بشکار بر آمدند و روز دیگر
شکار خان بمیر گفتند که آن سخنی که شما دیروز گفته بودید بنمائید میر در جواب
گفت منهم در همین فکرم در جای آن تماشا را بنمایم در همین سخن بودند که میر
گفت حاضر باشید که آن تماشا را میخواهم که بشما بنمایم و جماعه که همراه خان
رفته بودیم که عجایب زمینی مسطح هموار زراعت بسیار کرده اند تا چشم کار میکند
همه سبزه مینماید و سه چهار جفت از سونه و بورچین و سخخور در آنجا نشسته بودند
بلندی آن زراعت آنمقدار بود که سر مرغابیها میمنود دیگر از هیچ امور پناهی
نداشت اگر باز میبود در تله میگرفت چرا که در سر نیایند باز از دور بمرغابی میرسید
و مرغابی در همچنین زمین مسطح نزدیک رفتن نمیگذارد دیگر پناهی نداشته این مقدار
راه رفته بدزدی بگیرد اما همچنین زمین بدزدی میتوان رفت و نه بزور و نه بمکی میتوان گرفت
پس این نوع بغیر از شاهین هیچ جانور نمیتوان پرید و میر مذکور را دیدیم در همچنین جایی خود را

همیز کرده پاشنه زدند و شاهین گریزی داشتند انداختند از دست ایشان
گر برامد آن مقدار کردند که یک تیر انداز خوب رفت بعده در طبل نواختن در آمدند
و آن مرغابیها آواز طبل را شنیده بر فلک نیلگون برآمده رفتند بعد از ساعتی
لاچین را دیدیم که عدل در تنه او در آمده بلکه سه چار گز بر زمین پیش بگذشته بر روی هوا بعده
بنوعی جست که بعضی دیدند و بعضی ندیدند دران پله رفته مرغابی را برداشت در آن وقت
اتالیق روی بجانب خان کرده گفت که آن آنی که عرض کرده بودم نیست حضرت خان
نیز قبول کرده فرمودند حق بجانب میر است و شاهین نوع جانوریست که میر شکار را
ول کندن از و بسیار مشکلست و عقیده این امرا دهم ازین بیشتر است اگر من هم
از لطافتهای پریدن و گرفتن او در شرح کنم سخن بطول می انجامد اما اینقدر معلوم
باشد که در بوزی شاهین را سعی باید کرد که از هر جنس جانوری یکدست و یا دو دست گرفته
و پیش خود رشناسد و رونده شود چنانچه تا صد گز راه اگر لهون شده باشد هم که تاخته
بپرانند پریده میرود و از انجا سر بر آورده بهمان راهی که رفته بود گشته بدالبای
بیاید هرگاه که در خوردی این تعلیم یافته باشد و از خورد و کلان سن شده تا فهو المراد

چراکه بعد

چراکه بعد از آنکه از گریز براید حمل درست میشود باندک توجه آنچه گرفته میگیرد و اگر لهون
کلان نگرفته باشد و چیزهای ریزه در رنگ چقروق و مرغابی و تغدری و کلمرغ
گرفته سیر شده باشد بعد از آنکه از گریز براید باندک توجه میر شکار رفتار و کلنگ را
میگیراند تا معلوم باشد **فصل هشتم** در بیان برداشتن او از گریز و گیراندن
و برداشتن او این نوعست چون دانسته شد که جانور از گریز خوب برآمد و پرهای خود را سخت
کرده است که طلب پیدا شدن او و آسیب نمیرسد و موسم شکار کردن هم رسیده است
میباید که استعانت از روح پر فتوح حضرت سلطان خواجه احمد یسوی طلبیده
پیران و استادان را یاد کرده فاتحه و اخلاص بخوانند بعده تا ده روز جانور را
بالای نشیمن دل آگاب بدهد و درین مدت بیست روز چار پنج فتیله از پنبه در رنگ فتیله
پیه سوز برابر جوز بویا کرده بدهد تا آبداره موافقت کرده روده او را صاف سازد
و روغن او را بردارد که اشتها پیدا میکند و دو سه شب تا سحر در کشش کنند
بعد ازان در چشمش تو ماغه کرده بنشانند و روزانه هم تو ماغه آتش را نگیرند تا نشستن
گریز آسودگی را فراموش نکنند چراکه یکبار از جای آسوده برداشته در مشقت انداختن

ترکی کارونک

خوب نیست مدعا اینکه بعد از آنکه سه چهار شبانه روز باین رنگ بگذرد بعد ازان
سه چار شبانه روز باین رنگ بگذرد بعد ازان سه چهار شبانه روز دیگر
چهار پهر کرده دستکشی کرده در آمده به صلیقه هرچه تمامتر دستکشی کرده بالای
قبورغه و دم غوزه او را بنوعی بگیرد و دست را بر روی قبورغه بکشد دست او
ازین قبورغه تا باین قبورغه برود و اصلا روغن ظاهر نشود و بر دم غوزه هم
همین نوع دست میباید که بندهای دم غوزه را بنوعی روغنش رفته باشد که بند بند او
توان شمرد و بعد ازان وانستگی آمده است و دستکشی رفته است بدلبای اچشم در رنگ جانور
پله بپله دالبای او را دور ببرد مدعا ازین پله به پله بردن جانور گریز نیست که حمل او
واگرنه او را در رنگ جانور نو طلپیدن در کار نیست چراکه هر جانوری را که در طور گرفته
بعد ازینکه حمل او میرسد یکبار سر کشاده قد و قامت او را میتمام او میشناسد و او را میگیرد مدعا
حمل راست کردن شاهین گریز است والا او گرفتن خود را میداند چراکه او جانوریست عاقل
عقل او از باز و دیگر جانوران بیشتر است چنانچه باز تو تا ده مرتبه مرغابی را گرفته است
تا به نیفتد معامله دان نمیشود اما لاچین که یکبار مرغابی را گرفته در آب افتد در همان

یکبار افتادن ان نوع معامله دان میشود که دیگر هرگز هیچ جانور را گرفته در آب نمی افتد
اگر دانست که پله دورست از آب نمیتواند بر آورد در آب میریزد تا برگشته بدلبای
میاید مدعا اینکه عقلا درین مرتبه است و حرکتهای دیگر هم دارد که زیاده بر جانوران
دیگر است تا معلوم باشد دیگر روز درمیان میباید که مرغ یا کبوتر کشته آمده باره را
درون کشته انداخته بدهند و اندک گوشت از کشته هم بدهد که بسیار اندازه
بی مزه دایم الاوقات بجانور گریزی هم دادن خوب نیست دیگر بعد ازینکه بر سر پله رود
سه نوبت مرغابی را پیش پهن کرده گذارد که در نهایت پله رفته بگیرد و بعده اگر
دو سه دست خودش هم گرفته سیر شود بسیار خوبست اگر در خور قاز و کلنگ سیر شده
باشد از هر کدام یکدو روز سیر کنند تا چشمش ایشان افتاده گرفته خود را
بشناسد بعده قشتاق کرده نماز دیگر فتیله داده علی الصباح بدلبای
درد لبای زنده کشته از خون او بچشانند که در میر شکار دخل تمام دارد و لاچین
تیز هم میشود و هر چیز را که گرفته باشد میگیرد و اگر در خور قاز و کلنگ و غیره سیر شده
بعد ازان که دو سه نوبت بمرغابی سیر شود تعذری یا کلمرغ سه چار روز سیر کنند

قشتاق باصطلاح میرشکاری بمعنی شتاب کردن ۱۲

وسرکشاندن باین معنی که ازنوک بال چپ او کرفته بکریزند و دست خود را بالا و پایان
میجنبانده باشند تا شاهین آمده البوز را زبون سازد که دلیر رفته بکیرد بعد
ازان رفته بکلمرغ یا تغدری صحرائی بپرانند تا یکدست یا دو دست بانها شیر شود
بعد ازان قاز یا کلنک را هم همین نوع دو سه نوبت سرکشانده سیر سازند و
اگر یکدست یا دو دست اندک راهی پرند هم بدبند خوبست اگرچه شاهین خوب تر
این مقدار احتیاج نیست اما اسلوب میر شکاری اینست بعده توش شاهین که کلنک
میکرفته باشد همراه او بکردانند تا زمانیکه او را بکلنک پرانند کرفته فرود آید و در روی
زمین خوش کرده از پای او خلاص شده میرفته باشد آنوقت تاخته شاهین او بالا کذشته
شاهین خود را اندازد که زبون دیده بملاحظه درآمده میکیرد اگر دو سه نوبت همین
طرافت سیر سازند بعده بکلنک اندازند از میر شکاری دور نیست تا معلوم باشد

باب پنجم در صفت بحری و ترمتای و لکر و سنکسار و این باب مشتملست بر دو فصل

فصل اول در بیان بحری بحری جانوریست که استادان متقدمین و متاخرین او را از اقسام
لاچین شمرده اند چنانچه در دیار خوارزم او را قرالاچین مینامند و اکثر همین جانور

شکار

شکار میکنند خواه سیاه و خواه سفید باشد پیشانی قشقه نباشد که اگر پیشانی
قشقه باشد قلب و بد دل میباشد و طریق خواندن و باولی کردن و مثل ایتالکو است
غاتیش کار و بار ایتالکو را از بحری کیرند پخته تر باید کرفت اگر کار بار بحری را
مثل چرغ کیرند بحری ضایع میشود و صید را فراموش میکند در اصلاح خواهد آمد
اگر اصلاح یابد آن نوع که بحری زود کشاده همراه صید بالا میرود و پر غوغا میکند
و بحری پریان و غانه کریز آن دستور اوج میکیرد بلکه اندک تردد و تنزل میکند
تماشای بحری و چرغ یکرنک میباشد لیکن بحری بصید خود از ایتالکو جلدتر
میرسد اما بحری یک عیب بد دارد و در زمانیکه صید خود را زبون ساخته میا
که کرفته فرود آید در اثنای این چشمش بر جانور ریزه میافتد مجروح را میکذارد
و باو میل میکند و اوتاقا میر شکار و تردد خود را ضایع میسازد و چون کریز میخورد مثل
لاچین میپرد و میر شکاران مغولستان و کاشغری شکار لبسا میکنند و بمرغابی
می اندازند احیانا کلنک کیر هم میاندازند اگر خواهند که بحری را از صید ریزه دل سرد
سازند از هر طرف دو شهپر او را تار ابریشم باریک به بندند و بجانور ریزه

انداز ند که تواند گرفت و برگشته بدال بای فرو زاید چند لقمه گوشت دهند بعده
البون کلان را باولی کرده در بالای وی سیر سازند چند نوبت که باین دستور
تعلیم میدهند بر صید ریزه نمیرود و کلان گرفتن را عادت میکند اما این
روش را میرشکار کامل میباید که سرراه سازد و اگر طعمه که به بحری دهند
گوشت کبوتر و زاغچه سازد و احیانا گوشت آبداره هم بدهند و اما هرچه باو
بدهند پر و استخوان را ترک نکنند و در هوای گرم لب با نپرانند تنگی
نفس پیدا میشود اگرچه استادان برین مرض چیزها فرموده اند اما این فقیر حقیر
بکرات تجربه کرده نیک ساخته است و هر جانوریکه در تشویش دمه پیدا شود علاج او
افیون است و دیگر از شب که باقیمانده باو با فیون بدهند و دادن افیون این
نوعست اگر باز و بحری و شاهین باشد مقدار یک ارزن درمیان یک لقمه گوشت
پنهان کرده در نظر او در آرند که خود گرفته خواهد خورد تا یکپهر باو طعمه ندهند بعد
ازان بدهند که کیف افیون در تنزل شد آنوقت از طعمه دستوری زیاده بخصه بدهند
بعنایت الهی نیک شود **فصل دوم در پراندن بحری** بحری ایتالکو را روز درمیان

پرانند چرا که ایشان بجانوران دیگر نمیمانند بصید خود محاربه لب با میکنند و صید کلان
میگیرند لائق چنان است که آرزوی صید و اشتیاق طعمه لب با غالب نشود و پرانند
و پراندن بحری در سرزدن آفتاب است که هوا معتدل است و گرم نشده است اگر در هوای
گرم پرانند جانور نامرکت و البون شلاقی بسیار میکند و ضایع میشود پس میرشکار
بباید که درین نوع امورها ملاحظه نماید و حرکات ناپسندیده نکنند جانور را ضایع
ساخته خود را بدنام نکنند بحری و چرغ از قسم جانوران کلان هرچه بگیرد سیر باو
گرد اگر خواهند که جدا کرده دو دست پرانند از دو احتمال بیرون نیست احتمال آنکه برد
که نگیرد بخلاف لاچین سه چهار دست قاز ازوی جدا میتوان کرد چنانچه بادشاه
بلخ میرشکاری داشت قراحیدر نام و چنین تقریر کرد که شاهینی داشتم
نه دست بقاز پراندم هرچه نه دست گرفت سیر ساخته از شکار گاه گشته میآمدم در راه
دیدم یک خیل قاز نشسته است دفعه دهم سیر پراندم قاز را نیز گرفت اما درین
پراندنها سگ چرخی همراه داشتم هرگاه که قاز را گزیده می انداخت که صلاح شاهین را
آزار نمیداد مدعا که از همت شاهین هرچه گویند باور توان کرد که غیر مکرر جانور است این دره

حقیر هم از وحرکتهای عجیب غریب دیده است اگر تقریر او مقید شوم سخن بطول
می انجامد اما این مقدار معلوم باشد که عقاب بین عظیم الشانی وقوی هیکلی شاهینی
داشتم بنوعی میگرفت که هیچ البوز آبان زبونی نگیرد چنانچه یکخیل کلمرغ را خورد اول است
گیرانده کلمرغ گذشته دل او را خوراندم بعده چهار کلمرغ دیگر پی درپی گیرانده جدا
ساختم بعد از ساعتی یک تو غدری دیگر هم گیرانده با آنهم سیر ساختم از شکار برگشتم
روز بنماز پیشین رسیده بود دیدم که درین دشت یکدرخت مینماید و یک عقاب
از دور دیدم که متوجه آن درخت شده است که آمده بر بالای آن درخت نشیند من آب
خود را پاشنه کرده رسیده آمدم دید که من زیر درخت آمده ام زمین گرم کرده بر درخت نشست
وگذراشد آنگاه لاچین را تاخته فرود آوردم بمجردیکه از دست برآمد بی محابا رسیده
از بلچون او گرفته پاره راه شاهین را بر داشته رفت بعده بر زمین فرود آمد خواستم
که بگیرم مرا دیده باز در پرواز شد قریب یک تیر انداز رفت اما این مرتبه نتوانست
پرواز کردن از زمین برخاست و در روی زمین پیادگی کرده میدوید تا رسیده گرفتم
تغدری را در ته پاپیش در آورده بگوشت تغدری سیر ساختم و او را زنده جدا کردم بجمعی

از یاران که همراه بودند در رنگ تورسون محمد خان سیف الملوک و محمد قاسم خان
سیف الملوک همین عقاب را زنده پیش ایشان فرستادم و این شاهینی بود که پسر تور
سون محمد خان سیف الملوک از ما طلبیده یاران را باین تقریب تکلیف سواری
کرده بودم که ببینند که شاهین را چه طور گیرا ساخته ام بعد از مشاهده کردن
ایشان این شاهین را به پسر تورسون محمد خان دادم مدعا اینکه اگر شاهین همین طور هم
جانور است اگر نامیر شکار باو کمک کند حق بجانب اوست

فصل سوم در پیدا شدن سنگنک

و آب قاز مخفی نماند و مشهور است که هرگاه بحری بچرغ جفت میشود درین اطراف
واقع شده است چنانچه بعضی گفته اند که بحری با شاهین جفت میشود سنگنک از آن نتایج
ایشان است بسیار خوب میگیرد و کار بحری را میکند هم کار لاچین هم چون مشهور است
بیشتر از کوهستان فرنگ میشود احیاناً بطریق شاذ در هندوستان میافتد
و مردم متقدمین در صفت بحری و سنگنک حکایات عجایب و غرایب گفته اند چنانچه
جناب امارت مآب فضایل اکتساب محب علیخان ولد میر خلیفه در بازنامه خود چنین تقریر
کرده است که در دار السلطنه کابل امور عجایب و غرایب استماع نموده چنانچه اکثر اهل

کابل از ساکنان منار وجوی فتح واقف شده اند پهلوان دوست میر بلدار تقریر
نموده است که علی الصباح باهتمام مزارعان بدیدن زراعت طرف کول آب آق
چالاک رفته بودم در روی کول دیدم که ارجال عقار سفید تا هزار عدد بود که همه را
بال گردن شکسته بود بر روی آب افتاده بود معلوم نشد که فعل کدام جانور است
شب واقع شده بود کاش بمشاهده این نوع امور غرایب که سالها طالب این بود
مشرف میشد این چنین امور از کدام جانور واقع شده باشد اما محب علیخان
بحستی و چالاکی بوم رانده اند بنابرین نوع حرف دور از کار فرموده باز درهای
میر مذکور فرموده اند که تغزل نام جانوریست این فعل از وی صادر میشود
بهر تقدیر در ماده این نوع امور تعجب بسیار روی میدهد و باز این را هم
مذکور کردند که حضرت خان از میرزای هزاره نقل کرده که در ولایت کردیز
و ترین لاچین آشیانی آوردند بعد از آنکه تا بالی رسید کلۀ او را میگرفته اند
چشم او بر آسمان بود هر جانوری را که میدید مطلبید بعد از طیار بغوج انداختم پانزده کلنگ را
زده انداخت بعده هرجا کلنگ میدیدم می انداختم همین دستور عمل میکرد احتمال

دارد که این جانور مرکب باشد از بحری و لاچین از وی این چنین فعل صادر شده است
اما پیش فقیر بغایت بعید مینماید که از شاهین این نوع فعل بوقوع آید اما
فقیر حقیر از یک نوکر خوب ابراهیم حسین میرزا شنیدم چنین تقریر کرد که در ملازمت
حضرت میرزا در ولایت صوبۀ گجرات سیر میکرده در روی فلک دیدم که قریب
بدو بیت بحری باشد که در یکجا دور میزنند و از خواجه زادهٔ احراری یکی از بحری‌ها
دیگر هم همین نوع تقریر کرد که جمعی بودیم سیر کرده میگشتیم قریب سه صد
دیدیم که در یکجا دور میکردند اگر این مقدمات واقعست آن جانورها که مجتمعاً
تقریر کرده اند از فعل همین خیل بحریست چرا که در صبح کند ایشان بهتر بال افتاده است
و هر کدام از ایشان چندی قلیقه و عقار را زده انداخته اند البته فعل بحریست
مستشهد این مقدمات عبدالله سعید آغا که پیر بادشاهان اوزبکست در ملازمت او
نشسته بودم و جمعی از امرایان بادشاه بلخ هم حاضر بودند و هر کدام از جانور حرف
میگفتند و حرکات غریبه که از جانورها بوقوع آمده است بیان میکردند خواجه مذکور چنین
تقریر کرد که همراه پدرم بطواف مزار جدم بغرغن آتا بولایت خوارزم میرفتم بحیر بر کناری

قلیغه عقار سفید ۱۲

برکنار تالاب گذر ما واقعشد از قاز و قلیغه و عقار کبود و سفید هر جانوریکه
باشد معیوب شده افتاده است و جمعی از مریدان که همراه پدرم بودند
متحیر ماندند که این حرکات کدام جانورست چون پیشتر رفتیم دیدیم که بحری
نشسته است نزدیک او رفتیم و در پرواز شد اما نتوانست پرید خدمتکاران
خدمتکاران دویده گرفتند دیدیم که شاه پرهایش بخون و خاک آلوده شده است
و لخ لخ بسته برهم چسپیده است ازین ممر نمیتوانست پرید بعد از مشاهده این امور
پدر این فقیر و جمعیکه در ملازمتشان بودند همه چنین قرار دادند که این فعل از همین
بحری واقعشده است احتمال دارد که ایشان جمعی باشند و این حرکات
از ایشان واقع شده باشد و دیگرها رفته باشد و پر این خون آلوده شده بزمین مانده شد
یا تنها این فعل از همین بحری بوقوع آمده باشد والله اعلم **فصل چهارم در کشاد**
بحری کشاد کردن او و در رنگ کشاد کردن شنقار است که انگ را در رنگ
شنقار قبل کرده میباید پراند احتیاج بشرح نیست چراکه بالاتر کشاد کردن
و باولی دادن و پراندن شنقار را شرح داده شده است بهمان عمل نماید **فصل پنجم**

در پروازی

چرغیله
[illegible]

در پروازی کردن بحری بحری بچه چرغیله و تماشای چپک بحری که مردم هند
او را بحری بچه مینامند از همه تماشای او بهترست چراکه او را پروازی میسازند
یک چپک چرغ را مردم هند چرغیله میگویند و این چرغیله و بحری بچه هر دو را
یکجا میطلبند و سیر میاندازند تا یکدیگر را بشناسند و بیکدیگر عادت میکنند
بعد از آنکه خواهش ایشان رست بشونه ایشان را عادت میکنانند از شونه خاطر جمع بعد از آن و این ... زنند
ساعتی و الباقی را پنهان میکنند تا ایشان گرد اگرد میر شکار میگردند زبون
پروازی ایشان بهتری و سبزکه مرغابی هر کدام که خواهند آموزند او را آورده بهمین طرف
میاندازند وقتیکه ایشان در بالای همان العبون سیر میاندازند بعد از آن چند وقت بسیار
سیر ساختند در گشتن و گرفتن ماهر میشوند بعد از آن آورده در بالای تالابیکه
کلان نباشد سر میدهند ایشان بر روی فلک رفته در چرخ و تاب می نشینند
بعده آمده مرغابی که در درون تالاب است او را برمیخیزانند بحری و یکه مرغابی از زبان آمد
از بالا سرنگون فرود آمده میگیرند که اصلا از پیش این دو جانور خلاصی ندارد رفته رفته
کار ایشان بجای میرسد تا اینکه ده مرغابی باشد هر ده را میگیرد چنانچه مرغابیها

که ایشان را دیدند همه یکجا جمع شده از آب بیرون نمی پرانند و نمی پرند
و میر شکار در کناره تال آمده بضرب شلاقی یکی یکی میپرانند و ایشان از بالا
فرود آمده میگیرد آخر رفته رفته بجای میرسد که چنگ بجری میگیرد و لگد زده
می اندازند و بر روی هوا میرود و چرغیله فرود آمده میگیرد و این روش گرفتن
او هم ازین معنیست که وی لگد زده می اندازد چرغیله فرود آمده میگیرد اینکه
هیچ تماشای در برابر تماشای بجری بچه پروازی نمیباشد تغدری و کاروانک
و تیهتری و سبزک همه این جانورها را بهمین ظرافت میگیرد تا معلوم باشد

فصل ششم در گیرا ساختن ترمتای نیز با بولع میباشد او نیز از قسم
شنقارست چنانچه در باب شنقار دو سه کلمه از ترمتای تقریبا گفته شد
اما بشرح گفته شود ترمتای سفید و سیاه رنگ او از همه بهترست مرغابی
و کبوتر خانگی را بسیار خوب میگیرد و بمرغابی طبل میکند مرغابی طبل خورده را
میشناسد بفلک رفته از سر مرغابی گرفته فرود می آید تیهترک و سبزک کاک وانک
و دو کاروک امثال او جانورها خوب میگیرد اما تماشای او بکبوتر خانگی بیشتر است

اگر از برای پادشاهان ماوراء النهر بکبوتر خانگی سر راست میپرانند چنانچه بر بالای
بام بلندی بر آمده می ایستد و در درون شهر یکمحل کبوتر را میپرانند که از آنجا
چه از پراندن تو ماغه ترمتای را میگیرند چشمش که بر کبوتر افتاد در پرواز میدراید
بعده او را سر میدهند بمجرد دیدن چشم کبوتران بروی افتاد در حلقه تاب نمی نشینند
و بر ته فلک نیلگون میروند او نیز در دور می نشیند و بفلک میرود رفته رفته از بالای سر
بالای کبوتر میگیرد همین که کبوتران دیدند ترمتای بالای ایشان را گرفته است
نگون بسوی کبوتر خانه فرود می آیند و ترمتای نیز سر نگون در پی ایشان فرود
می آید بعضی وقت چنان میشود که در نصف راه با ایشان میرسد و لگد میزند که پرهای
ایشان در رنگ موسک کلریزی بر روی فلک پاش پاش میشود باز خود را باوج کشیده
سر نگون فرود آمده بر کبوتر میرسد بعضی وقت چنان میشود که در روی فلک بر میگیرد
و گاهی همراه کبوتر آمده در درون کبوتر خانه میگیرد الحق پسندیده تماشا ئیست
و گیراندن او با دلی دادن او بعینه در رنگ شنقار و بجریست هر نوعی که باز شنقار
و بجری را دستکشی کرده سر راست میپرانند او نیز بهمان دستور باید سر راست [illegible] که او را [illegible] تماشای دیگر هم دارد

جوکک بعض
ملاکک

بچوکک سر راست میبازند و همراه جوکک باسمان میرود و گاهی چنان میشود که آن نوع
بلند میرود که از چشم غایب میشود و دران فن گاهی بالای جوکک را گرفته جوکک خود را
از انجا غنچه ساخته بر روی زمین میپرتابد او نیز در نصف راه باو میرسد صد بار بیکدیگر
می پیچد و همین نوع پیچیده بر روی زمین می آیند اگر شکافی یابد درون شکاف در آمده
پنهان میشود اگر سراسیمه شد شکافی در بدیهه نیافت خود را بر اسپ و آدم هر چه باشد
میرساند و در ته سپ میدراید و بر گرد اسپ آدمی صد چرخ میزنند تا آخر مانده
گرده ترمتای او را میگیرد و این غیر مکرر تماشا نیست آموختن او بچوکک این نوعست
بعد از انکه او را ابدالبای راست ساختند یک گز طناب در پای جوکک میبندند
و دیگر سر طناب میخ بر بسته بر زمین فرو میبرند و ترمتای یک گز اندازه گرفته
می ایستد چشمش که بر جوکک افتاد طپیدن میگیرد و بعده او را سیر میبازند
چند نوبت که بهمین دستور باولی داده سیر ساخته بعده بصحرا رفته بچوکک
میپرانند این روش باولی کردن را هیچ بند نمیگویند از همراین نوع باولی
میکنند این جانوریست حرامزاده چیزیست که در پیش افتاد گرفتن میتواند کر بخت

چند نوبت

چند نوبت که بهمین طرافت سیر ساختند عادت میکنند و جوکک صحرائی را گرفته
نمیگریزد و باولی کردن او درین نکته و یک قسم است ترمتای دیگر کوکجال است که در هند
میباشد و مردم ولایت او را ندیده اند از ترمتای ولایتی بسیار کلان میشود بجای جانورهای
کلان هم میپرانند اگرچه در تیزی برابر ترمتای ولایتی نیست اما در گرفتن جانورهای
کلان بسیار خوبست چنانچه عقار سفید و کبود و لک لک سیاه و این رنگ جانورها را
میگیرد اما تماشایش در گرفتن سبزک است بهتر لیست کشادن و باولی دادن و پراندن بعینه در رنگ
بحریست تا معلوم باشد **فصل هفتم در بیان لگر** لگر همین نوع جانوریست طرز گیرا کردن او هم
ازین قسمت و در دیار هند میباشد بیشتر او را در هوای برسات بکلبه میپرانند الحق خوب
تماشای دارد و کشاد کردن و باولی دادن و پراندن او با بحری مشابهت دارد احتیاج
بشرح ندارد اما این مقدار معلوم باشد که میر شکار کامل اگر باشد بعقاد چند روته
و کلنگ را خوب میگیرد و اگر کم حوصلگی و شتاب زدگی نکند و باسلوب و قاعده
او را تربیت کند احتمال کلنگ گرفتن هم دارد تمام چرغ است اما از چرغ و باز چنان تر
و دو نمده کرتست چون در دیار هند بسیار میباشد در نظر مردم خوارست اما پیش

میرشکار عزیزست وی میداند که او چکاره است تا معلوم باشد **فصل ششم** در اوصاف
و اوضاع سنکنک چنانچه بالا کفته شده است که بحری با چرغ و شاهین که جفت میشود
سنکنک ازین قسم جانور پیدا میشود و در ولایت مکه معظمه و لستان بسیار میباشد
و اکثر با هو سر رست میازند و در دیار هند احیانا چه نوع باشد که پیدا شود از خواجه
خضرخان مشهور که بدست ایشان افتاده بوده است و این مشخص نشده که جانور
کیرانده باشد در طلب پریدن و باولی کردن و پراندن او در امیرشکاران حرف
مشخص نکفته اند بخاطر این ذره حقیر این چنین میرسد که او را بدستور شاهین دل
ابداده در دالبایش زنده کشته طلبیده شود و بعد از انکه دلبایش بسر برود
و در باولی دادن ملاحظه نمایند که در رنک شاهین پشت پریده از ته بالا جسته
میکیرد و در رنک بحری از بالا پایان فرو آمده میکیرد و سه نوبت که این حرکات
او را مشاهده بکنند بهر روش که بیشتر میل کند بهمان طرز که او در کرفتن میکند
بهمان البونها پرانند اکرچه بر روش لاچین عمل نمایند بالبون بحری برانند مدعا اینکه
میرشکار در محل باولی کردن میداند که او را بکدام جانور باید پراند تا معلوم شد **باب ششم**

در صفت چرغ

کتابخانه مجلس سنا

در صفت چرغ و کش دکردن او و این مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول** در کشاد کردن چرغ
معلوم باشد که او جانوریست باین جانورها که معروف و مشهور است نمیماند و کشادن کردن
و پراندن او بهر البون نوع دیکرست چنانچه همه را در پایان شرح کرده خواهد شد چرا که بهر جانوری
هست قرار داده میرشکاران یکنوع سر راست میکنند بهمان البون که مناسب او بوده باشد
بهمان پرانند و بطور دیکر جانورها نمی پرانند بخلاف چرغ که او را به چهار رنکت میاندازند
چنانچه هر البون را که شنقار و شاهین و بحری و باز و باشه میکیرد و همه این البونها را
او نیز میکیرد و هیچکدام از وجان برنمیبرد مدعا اینکه اکر میرشکار خوب باشد هیچ جانوری
از پیش او خلاص نمیشود مع زیادتی این البونها که عرض کردم آهو و خرکوش را نیز میکیرد
که هیچ جانور دیکر نمیتواند کرفت اکرچه میرشکاران تا خوب باشد بحری آهو میکیرانند اما زود
معیوب میشود چندان بقا ندارد و دیکر معلوم باشد که کیراندن هر البون را یکنوع تعلیم میدهند
که بان اسلوب میکیرد و مجتهد این مقدمات چنین شنیده شده است **حکایت** بادشاهی بوده است که با جانور
میل بسیار داشته است میرشکاران فرستاد که بولایت دیکر بادشاه رفته از آنجا از همه قسم جانورها هم رسانده
متوجه ملازمت بادشاه خود شده چنین تقریر میکنند که چند روز راهی که آمده اند بجای رسیدیم که کوشت هیچ

میرسید آخر قرار دادند که ازین جانورها یکی را میباید کشت و جانوران دیگر را طعمه
باید داد همه اتفاق کردند که هر کدام را ایشیم ذات او از میانه غایب میشود
و بادشاه از تماشای او میماند آخر بهمین قرار دادند که چرغ را میباید نگهداشت
چراکه تماشای تمامی جانوران را ازو میتوان دید همه بهمین اتفاق کرده هر روز
یک جنس جانور را کشته جانوران دیگر را سیر میکردند تا تمامی جانوران کشته همه را
بچرغ خوراندند بعد ازانکه بملازمت بادشاه آمدند چرغ را آورده گذرانیدند
ازایشان پرسیدند که شمایان را فرستادیم که از هر قسم جانور بیارید تمامی ایشان
رفته همین یک قسم جانور را آورده اید ایشان بعرض رسانیدند که تمامی جانوری که
معروف و مشهور است همه را آوردیم از مرحله‌ای که هر البون را که جانور میگیرد همه آن
البون را بهر یکجانور میگیرانیم هر شقوق خاطرنشان کرده چرغ را گذرانیدند چنانچه
این ذره حقیر از جد خود شنیده و اکثر را دیده همه شقوق گیرانیدن آنها را
در پایان بشرح نوشته خواهد شد **فصل** در حالات چرغ که کار شنقار را میکند اگر میر شکار
خوب داشته باشد کلنگ را در رنگ شنقار میگیرد و گیرا کردن و آموختن او بکلنگ در رنگ

شنقارت

شنقارت که گیر مو تفاوت ندارد و بهر روش که بجری را می آموزند او را نیز میآموزند
بالا از مرغ گیرا کردن شنقار بشرحی نوشته شده است که بچه نوع دستکشی باید کرد و شب
بیداری باید داد و بچه نوع بدالبای باید انداخت و مرغ را بچه کیفیت باید کشت و در چه مقدار
راه باید طلبید و چه طور راه باید کرد که همه را مشرح نوشته شده است هر کس خواهد
که چرغ را کلنگ گیر سازد بهمان طرز که شنقار را شرح داده ایم بهمان طرف
عمل نماید و اگر خواهند آهو گیر سازند میباید که در روز دستکشی میکنند و شب بیداری
میدهند تا وقت دلبای انداختن آن نوع ملاحظه کنند که اصلاً و قطعاً از هیچ اموری بانگ و حرکات
نرمد که اگر یکبار برمد او را در دل خود نگهداشته در محلی که طیار شده باشد
تا میر شکاری ترک آشنائی میگیرد و بخوی فصل صحرا میرود و یاغی میشود و بدکاری
نمی آید و ازو احتمال یک احتمال دارد که شاید مرغ یا کبوتر قوان بازی داده گرفت
اما اصح آنست که بعد از رمیدن گرفتن او مشکلت و جدتر میفرمودند که این نوع جانور که رم کرده
یاغی شده باشد این احتمال گرفتن دارد که در برابر او یکجانور را مطلبند اگر کلنگ گیر باشد
بدلبای مرغ در نظر او تلاش میباید کرد بعده شکار بندد و بند محکم کرده و میر شکار زنده را

درته پر بسته و مرغ را دو سه گز زمین از و دور تر مانده میباید رفت تا دو سه ساعت
دور رفته میباید نشست تا به بیند که جانور در نظرش میطپاند و البیون در نظرش
ایستاده احتمال این دارد که فریب خورده آمده بمرغ بچسپد و اگر باین نیاید دیگر بهیچ چیز
نمیتوان گرفت مگر صیاد بحیل و تدبیر تواند گرفت چرا که از همه جانوران بددل تر است
و بهیچ جانور این بدفعلی نیست و جانورهای دیگر که سر راست شدند و بدستیکه سیر شدند
اگر یکروز و دو روز درستکشی نکنند هیچ قصور نیست بخلاف چرغ که اگر دو نوبت سیر شده باشد
و خود را گذاشته باشد زینهار فریب نخورد که یکشبانه روز که از و غافل شود یک پشت
کار و گوشت او از قاعده زیاد شود یاغی میشود و صلاح پذیر نیست تا معلوم باشد

فصل سوم در بیان آهو گیر کردن

چرغ اگر خواهند که آهو گیر سازند بلبای گوشت بسته بطلبند تا بر سر طعمه
برود بعده کیسه آهو را پوست کنده استخوان او را برارند و در میان هر دو گوش او گوشت
بر بسته طلبند تا بسر آهو آشنا شود بعد از آن یک آهوی درست را پوست کنده پر کاه سازند
و در بالای چوب و شاخ بر بندند بعده هر روز دو وقته در میان دو گوش او گوشت بسته
بطلبند تا چند روزی که بی حجاب در آمده بگیرد و هیچ ملاحظه نکنند بعد از آن آهو بره را

برده در میان نخس و خاری یکخانه راست سازند بهر قسم که میباشد میباید بپا
باشد که آهو بره را در آن بر بندند چند روزیکه آنجا عادت کند بعد از آن چرم سفید
سرکی بر سر او دوزند یعنی غلاف سازند که هر دو چشم او می نموده باشد دیگر
گردن تا سر و گوش و پوز همه درته سرک باشد بعده پارچه گوشت از پس او بر بندند
و جانور را اول بار آورده بگوشت چسپانند و چند مره گوشت بدهند و باز بعد از ساخته
گوشت را نموده بخبانند اما آهو را در بغل گرفته ایستد بیاید که اول سپطاقتی نکند
بارست ملاحظه باید کرد که دیگر آهو را در زمین گذارند و طناب را گرفته ایستند همان
گوشت را نموده جانور را گذارند که رفته بگیرد و چند نوبت بهمین ظرافت سیر سازند
هر روز دو بار بهمین ظرافت تعلیم دهند و گذارند جانب خانه دویده میرفته باشد
و ریسمانی قریب بسی گز در گردن بر بندند و سر ریسمان را یک کس گرفته آهسته آهسته
میدویده باشد دو کس دیگر یکی از جانب دست راست و دیگری از جانب دست
چپ نزدیک آهو میدویده باشند از مرا اینکه جانور که آهو بره بگیرد و نگذارند
که جانور شلاق خورد بهمین ظرافت هر روز دو کرت آهو بره را دوانده آورده سیر سازند

بعد ازان جانور را کوندلان اندازند که انچه تیز پری و شسته پریده و بسرعت تمام خود را
در سر آهو بره بچسپد و ازانجا آهو بره او را بر سر خود کذاشته بهمان کازه که او را
آموخته اند دویده میاید و سه چهار کس یک کز انداز راه ازان فرغ نه دورتر رفته
می نشیند بعد ازان آهو بره جانور را بر سر خود برداشته پیش ایشان برسد و ایشان نادویده
آهو بره را بکیرند نزدیک جانور یک کوسفند یا بز یا کدی یا بزغاله هر کدام حاضر باشد
بکشند و جانور را از سر آهو جدا کرده بسر آن عجل اندازند عجل عبارت ازان کشته
باشد خواه کوسفند و خواه بز هرچه باشد آن کشته را بزبان اهل شکار عجل میکویند
چند روز بهمین طور که با ولی میکنند بعد ازان با ولی آهو راست شد کوشت را هم
از سر او برداشته یکدو روز دیگر هم بی کوشت دوانند بعد ازان که هم از سر او برداشته
یلنک باش کرده طناب را هم بردارند و در رنگ بهمین جانور که تقریر کرده شد او نیز
طیار شده باشد هر دو را در سر یله برده قوش کرده همراه پرانند که هر دو باتفاق
یکدیکر آمده با آهو بره بچسپد و چند روز بهمین منوال عمل نمایند که همراه پرانیده و جانور
در آهو کیراندن دخل تمام دارد چنانچه در پایان فایده قوش کرده پراندن را شرح کفته شود

بعد ازانکه

بعد ازانکه دیدند هر دو در آمده بی حجاب میکیرند فصل چهارم در بیان سر کشتن باز
و اصل آن بدانکه علت سر کشتن باز کرد و خاک قعود و بیشتر از کوشت پی استخوان و پشت
که سر شرا بسیار بجنباند و بنچال کند اینک علاج وی آنست چند روز کردن مرغابی
دهد با مصطکی و شکر تا بنچال راست کند بعد ازان مرچ سفید و پلپل سفید از هر یکی پاره بکوبد
و ترب را بتراشد و آبش را بکیرد و باین دارو جمع سازد و بکرباس بپالاید و بینی باز را
بان کرباس که پالوده است پاک کند و اگر یکپاره کندر و پلپل و نوشادر در بینی باز دمد
تا عطسه زند نیکو شود فصل در بیان آنکه باز را کوشت خوردن دل برزند اما بدانکه باز را
ازان کوشت دل برزند که از وظیفه هر روزه که باز را میخورانند ازان زیاده دهند یا خود
باز رغبت نکند علامت وی آنست که جانور دار کوشت را در زیر پای جانور دارد
البته رغبت نکند و اگر ازان جهت علتی و یا رخت دیکر رسیده باشد چون کوشت
زیر پای جانور دارد بکوشت حرص نماید ولی نخورد علاج وی آنست که اگر از کوشت
دل برزده باشد آن روز هیچ ندهد غیر یک کنجشک بدهند بعد سیر ساختن
آغاز کند تا حریص شود بکوبد و در پوست موش کرده شب همچنان بماند بامداد بیک بار ابریشم

بار یک استوار بر بندند چنانکه در بابهای گذشته گفته شد و در حلق باز اندازد بعد از زمانی
ریسمان بکشد و آن روز هیچ چیز ندهد و عاقرقرحا و مویز و زنجبیل برابر بکوبد و در آب
اندازد و از آن آب دو سه قطره در حلق باز بچکاند بعده بگوشت سیر سازد نیکو شود
فصل در بیان آنکه اگر باز را سرمازده باشد باید دانست که هر بازی که از خوارزم و یا از بلغار
آرند صبور بود اما سرمازده سخت زیان دارد علامت او آنست که اگر
سرمازده باشد اگر چنگال کند سفید و سیاه نبود علاج وی آنست که زمین را بکند
مثل تنور یا مثل کوره آهنگران و در وی آتش اندازد چندانکه بر تفد بعد از آن انگشت
و خاکستر از وی بیرون آرند چنانکه تفت از وی بیرون آرد بعد از آن باز را در جوع کند
و یکی خشت در میان تنور بنهد و باز را که در جوع یا در نمد گرفته باشد بر آن خشت
مانده در میان تنور بگذارد و یکزمان تا عرق کند و باحتیاط بیرون آرد و چشم باز را
بگشاید و یک سگ بچه بیارد و بگوشت او سیر سازد بعد از آن بگوشت خوک سیر کند
فصل در بیان آنکه باز را در سرما بشکار برند و اگر جانوردار خواهد که باز را در سرما بشکار
برد اول نمک سنگ و زنجبیل و قرنفل و نوشادر سرخ و عود خام علک رومی و بوره ارمنی

و آهو سفید از هر یکی بمقدار بکوبد و بهر گوشتی که خوب تیز و گرم تر داند بیامیزد
و در حال شکار رفتن باز را دو سه لقمه از آن گوشت که بدارو آمیخته باشد بدهد
بعده باز را بشکار برد هر چند سرما بود باز را زیان ندارد فصل در بیان آنکه
باز را اگر گرما زده باشد اما باید دانست که هر جانوری که از جانب مغول و ترکستان میارند
گرما زیان میکند و اگر که گرما زند علامت وی آنست که چنگال وی از زردی سپید
علاج او آنست که ریوند چینی و کافور و شکر طبرزد و مصطکی از هر یک نیم مثقال
باهم جمع سازد و دو سه روز بگوشت مرغ بدارد و بدهد و آب گشنیز و گل مختوم
بدهد باندک دادن نیکو شود فصل در بیان آنکه باز آنچه هر روز میخورده باشد
اما هضم ناکرده باشد و چیزی در شکم باز باقیمانده باشد و دگر هضمش نبود علاج
وی آنست که یک لقمه گوشت را با ابریشم ربندد و در حلق باز اندازد و یا بچوب را بهم
بدست و یک لحظه تامل کند بعده ابریشم را بکشد که در شکم باز مانده باشد و هضم ناگشته را
هم با خود برآرد و اگر نه مویز و زنجبیل را باهم بکوبد و در آب اندازد بعد از آن در کرباس
بپالاید و پاره در حلق باز بچکاند و یکپاره در گلویش بمالد آن گوشت که در هضم نشده باشد

بر اندازد و آن روز چیزی ندهد روز دوم از آن گوشتی که هر روز میداد بر علا
گوشت که بمزاج راست آید بدهد نیکو شود **فصل** در بیان دارویکه باز گوشت را نیکو
هضم سازد و علتها را برارد و باز تندرست شود و فربه گردد علاج او آنست که یکپاره انگوره را
در ابریشم پیچیده در دهن باز اندازد در ساعت قی بکند و دیرتر ماند آهو رسفید بوزن
و زنجبیل بکوبد بپاره آب در حلق باز چکانند نیکو شود **فصل** در بیان آنکه در باز
شش پیدا شود و اصل آن بدانکه در باز شش از چه جهت میشود که باز را نیکو محافظت
نکنند و در خانه که باز را بربندد گرم بود و گرد و خاک علامت وی آنست که باز دایم
پرهای خویش را بمنقار بکشد هرچند دیرتر ماند باز لاغرتر شود علاج وی آنست
که سیماب را بانگشت غر سیاه باهم جمع سازد و در پشت و گردن و سر باز بمالد
ولیکن بمقدار باز رساند نیکو شود و دیگر گیاهیست در اواسه نکوید و در کوه ها میشود
بسیماب و ساغره سیاه جمع سازد چون بمالند نیکو شود و جمله شپشکان بمیرد
و اگر باز بسیار فریاد کند اگر باز کلان بود از بانگ کردن باکی نباشد و اگر
خورد بود که بسیار بانگ کند علاج وی آنست که یکپاره کاغذ را بسوزد و خاکستر را

بگیرد

زغال بعض نسخه

بگیرد و نیم مثقال لسان العصافیر بکوبد و با بکامه جمع سازند و هر روز یک مثقال با
بدهد تا شفا یابد که کند ولیکن این دارو که گفته شد بروغن جمع سازند و هر روز
بیشتر روغن آمیخته بدهد **فصل در بیان آنکه** اگر باز سوراخهای پرها را کور کند
از دو حال بیرون نبود اول آنکه پر از رنج افتاده بود و سرمای سرما
که گوشت باز می آید استوار شده باشد یا خود چنان بود که از رنج برانده بود
آن اعمار میکوبند ولیکن بعد از آن پر بر نیاید و بهر حال که باشد علاج وی
آنست که سوراخهای پر باز را بنوک سوزن گشاده باشد و از آنجا بچکانند
چرب سازد و سه روز این عمل کند بعده سوراخها را پاک سازد و دو سه روز
این چنین کند نیکو شود **فصل** در بیان آنکه دل باز آماس دارد از این حال
بیرون نیست این علت از گرما بود یا از سرما اگر از گرما بود چنان او
بود و آب بسیار خورد و زود زود خود را این چنین باز از رنج خلاصی نیابد
برد که وفا نکند و اگر از سردی و خشکی باشد علامت او آنست که آب خورد
ولیکن دیر دیر خورد علاج وی آنست که زیره را بجوشانند از سه کاسه آب یک کاسه

ماند مثقال دواء المسک سحق کند و سه روز بخوردن باز دهد و اگر نه غار قرنفل
و تخم کرفس و زنجبیل نمک اندرانی قسط قرنفل و جوز بویا و زعفران بکوبند و لقمه
گوشت بدهند نیکو شود **فصل** در بیان آنکه ناخن باز بر آید و اصل آن بدانکه هرچه
گاهی ناخن باز نزدیک بافتادن رسیده بود زهره گوسفند را بگیرد و دو راه
در آن بریزد و چند روز بناخنهای باز بمالد نیکو شود **فصل** در بیان شناختن
و امتیاز دادن از خوب و بد و خورد و کلان و میانه بدانکه باز خورد و میانه باید
که سر کلان بود و باز کلان و میانه را سر خورد باشد و پیشانی پهن مغاک چشم
و ابروان پریشان و نول باز سیاه و سطبر و بیخ نول سبز و بینی کج و سوراخ
بینی کج و فراخ و گردن دراز و سینهٔ باز همچون سینه کبوتر و بازوها فراخ
و کشاده و پشت دم کلان و بگوشت سخت و ساقهای پای کوتاه و پنجه فراخ
و انگشتان سطبر و پای سبز و ناخن سیاه و سطبر و پایهایش گرد و پنجه سطبر و پای
شوره و پرهای پشت نرم و ریزه و کوتاه و شاه پرهای که بر آن است دراز و از آ
شلوارک میخوانند و بر سینه و پشت نقطهای که سیاه است ریزه بود و نقطهای

پهلو کلان بود اما بدانکه باز سفید وحش حریص و نیکخو بود و نرم اما باز سرخ وحش
از اینها بهتر بود و تندرست و شکار کلان کند لیکن در گرفتن بدشواری گیرد و
اما باز کلان را آموختن و براه آوردن و علاج کردن آسان است و باز خورد را
آموختن دشوار باشد که خوشخو بود و صفتهای انواع باز این بود که گفتیم اما استاد
باید که جانور دوست و شکار دوست و علاج کننده بود و از علتهای
جانور بداند و زود علاج کند **فصل** در بیان آنکه صیاد باید که باز بدام
که اول از دام بیرون میآرد محافظت کند و بی آزار بیرون آورده بجای رسد
باشد باز را در روی پیچیده گیرد که باز آزار نیابد و باحتیاط تمام چشم او را
بدوزد و بعد از نماز بامداد تا نماز خفتن بدست گیرد و بعد از چند روز
نرم تر و آرمیده تر شده باشد و در شب پیش چراغ چشم باز را بگشاید بآن
مقدار بدارد که خواهش آید و هر وقت که جانور را بدست گیرد رو بجانب جانور
نماید آهسته سخن گوید و اگر داند که خواهش میاید پر کنده نشاند و بعضی استادان
گفته اند که جانور را از بامداد بدست گیرد تا نماز پیشین بعده نشاند تا نماز شام

بعد ازان بدست گیرد تا نماز خفتن چون داند که خوابش می‌آید ابو العلای مصنف
این کتاب گفته است که اگر بعد از نماز پیشین بنشاند بشکار رود چون دران نشستن عادت
کرده بود بگریزد یا خود بمراد شکار نکند و اگر بدست گیرند نشستن عادت کرده است
و خو گرفته نشستن طلبد و در دست بطپید ازان علتها پیدا میشود باید که در صبح بدست
گیرد تا جانور چشم باز کند خود را بر دست جانوردار پسند و خوی کند هرگاه
که جانور را بگوشت بخواند نول جانور را بچوب پاک کند و دایم باید که جانوردار چوبکی
با خود دارد که اگر واقع شود بعده جانور را بنشاند و در وقت گوشت دادن
شتاب نکند و باواز بلند نخواند بلکه آهسته بخواند و اگر این چنین نکند جانور بگوشت
نشیند و عادت بد گیرد و چون بد گیرد پایهاش را تنگ و فراخ گیرد و ازان
علت پیدا میشود و در وقت شکار زحمت دهد و در ابتدا چند روز باید که جانور را
در های و هوی و غلغلهٔ مردم دارد چون بدست گیرد اگر بطپید و خود را آویزد
و زور و بدست گیرد که پایهای جانور سست شود و جانور را بخواندن سیر نزد
که جانور گستاخ میشود و در وقت گوشت دادن کسی از پشت او نگذرد و هیچ چیز را

نگذارد

نگذارد که بگذرد بی خطا گوشت خورد علت پیدا شود و جانور را گوشت پاره بدهد تا زود
هضم شود و از گوشت ران باید دادن که آن بهضم نزدیک است و جانور تندرست میشود
و اگر گوشت از جای دیگر بدهد بهضم نسازد و جانور سرد مزاج و علتی شود و اگر بدانند
که جانور گستاخ است بجز روشن آواز بلند تا آواز خروس بشنود و بگیرد همچنین
پنج شش بار بخواند و سیر بخوراند و چون داند که جانور فرمان بردار و خوشخو و حلیم شده است
و در وقت خواندن در نشیب و فراز هوچشت و دلیری می‌آید و مرغ میگیرد و دران
ساعت جانوردار باید که گوشت مرغ را چند بار همراه نبات بجانور بخوراند و درین
جهد کند که جانور حریص میشود و گیرا میشود و بر زمین نشستن عادت کناند و از نبات
بیا سیر سازد و اگر جانور گرد غولت و اگر ناگاه پرواز کند و چپ و راست رود
پیستان گوشت ندهد که جانور آماده خورش شود و بدان عادت کند و جمله جانور گرفتن
آموخت اول یکان دوکان گیراند همچنین جهد دران کند که روز بروز زیاده
گیراند تا ده روز و یا دوازده روز که جانور میگیراند آخرین گرفتن سیر سازد و بدان
آموزاند که جانور تندرست و حریص میشود و جانور را بمرغابی بزرگ نه اندازد اول

بجانور خورد اندازد که جانور تیز و حریص میشود و پایش بقوت میکردد باید که پیهای
او را دایم بمالد بهتر باشد فصل ۱۷ در بیان کاهلی که بباز پیدا میشود بر دو نوعست
یا از کرم خشک میشود و یا از سرد خشک ولیکن بیش از خشکی پیدا میشود علامتش
آنکه اگر گوشت در استخوان ران نیکو میخورد ولیکن روز بروز گوشت می اندازد و لاغر
میشود علاج وی آنست که گوشت فربه را بآب نمک بجوشانند چندانکه از سه بخش
یک بخش ماند بعده دیک را فرود آرد تا سرد شود و هر روغنی که بربالا جمع
شده باشد بردارد و در پیشش نهد تا بخورد و اگر نخورد بتکلیف بخوراند بعده
صبر و تخم حنظل و شنگرف از هر یکی نیم مثقال بآن روغن که از و شوربا گرفته است
بخوراند و اگر اینها یافت نشود گوشت خوک بخوراند اگر باز شوربا خورد پاره
نمک هندی بآن شوربا یار سازد و بآن داروها و شوربا سیر بخوراند بعده فلفل
رومی دو مثقال مصطکی شش مثقال باهم جمع سازد و سه روز بدهد نیکو شود
فصل ۱۸ در بیان علت دمه اصل وی از بلغم میشود تا باز را از گریزخانه که سرد است
زحمت باید از پریدن میشود علامت او را از آن میدانند که باز در وقت گوشت خوردن

زود زود خورد ولیکن کم خورد و وقت طلبیدن سخت دم زند چنانکه جانور دار
بشود علاج او آنست که کبوتر بچه سرخ بگیرد و سرکه انگوری در حلق او بریزد چنانکه
تر شود بعده بکشد آن کبوتر بچه را از گلو بر بالای ران سه چار بار بمالد نیکو شود
و اگر از درون بود بر سر چوبی پخته پیچد و فتیله سازد بعد از آن هلیون و موم
روغن جمع سازد و در کام باز اندازد و بمالد سه بار و اگر بینی باز اثر کرده باشد
بینی باز را پاک سازد و بآن روغن که گفته شد بمالد به شود و اگر این علت تیره تمام
یا بهار شود باز از شکار ماند فصل ۱۹ در بیان مرض پرخوره آمابد آنکه علت وی
آنست که در دمش چیزی سرخ مایه ریش پیدا شود علاج وی آنست که سرکه
تیز و میزک شتر و زهره گاو باهم جمع سازند و آنجا که پرخورده شده است
بشوید و بوره ارمنی اشخار و نوشادر و پلپل دراز و مویز و زنگار از هر یکی برابر
بکوبد و آنرا از زخم سازد و داروهای مذکور را بر وی پاشد نیکو شود و اگر
بروغنی که چرب سازد به شود و باب گشنیز و سفیده قلعی هر دو را جمع سازد
دو سه بار بمالد نیکو شود و بعد از آن کهنه گوشت معتدل بدهد نیکو شود

فصل در بیان علت بره بدانکه علت بره از خشکی گوشت و لاغر خوردن میشود
علامت وی آنست که باز در وقت گوشت خوردن خود را بازمیکند و پهن میکند
و کج کند علاج وی آنست که چند روز گوشت بچه دهد بگل ارمنی و چند روز گوشت
خشک ندهد و تخم جوانی و تخم کرفس و تخم ... و شقه و زیره و انگوزه سیاه و دارچینی
و پلپل دراز و تخم کند ناهر یکی نیم درم بکوبد و بعسل معجون کند هر روز با مصطگی
بدهد و این داروها علت قوت را هم تسکین دهد فصل در بیان پیدا شدن کرم در شکم
باز و صل آن بدانکه کرم از گوشت ناپاک یا از خوردن غدود است علامت او
آنست که پنجال آبناک اندازد و در آن یک یا دو کرم بود و دایم باشش را بدندان زند
و در گرفتن جانور نیکو نگیرد چنانچه دل جانوردار باید که این نوع باز را در روزهای
باران نیندازد نیک نگیرد و اگر در بعضی روز خواهد که بیندازد و بهر کدام جانور
که پیش از آن در گرفتن او دلیر و حریص بود بهمان اندازد و مصنف این کتاب گوید
که باز را ابدال بای آموزند ولی نه دایم که بد آموزد و باید که همیشه یکان ساعت باز را
نقشانند و از شاگردان پاره گوشت بدر آرد و باز را نخواهند و پاره بخورانند و بدست

معنی چکس

گیرد

گیرد تا باز نرم و نیک خو گردد و در خواندن دلیر آید اما جانوردار استاد میباید
که باز را می نشاند و میخواند بحرص می آید یا خود بیدلانه می آید و باز که دایم مرغابی
گیرد لب یا گرسنه ندارد که باز دیگر گریزپای میشود و باز را باید که بهمه جانوران
انداختن آموزند و در زمستان جانورخانه باید که بی آتش گرم باشد و اگر آتش کند
باز را زیان دارد و علت لب یا از آن خیزد و اگر در زمستان هوای شکار کند جانور
فربه را بشکار برد و در روزهای که گرمتر باشد شکار کند و باز لاغر البته در زمستان
نیندازد و شکار نکند بهتر باشد و بحکمت نزدیکتر و لیکن جانور را زمستان بشکار
ببرد از بهر آنکه او بیابانی و وحشیت زمستان شکار کنند تا عادت از وی برود
نرم و گیرا شود و خوی بد خود را فراموش کند و لیکن بیدار و شکار نکند
خاصیت وی آنست که بهر حال که هست باز را در زمستان فربه کند اگر لاغر باشد
چون بهار شود عیبها و علتها در وی پیدا شود و در تابستان نیم گوشت برد و شکار
کند و اول بهار که باز نیم گوشت است بچپل مرغابی اندازد که تر شدن جانور بسبب
وزیان هم ندارد بلکه از آن تر شدن در بهار منفعت است و برمی اندازد و در بهار

هرچند که جانور شکار طلب بگیر اند بخلاف زمستان که نیندازد و در خانه نم آلود
ندارد که علت و زحمت پیدا میشود هر جانوریکه در خانه نم بابل داشته باشد و زحمت
پیدا شده که فصل آن پرخی باشد پاره روغن بادام و مصطکی و روغن کدو
باهم جمع سازد و در حلق او ریزد به شود **فصل ۲۲** در بیان پنجال باز در حال تندرستی
و بیماری اما باید که جانور دار دوست بود و بجانور مهربان بود و همچون مادر
که بفرزند بود و در محافظه جد بلیغ نماید و در هر ساعت در پنجال نگاه کند که اگر ابناک
است یا سخت اگر ابناکست علاج کند و اگر پنجال نیکو باشد چنانکه در سفیدی
سفید و در سیاهی سیاه باز تندرست است و اگر پنجال او درشت بود هم تندرست حقیقت
و دیگر باید که دایم در تفحص و تجسس جانور بود و همین داند که مزاج اندک
قصور کرده است در کتاب بازنامه ملاحظه کند آنچه استاد فرموده است
بکار برد و جانور دار آنست که همیشه از تندرستی و بیماری با خبر باشد
و علاج آن بزودی کند **فصل ۲۳** در بیان علتهای مشکله که در باز پیدا میشود
بدین آسانی و علت آن انداختن شوخ سفید مرک کام برآوردن کاهش و صوت نامعلوم

خون در پنجال انداختن مقعد فراز آمدن تجربه خوره لقوه بره کرم امان
پای باد و پا لشپ انداختن ناخن کج شدن و کج برآمدن گوشت بخطا خوردن
در باد انداختن سر بر کشتن گوشت بر دل زدن خشکی گرفتن در خشکی بکار بردن
گرما زدن شب گوشت خوراکش زیاده ماندن بشپش زدن بپا فریاد کردن
پر گرد کردن آماس دل ناخن انداختن پرهایش از میان شکستن و افتادن باز
و بالهایش فرا آوردن این جمله که ذکر رفت سی و هفت علت است که در باز
پیدا میشود هر علتی را العلامتی باید دانستن و علاج آن کردن مثلاً اگر گرما یا سرما زده باشد
و یا از خون بود و یا از گرد و خاک و دود بود هر یکی را علیحده چند نوع علاج که گفته شود
که جانور دار او را بکار برد و زحمت نه بیند مجربست **فصل ۲۴** در علت شوخ انداختن
آن بد انکه علت شوخ از گرما زدگی شود یا خود کبوتر لاغر بخوراک باز دهد یا آب
بدهد یا آب جوشانده باشد علامت او آنکه پنجال باز ابناک بود چنانکه در سفیدی نیکو
سفید نبود و در سیاهی نیکو سیاه نبود چون چند روز برین بگذرد در چشم باز
سفیدی پیدا از دور نه بیند و نزدیک را ببیند علاج وی آنست که گردن مرغ

بخوراک دهد دیگر دل مرغ خانگی و هریکی ازینها را که بخوراک باز دهد بعد ازان صبر
سقوطری و زعفران و شکر طبرزد و نمک هندی از هریکی نیم مثقال بکوبد و جمیع سازد
و زهرهٔ بره را بگیرد و زهرهٔ آمش را بریزد و زهره دان را ازین دارو پر سازد و با بریشم
بربندد و در دهان او اندازد و نوک ریسمان را بگیرد و بجنباند بعد ازان باز را
یکزمان بهر دو دست بگیرد و نشاند و یکان بار دست را بر سینهٔ باز ماند تا احتیاط
تمام بمالد تا داند که داروها در تن او هضم شده باشد آن ریسمان را از گلوی او
بدر آورده و باز را بر کنده بنشاند و پارهٔ آب در پیش او ماند تا بخورد نیکو شود
و اگر نه عسل و روغن چربو و شیر گوسفند با هم جمع سازد و پاره بجوشاند تا روغن
بگدازد بعد ازان فرود آورده بماند تا روغن چربو بفسرد و هر بامداد دانگی
بدهد بعد ازان بگوشت سیر سازد نیکو شود و اگر نه هم علت باشد صبر سقوطری
و شکر طبرزد و دام عنکبوت و روغن گاو و نمک هندی و زهرهٔ بره و آنچه دیگر آن
کوفتنی است بکوبد و جمع سازد و در دارودان با آتش یا چراغ بدارد و از روغن
چربو یکپاره جمع سازد تا وقتیکه داند چربو گداخته شد فرود آرد و در نی ریزه

و هر دو سر نی را بموم استوار سازد و در یخ آب دارد تا فسرده شود بعده مثل
دانه های سنجد شافها سازد و بروغن تخم شفتالو مقعد باز را چرب سازد
و ازان شافها در مقعد باز نهد و یکزمان سرنگون بدارد و بعد ازان
باز را بر کنده بنشاند و آب پیش او ماند تا بخورد نیکو شود و اگر این داروها را
نیابد میزک نارسیده و میزک جانوردار را با هم جمع سازد وقتیکه جانور آب
نخورده باشد و تشنه بود در حلق مرغ اندازد و هرچند مرغ که با بریشم بربندد
در دهن باز اندازد و زمانی ریسمان را از گلوی باز با احتیاط تمام بکشد و اگر چشم
ریوند چینی و شکر طبرزد و مصطکی از هریک دانگی بکوبد و بجگر بره بخوراک باز دهد نیکو
شود و چون داند که علت دفع شد ولی در چشمش سفیدی باقیست سرگین آدمی
و نمک گیش بکوبد و با هم جمع سازد و در نی ریزه در چشم باز دمد نیکو شود

فصل ۲۰ در بیان سفیدهٔ مرگ از گرمی یا خشکی یا از گرد و خاک و یا از گوشتهای
مختلف میشود علامت وی آنست که هر کسی را بیند دهانش باز کند اگر زود علاج
نکند و دیر ماند سر باز برگردد و از کنده بیفتد علاج وی آنست که گوشتهای

سرد مزاج بخوراند چون گوشت گاو یا گوشت مرغ با گشنیز و کافور و ریوند چینی

و مصطکی با هم جمع سازند و بدهد نیکو شود و اگر گل مختوم بمشک بدهد نیکو شود

و اگر داند که این علت کهنه شدست از روی باز خون بگیرد و خون بسیار برود

و بهر جایکه باشد چون تیغ زن یا برشته بریچی چند آنکه سر سوزن هر دو سوراخ

بینی باز را بزنی که خون روان شود مفید است **فصل** در بیان باز لاغر که سینه خشک میگردد

و این بر چند نوعست نوع اول آنکه باز گوشت گرداند هیچ وقت طعمه را خاطر او قبول

نمیکند ازین سبب لاغر و سینه خشک میگردد و علاج او آنکه اگر باز فربه و پرتن باشد

باید که هوسناک یکشبانه روز یا دو شبانه روز طعمه را بوی ننماید و تغاره آب

در پیش او گذارد و یکمثقال قرنفل را میده کرده در لته پاکیزه مانده در میان

آب تغاره اندازد که باز از آن آب بخورد و اشتها پیدا خواهد کرد و درون باز خوشبو

خواهد گشت و بطعمه میل خواهد کرد و درین علاج دیگر آنکه نیم قاشق شیر ماده گاو را

با نیم قاشق آب یکجا کرده علی الصباح در گلوی باز بریزد که درون باز را صاف نماید

و از کلفت گرمی بکلی میبراید و مبسکر دو **فصل** در بیان آنکه باز چون طعمه کرد نهد

و هوسناک اگر طعمه دیگر دهد دل او قبول نکند باز گرداند ازین سبب تیز لاغر

و سینه خشک میگردد علاج او آنکه نبات مصری ساده که داروی دیگر نباشد هوسناک

باز را براند درون وی پاک شود بعد از چند پنگال همان تغاره آب اگه و قرنفل انداخته

باشد در پیش باز گذارد که از آن بخورد بعد از یکپاس اشتها پیدا کرده میل طعمه

خواهد کرد و طعمه باید که از موش خانگی ریزه لطف موش بدهد اگر آن موش پیدا نشود

از گوشت بی استخوان سینه کنجشک یا از دل گاو و یا از دل بز برابر نیم کنجشک بدهد

و بعد از تحلیل بیرون آن نیز از همین نوع طعمه موش برابر کنجشک بدهد هر نوع

که صلاح داند طعمه را روز بروز بیشتر از پیشتر بدهد و بطعمه اصلی رساند

فصل در بیان آنکه باز در هوای گرم طعمه گردانیده باشد بواسطه گرمی اگر میرشکار

طعمه بدهد چون معده اش ضعیف گشته بهیچوجه طعمه را تحلیل نتواند برد ازین مهم

روز بروز لاغر و سینه خشک میگردد و علاج او آنکه میرشکار قرنفل را باریک سائیده

همراه اندک مشک و کافور بهم آمیخته یکدو قطره آب غلوله بسته در گلوی باز

اندازد که درون باز از مشک کافور خوشبوی خواهد گشت و از قرنفل اشتها خواهد

گرد بعده نغاره آب پیش باز گذارد که بخورد و چغال کند بعد از سه چهار
روز از همان طعمه داری بکند هر گاه طعمه را بتحلیل برد طعمه دیگر زود ندهد
و اشتهای باز را خوب بکمال رسانیده طعمه بدهد **فصل ۲۹** در بیان آنکه باز گوشت مرغابی
فربه خورده و یا طعمه البون فربه دیگر خورده باشد از آن وسطه گوشت را گرد اینده
و یا یخنی کرده روز دیگر بر تافته باشد از آن سبب نیز لاغر و سینه خشک میگردد
علاج آنکه پاره سفال آب نارسیده را در آتش انداخته سرخ کرده در درون
سه قاشق آب اندازد و یک مثقال قرنفل را سائیده در لته پاکیزه کرده باز را بدهد
و ازین سنگتاب نیز درون باز خوب صفا میشود و از کلفت و علت تمام میراید
و اشتها پیدا خواهد کرد **فصل ۳۰** در بیان آنست که میرشکار از گریزخانه فربه برداشته
در روغن درون او را نا گرفته و گوشت او را کشیده و از پله های دور نا طلبیده
و حمل او را راست ناکرده سرعت نموده از پی صید پرانیده باشند و باز
پله دور را بی اجتناب قصد توجه کرده بقصد تمام از پی صید دویده باشد
ازین سبب علت میکند و رفته رفته لاغر و سینه خشک میگردد علاج او آنکه میرشکار

از شیر ماده گاو

از شیر ماده گاو و نیم قاشق آب ضم کرده علی الصباح در گلوی باز بریزد تا بچغال
بکند بعده اندک طعمه از گوشت گنجشک و یا موش خانگی برابر در سینه گنجشک بدهد بعد از آن بهضم
این طعمه را بتحلیل برده خوب اشتها پیدا کند طعمه دیگر نیز همین نوع دهد یک روز در میان
گذرانده از همان شیر ماده گاو و زرده مرغ دوخته بیارد همان ساعت طعمه را با آن
شیر تر کرده بدهد و هر روز ندهد یک روز در میان یا دو روز در میان بدهد که باز
بحال خواهد آمد علاج دیگر نیز در همین بابت که در آن دویدن باز زور یافته باشد
باید که پاره سفال آب نارسیده در آتش انداخته باندک پیش آن آب سنگتاب
ساخته طعمه در آن آب سنگتاب تر کرده بدهد که اگر باز زور و قوت او میکرده باشد
ان شاء الله تعالی بحال خواهد آمد تا مدت یکماه یا چهل روز هوشناک باز را بر انداز نگاه
باز فربه و پرته شود در روغن وی را نبات ساده براند و گوشت را آب تر کرده
میداده باشند تا وقتیکه اشتهای باز بکمال برسد و بگوشت آید و لطناب سبک یکبار
نزدیک چند روز لطلبه یکبار لطلبه در رنگ پیش حمل باز نشوند و روز بروز دورتر
لطلبه تا حمل باز راست شود چون از باز خاطر جمع کند بطناب طلب کند و مرغ بکشد

سیر کند گوشت باز را بسیار بلند ندارد و بسیار پست هم ندارد بعده
اگر بتله های نزدیک یکدو دست گیرانده سیر کند و به پلهای دور تنها
نپراند و به بودنه نیز نپراند بدراج پراند نشاید **فصل ۳۱** در بیان آنکه باز نو
گشاد خام را هوسناکان نو هوس از غایت شوق باز را از پی صید
پرانیده درون وی سوخته از آنجهت لاغر و سینه خشک میکند علاج او
آنکه اگر شیر ماده گاو آورده طعمه را بآن شیر تر کرده میداده باشند
نیز بر وجه مذکور که انشاء الله تعالی بزودی نیک خواهد شد **فصل ۳۲** در بیان
آنکه باز فربه را از غایت شوق در هوای گرم پرانده چنانکه درون باز سوخته
رفته لاغر و سینه خشک گشته علاج او آنکه از شیر ماده گاو یک چمچه علی الصباح
در گلوی باز بریزد و چون پخال کند بعده طعمه سبک بدهد و یکروز درمیان
گذرانیده طعمه را بشیر مذکور تر کرده بدهد تا ده دوازده و گاهی یکدو ساعت
طعمه را درون شیر مذکور نگهدارد بعده بدهد میرشکار باین نهج طعمه داری بکند
باز بزودی بحال آید **فصل ۳۳** در بیان علاج بازیکه خاطر خواه طعمه را تحلیل نمیدهد

دهضم نمیکند و نه خود را خوب میگیرد بسبب سردی هوا تشویش پیدا کرده باشد
و یا آفتی بوی رسیده باشد و یا بادی در شکم وی خطور کرده باشد علاج او
یکمثقال زنجبیل و یکمثقال دارچینی و یکمثقال قرنفل و نیم مثقال یا چیزی کم تخم
سپند دانه این مجموع را یکجا کرده دو برابر نبات مصری همه را کوفته و بیخته یکجا
سازد باندک آب خمیر کرده برابر نخود کلان حبها بندد و در سایه خشک ساخته
نگهدارد علی الصباح که باز پر معده نباشد از آن غلوله یکیرا در گلوی باز اندازد و بآن
آزاری کشیده باشد باید که میرشکار از گوشت دل بکارد تیز برگ تنک بریده بآن
برگ یک حب را پیچیده بباز بدهد که سبک فرو خواهد برد بعد از ساعتی بعد
پخال خواهد کرد زمانی توقف کند بعده از طعمه هر روزه سه حصه از چهار حصه بدهد
و یکحصه را نگهدارد تا سه روز متواتر بدهد و طعمه نیز همچنین که گفته شد طعمه را از بسیار
بدهد بعد از سه روز یکان روز درمیان گذرانده بدهد که بسیار فایده دارد و گاه
باز از آن گلفتها بالکلی فارغ شود و دیگر ندهد **فصل ۳۴** در بیان آنکه باز در وسواس ضعیف
آید و مطپیده باشد بنوعیکه اصلا قرار و آرام نمیگیرد روز بروز میکاهد

وسینه خشک این علت از چند وجه پیدا میشود وجه اول آنکه بواسطه کرمهای که در درون
باز پیدا شده باشد وقوی گشته هرگاه میرشکار باز را طعمه میدهد تا طعمه در تن
وی قرار دارند چون طعمه باخر رسید کرمها آن تقیه طعمه رجوع میکنند و جوش
میدرایند ازان سبب باز بیقرار و آرام میکرد د علاج او آنکه برابر یک نخود
بشر و برابر سه نخود قنبیل و بقدر سه پنج نخود کرکهنه مجموع را یکجا کرده خوب مالش
دهد غلوله بسته علی الصباح در گلوی او اندازد که کرمها بتمامی میرند و چند پنجال
خواهد کرد فصل ۳۵ در بیان آنکه باز فربه بود و روغن در درون او جمع شده
باشد علاج او آنکه باز را در خانهٔ سرد بر بندد و دران خانه آب میپاشیده
باشد و گوشت باز را هوسناک بکشد و در درون او را صاف کند خوبکه روغن
و خلط و زرد آب نماند و طعمه که میداده باشد از طعمهای سرد میداده باشد مزاجش
سرد شود مانند گوشت دراج سیاه و گنجشک صحرائی هندوستانی نباید
گوشت کار یا دل کاو الغرض این نوع طعمه میداده باشد البته ازان حالت
باز می آید و به میکردد فصل ۳۶ در بیان آنکه در زمان رو جانور از ولایت بولایت خیال افتد

دیوالی

وسواس پیدا میکند و بیقرار میکردد علاج او دستکشی است که چهار پاس بیدار دارد
و نگذارد که خواب کند درین چهار پاس شب گشت میداده باشد تا از فربهی
فرود آید که بگوشت باشد از سودا و وسواس فرود خواهد آمد و از سستی و بیخوابی
سراسیمه و پرخمار خواهد گشت و در خانهٔ تاریک بر بندد که از بیقراری قرار خواهد یافت
معلوم خاطر روشن ضمیران بوده باشد که قرارداد و روش استادان این فن آنکه
باز را توماغه نمیکنند مگر در مقام کشاد کردن و جانوران چشم را چون شاهین و بحری
و چرغ و شنقار و ترمتای و لگر تمام توماغه میکنند اگر باز توماغه نکنند پی آب رفتن
میکردد و باز را توماغه کردن قرار نداده اند اما این فقیر میگوید که توماغه کردن باز در چند
محل خوب و بسیار مرغوب بلکه واجب چون در محل کشاد کردن که بعد از صیاد گرفتن
ریسمانهای چشم او گسسته میشود و پلکهای او پاره میشود دران محل لازم است اگر باز را
توماغه کند و در همان توماغه کشاد کند بعد روز بروز اندک توماغه را ببرد تا آنکه
از سر باز توماغه بر آید و چون در محلی که باز نو را کشاد کرده در خانه و در حوالی
طویله اکنون میخواهد که در بیرون ببلبد و تا آنجا رفتن در راه شهرت یا بازار

چون نوبت آنجا رفتن میشود و می طپد و محنت میکشد درینجا لازم است که باز
توماغه کرده ببرد و بعد از سیر کردن نیز توماغه کرده تا خانه بیارد و بعد از خانه
آوردن توماغه برگیرد و باز تولک تیز همین شق دارد چون شکار
باز را از گریز خانه برداشته بآنجا رساند که بیرون برده طلبد چون باز در وقت
قربت در بردن و آوردن رم خواهد کرد و خواهد طپید باید که باز را در بردن
و آوردن توماغه کند **فصل** در بیان کش و کردن شاهین طوری و طعمه دادن
و راست کردن گوشت و طلبیدن و گرم ساختن و عیب و هنر شاهین طوری
آنکه چندان قدر ندارد در برابر شاهین آشیانی و هوسناکان نمی پسندارند
و مقید نمیشوند و اکثر نمیبرد دارد بچند سبب اول آنکه شاهین طوری چنانکه
شاهین آشیانی بدلبای پست و تند و تیز میپرد او نمیپرد دیگر از صد یکی الا
اکثر شاهین طوری بسیار بدالبای بلند می آید و شبهای شاهین طوری در رنگ
شاهین آشیانی نیست و طعمه نیز خوب نمیخورد و بابدار طاقت ندارد
و بدست گشتی و شب بیداری روز میطپد و در زخم ولت و شلاق کلنگ تا نمیآرد

که زخم میخورد و روز دیگر از آن بیزار میشود و در رنگ شاهین آشیانی
نیست که اگر زخمی و یا کلفتی باو برسد در رنگ زنبور خاک آلود میگردد و اعراض
و شدت بیشتر میکند و اگر بیتاب شود از گوشت بیفتد و بزودی فربه نمیشود که
جز از گوشت میافتد و اگر کسی بسیار پراند دلگیر و کاهل شده بالای کلوخ و یا بر جای
بلند رفته می نشیند و در رنگ شاهین آشیانی نیست اگر هر چند کسی پراند رفته رفته
میل و شوق بیشتر در پریدن میکند و تندی و تیزیها روز بروز بیشتر میکند الغرض
عیب او بیشتر از صفت اوست و زیان او بیشتر از سود اوست و خاصیتهای نامقبول
بسیار دارد از انجمله یکی آنکه مشقت بسیار بکار آورد که در پله جره و عقاری و یا کلنگ
برساند و در اینجا پراند و در نصف راه رفتن ناگاه چشم او بر کبوتر و یا فاخته
و یا شارو و یا چوچلی یا گنجشک و یا بیکلی افتد همان زمان در پی این نوع جانوران میرود
و براثر آن میگردد و اکثر بدجلو میشود و اگر هوسناک میل بر داشتن شاهین طوری
و یکه داشتن او شود باید که دو سه شب دستگشتی کرده ریسمان چشم او را که قبا
دوخته است بردارد و چشم او را واکرده توماغه کند و در رنگ بحری گشاد کند

چنانکه در باب کش و کردن بحری گفته شده است همان نوع طعمه داری کند
و در رنگ شاهین آشیانی طعمه داری نکند و آبداره بسیار بدهد و درد است
گردن گوشت او مقید نشود که گوشت او را در رنگ شاهین آشیانی باید داد
گرده و با آبداره باید داد اگر چنین نکند ویران میشود از گوشت می افتد و گوشت
او راست نمیشود چرا که طاقت آبداره ندارد و بهمان گوشت صحرائی که عادت کرده است
و آن گوشت او بکار نمی آید بسیار نازک و نرم و زبون است شاید که اگر پنج شش روز
شاهین آشیانی را دهد شاهین طوری خراب شود و احتمال مردن بسیار دارد
بعد از و اگر دن چشم او تو ماغ کنند اگر بسیار فربه باشد طعمه را اندک بآب مالیده
بدهد و طعمه شاهین طوری را باید که از جنس کبوتر و طوطی و فاخته و گنجشک ریزه بوده
باشد فی الحال گوشت گاو یا دل گاو نه بید ازد تا چند روز همچنین دار یکه بآب مالیده طعمه را
بدهد که گوشت او بحال آید و در همان حین اشتها پیدا خواهد کرد و هر گاه اشتها پیدا کند
فی الحال بدال بای اندازد آنوقت را از دست ندهد که اگر از آن اشتها غافل شود
مشقت بسیار باید که باز اشتها پیدا کند و دیر خواهد کشید باید که روز بروز بپای

اندازد روز بروز پله پله پیشتر طلبید و در دلبای مرغ بکشد و طعمه که گفته شد همان
طعمه را بآب تر کرده درون مرغ انداخته گرم کرده سیر کند اگر گوشت شاهین
بند نباشد بسیار آبداره ندهد و بآب تر کرده میداده باشد بهمین طعمه داری
کمال اشتها پیدا خواهد شد بعد از دو سه روز که مرغ بکشد گرم خواهد شد
و در جوش خواهد آمد تا پله رسیدن باید که از جنس کلنگی و کلنگ سرخ یا سفید
بزرگ بر سر دلبای بگیرانده باشد کشته و بعد از پله رساندن که طناب
او را بگیرند باولی واق بدهد بعد از آن باولی جرده عقار بدهد بعد از آن
اگر تواند یکه و عقار کبود گیرانده سیر کند اگر میسر شود بعده باولی کنگله بدهد
بعد از دو سه روز یک کنگله اندازد و اگر از دو سه کنگله سیر شود بسیار در جوش
آمده باشد باولی کلنگ بدهد بعد از دو سه باولی و کلنگ همراه شاهین کلنگ
گیر قطره کند و توش اندازد و هر گاه یکه و کلنگ توش بگیرانده بعده دو سه روز
نگهدارد و از دور طلبیده و بر سر دلبای مرغ بکشد و گوشت آبداره درون مرغ
انداخته روز سوم کمتر داده قیستان کند همراه شاهین کلنگ گیر شکار گاه

برد و اگر بچه خوب باید و دوسه کلنک بوده باشد شاهین کلنک گیر را قوش نگهدارد
وهمان شاهین طوری رابیندازد که انشاء الله خواهد گرفت اگر گرفت
فهو المراد و اگر جدا شود شاهین کلنک گیر قوش اندازد اگر او بگیرد هر دو را
سیر کند که گویا طوری گرفته باشد و اگر گرفتن کلنک میسر نشود که در بالا جدا شود
بر سر دلبای مرغ کشته سیر کند انشاء الله پنج شش روز کلنک گیر خواهد شد و کمتر
کشادگردن و در کار آوردن و بکلنک رساندن این بود که گفته شد نوع دیگر
آنست که هرگاه شاهین بچه رسد بدلبای سر گرم شود و در جوش در آید باید
که بر سر دلبای یکدو چوقروق گیرانده تلاش کنانیده سیر کند بعد از باولی
چاخروق یکدوسه مرغابی قطره کرده بگیراند بعد از مرغابی باولی مرغابی
بدهد و قطره کند و جهد نماید که از دو سرخاب سیر شود بعد از سیر شدن اینها
به لک لک سیاه و لکلک سفید باولی بدهد بعد ازان قطره کند که ازینجا
یکدو سیر شود بعد از سیر شدن اینها باولی کنگله داده دوسه کنگله سیر کند
و بعد از سیر شدن کنگله قپتاق کند باولی کلنک همراه شاهین کلنک گیر

قوش نگهدارد و شاهین طوری رابیندازد که خواهد گرفت و اگر جدا شود باشاهین
کلنک گیر گیراند و هر دو را سیر کند و پنج شش روز همین نوع تردد کند و قطره نماید
که انشاء الله خواهد شد و کلنک زنده دیگر بیارد اگر میل شاهین را خوب بیند توماغه او را
گرفته نزدیک کلنک را نماید اگر از سر دست فرود آمده بکلنک بچسپد همان ساعت
او را کشته سیر کند و دوسه روز نیز گوشت آبداره بدهد بعد ازان نیز قپتاق کند و کلنک
دیگر را بطناب بسته پای دوان کرده گیراند و او را کشته سیر سازد بعده دوسه روز
دیگر آبداره داده قپتاق کند و کلنک دیگر آورده از پای دوان تیز تر پرانیده
باولی داده سیر کند بعد ازان دوسه روز گذرانده طلپیده مرغ کشته پاره
از گوشت مرغ چشانده پاره از آبداره درون مرغ انداخته کمتر بدهد و جدا کند
علی الصباح همراه شاهین کلنک گیر قطره کند و قوش نگهدارد هرگاه کلنک
از شاهین جدا شده روان شود این شاهین را نزدیک فرود آرد که انشاء الله
خواهد گرفت هرگاه یکدو کلنک این چنین سیر شود بعده دوسه روز در میان
گذرانده قپتاق کرده بکلنک اندازد اگر گرفته فرود آید و بیارد سیر کند

واگر جدا شود نیز مرغ کشته سیر کند الغرض همین نوع باز همراه شاهین
توش بیندازد اگر طور شاهین را خوب چند اول همین شاهین را پرانند
وآن شاهین را نجه دارد که اگر ازین خلاص شود آن شاهین را انداخته
گیرانده هر دو را سیر کند انشاء الله در پنج شش روز بکار خواهد آمد
درست را
و شاهین ویران شده دیگر آنست که هرگاه بدلبای می‌طلبند دلبا را
دوست چپ گذاشته یکجانب بدر میرود و یا در دور رفته می‌نشیند
و یا نزدیکتر بر سر کلوخ و یا درخت می‌نشیند مطلقا بدلبای میل می‌کند
از دلبای
و نمی‌آید که هوسناک رفته از بند او بردارد و این نوع شاهین را که
برآمده است بچند جهت است اول آنکه هوسناک گوشت شاهین را راست
ناکرده و اشتهای شاهین را راست ناساخته بدلبای آموخته است

چهارم آنکه هوسناک هر روز بدلبای می‌طلبد گوشت آبداره بی مزه با
خشک میدهد و هیچگاه مرغ نمیکشد و یا کبوتر و فاخته و چیز دیگر زنده بر سر دلبای
میدهد از جان گوشت آبداره بیزار گشته است و میل بدلبای نمیکند پنجم آنکه
شاید که از دلبای ضربی و یا کوفتی بشاهین رسیده است در وقتیکه هوسناک
دلبای گرفته بلند میدهد و استخوان دلبای خشک شده بدست شاهین ضرب
رسیده است و از آن بیزار گشته و یا اینکه در روغنی همین هوسناک دلبای را

مانده است شاهین بضرب آمده بدلبای زده دوسه معلق خورده ضرب رسید
از آن واسطه بیزار شده بدلبای میل نمیکند ششم آنکه هوسناک بدلبای
خورد پیش از این سفید بوده و خورد حالا چون بدلبای سیاه و کلان میطلبد شاهین
باین جهة بدلبای نمیاید هفتم آنکه هوا گرم است و شاهین اشتها ندارد بواسطهٔ او
میل نمیکند هشتم آنکه هوسناک روزانه دستکشی نکرده است و نیز شاهین را
بیداری نداده بواسطهٔ این نیز بدلبای میل نمیکند **باب هشتم در بیان آنکه شاهین [illegible]**
و ویران شده باشد و درکار نمی درآید در رنگ آنکه از کلنگ لت خورده است و یا ضرب
رسیده است و یا از ناخن و نول کلنگ جراحت شده است بهیچ باب بکلنگ نمیرود
علاج او آنکه شاهین را خوب فربه باید کرد از سر نو گوشت او راست باید ساخت و اشتها
شاهین را بجای آورد چنانکه همان گوشت آبداره که یک پهر یا دو پهر درون آب
مزهٔ او برآمده همان طعمه را میداده باشد بعد از آن بیله‌های دور طلبیده
بر سر دلبای مرغ کشته سیر باید کرد و همان گوشت آبداره را درون مرغ انداخته
سیر کند هرگاه بجوش آید و مرغ گرم شود کشتهٔ کلنگ را یکدو مرتبه بکشال کرده

بر سر پله کشته سیر کند و طعمهٔ خوب بدهد اگر گوشت کلنگ گرم باشد همان
گوشت کلنگ سیر کند و اگر گوشت کلنگ سرد شده باشد گوشت کبوتر بچه و یا کنجشک
ریزه آب گرم تر کرده بالای کلنگ یا درون او انداخته سیر کند و کشته از آن
گوشت شاهین یک کاغذ فرود آورده خوب قستاق کرده توماغه را از سر شاهین
بگیرد چشم پوشیده همراه توماغه کلنگ زنده را نزدیک بگیراند و ران کلنگ را
چاک کرده از همان جا چند لقمه چشاند و جدا کند بعده باز همراه توماغه بگیراند که بازه
تلاش کند بعده توماغه شاهین را بگیرد و از همان جاییکه چاک کرده است شاهین را
بچشاند چون در آنجا شاهین مشغول شود کلنگ را بکشد سر کلنگ را در همانجا که درست
شاهین است همانجا بیارد که پارهٔ خوب چشد و از آن گوشت کردن نیز دو سه لقمه
بگیرد بعده کلنگ را چاک کرده نصف او را بگیرد و بدهد و سینهٔ او را نیز چاک کرده
شاهین را بآنجا بچپاند و سیر کند و روز بهمان گوشت آبداره همره شاهین را
طلبیده سیر کند روز سوم خوب قستاق کند و کلنگ زندهٔ دیگر آورده نیز
همراه توماغه نزدیک بگیراند و ران کلنگ را چاک کند و همانجا شاهین را بچشاند که دو سه

تول بیسند ازو بعد ازان توماغه شاهین را بر دارد و نزدیک بنماید که شاهین ازدست
فرود آمده بچسپد و پاره تلاش کند و کلنک را بکشد و شاهین را بهمان گوشت
کلنک سیر کند و دو سه روز دیگر طلبیده بگوشت آبداره بتمره سیر کند بعده
خوب قشتاق نماید و کلنک زنده دیگر آورده بطناب بسته پای روان کنند
توماغه شاهین را بگیرد و اگر طلبد شاهین رفته فرود آرد چون شاهین بکلنک
بچسپد کلنک را کشته باز سیر کند چهار روز دیگر چیزی نماید بجز آنکه یکروز در میان
طلبیده و بسر دلهای مرغ کشته همچنان آبداره را در میان مرغ انداخته سیر کند
روز پنجم نیز قشتاق کند و کلنک دیگر را برده طناب بسته باولی دهد چنانچه
چشم کلنک اندک واکند پای خیز کرده پرانند و توماغه شاهین را گرفته فرود
آرد انشاء الله خواهد چسپید بعد از فرود آوردن کلنک را کشته سیر کند باز
همچنان پنج شش روز مرغ طلبیده آبداره بدهد و قشتاق کند. در بیان
شاهین تولک چون شاهین از تولک بر آید میر شکار میباید که بساعت یکدو روز
در دستکشی نکرده باشد چنانچه در بالا در باب دستکشی گفته شد در پاکیزه

و شب پداری

و شب پداری باید که بیشتر از شاهین بور بکشد و طعمه داری شاهین تولک آنکه
گوشت را شب نگهداشته آبداره سازد و آبداره را در اول یک پهر نگهدارد
چون شاهین بپله برسد باید که گوشت آبداره را دو پهر در آب نگهدارد و باید
که چون شاهین تولک را بر دارد دستکشی را بقاعده رساند و طعمه داری چنان
کند که اندک اندک در طعمه آب مالیده میداده باشد بعد از پنج شش روز
گوشت را تنک ریزه کرده در آب ماند بعد از دو سه گری شاهین بخوردن
گوشت آبداره سر راست شود هر چند که بخورد بدهد و کم ندهد و جه آنست که شاهین
در آب داره خوردن بالا می آید و نرم میشود و باصلاح میکرد و چرا که میر شکار
در فربهی شاهین بیشتر کار دارد هر گاه که بپله برسد در آن زمان قطعا فربها خواهد
یافت در زمان گردانیدن و در حین پله کلنک رساندن فربهی شاهین اینجا بکار
میاید در زمانیکه شاهین بگوشت آبداره سر راست گردد گوشت شاهین چنانچه
شاید و باید بر قاعده راست گردد و اشتهای تمام پیدا کند در این حین بدماغی
اندازد و روز بروز میطلبیده باشد و طناب شاهین همچنان باشد که در بالا

کفته شد دو سه روز در میان کذرانده مرغ بکشد و کوشت آبداره را درون
مرغ انداخته سیر میکرده باشد نصف پله برسد باید که یک کاغذ کوشت شاهین را
از کمال فربهی او فرود آرد و طناب را نزدیک قولاج کم کند دو سه روز
که کذشت یکان قولاج طناب ببرد تا پله رسانیدن باید که طناب نیز با خر آب
برسد و چند روز دو دور طلبیده بر بالای دلبای مرغ کشته سیر کند چنانکه
چنانکه در بالا راندن شاهین مذکور شده بعد از راندن سه چهار روز کذرانده
از نصف پله بطلبد روز دیکر سر پله بطلبد و در دلبای مرغ بکشد و خوب کرم سازد
بعده بشکارکاه برده بجری کرداند بعده یکبا دلی کلنکه داده یکید و کلنکه کیر انده
سیر کند بعده در تاب در آمده بجوشش خواهد در آمد اکر میل شاهین خوب بود و باشد
یکر و نرخوب قشتاق نموده همراه شاهین توش نکهداشته اکر ازین شاهین
کلنک خلاص کشته و جدا شده روان شود این شاهین را انداز که البته خواهد
کرفت و اکر شاهین توش نباشد پله نزدیک یافته بان نوع که در بالا کفته شد
با دلی کلنک انداختن شاهین را بچه نوع باید انداخت بهمان نوع دو پیاده زا در بالا

کذشته

کذاشته از پایان باد آمده شاهین را پراند اکر بکیرد بسیار خوب و اکر
جدا شود بمرغ کشته سیر کند در اندک روز کلنک کیر خواهد شد **فصل**
در بیان آنکه چون شاهین طور را هوسناکان قطاق کرده بشکارکاه ببرند
اکر با البون مردی در پنج شش روز قطاق هر روز نیم سیر کرده لوان
نکهداشت بسیار خوبست والا نه چون نوبت و خام قشتاق خورده
پیش از کلنگ کیری و یک بهر زیاده تاب ندارد اکر زیاده برین هوسناک
سیر نکند وقت را کذراند شاهین در ضعف خواهد شد و خیلی وقت باید که بحال آید

فصل در بیان کشادن بخیه گی ریسمان که در چشمان او بوده باشد باید که دو سه شب
دستکشی نکند چشم او را در شب سوم وا کند چرا که چشمهای او بسیار نازکست
اکر از سه شب زیاده چشمهای او را وا کند زود کل می افتد و سفید میشود
و باید که شبها وا کند و روزانه به بیند چنانچه همه باز باشد و ران شا
تو ماغه تنک نباشد کشاده و نرم باشد بعد از سه چهار شب دستکشی خوب
باید بعده ریسمان چشم او را بکیرد و تمام شب تو ماغه بکند اما کاهی تو ماغه

میکرده باشد و میگرفته باشد بواسطه آنکه بتوماغه آشنا گردد و روزها توماغه
دارد گاهی توماغه او را بگیرد و باز زود توماغه کند و نماند که بطپد یا خاطر
پریشان شود و دستکشی را چنان کند که شب و روز از دست نگذارد
اما چندانکه بچال شود و یا طعمه را بدبرد و بواسطه بسیار شب بیداری
طعمه گرداند و سه چهار شب یکان پس بگذارد که خواب کند و در شش هفت روز
باید که بجای رساند که اگر گاهی توماغه را گیرند از کسی رم نکند و بدبرد و قاعده
برسد و درین پنج شش روز که گذاشته طعمه داری چنان کرده باشد
که طعمه گوشت مرغابی یا کلنگ و یا قاز از هر گوشت جانور پرداری که آب کرده باب تر
سیر میکرده باشند طعمه داری بجری چنانست که گوشت را چندان آبداره باید
کرده و نبی آب باید داد باندک آب مالیده و طعمه را تر کرده بدهد اگر بسیار فربه
باشد گوشت را بیشتر تر کرده بدهد و اگر گوشت جانور پردار بهم نرسد
گوشت گاو و گاهی دل گاو ریزه کرده بهمان دستور آب تر کرده بدهد که درین
شش هفت روز برین نوع طعمه داری گوشت بجری بحال آید و اشتها

پیدا میکند

پیدا میکند و اگر اشتها بجری را خوب ببیند بد الباسی اندازد و نزدیک بیک دو
دو سه روز بطلبد چون بده روز برسد بر سر دالبای مرغ بگیراند و کشته سیر کند
و پاره از گوشت آبداره درون مرغ انداخته بدهد و پاره از گوشت مرغ نیز
داده سیر کند و بجری در ده دوازده روز بطلب خل خواهد آمد و اشتهای بسیار
پیدا خواهد شد بعد از دو سه روز بر سر دالبای مرغ کشته سیر خواهد کرد و چون
یازده روز برسد باید که بجری نصف پله رسیده باشد بلکه بیشتر چنانکه بدو سه روز
دیگر بپله میرسد باید که هر روز بر سر دالبای مرغ یا کبوتر یا مرغابی یا آنچه بدو از جنگلی
بر سر دالبای کشته سیر میکرده باشد اما از همه بهتر مرغ است و مرغهای کلان باید
که بر سر دالبای گیرانده تلاش کنانده کشته سیر کند بعده سیاه زاغ را
نزدیک از بازوی او گرفته طلبد و تلاش کناند و کشته سیر کند اگر فربه است
و قوت دارد گوشت باندازه دل گاو یکساعت آب تر کرده درون برگ انداخته
گرم کرده سیر کند روز دیگر برگ سیاه دیگر آورده از هر جانب شهپر او را بربسته
پرانده نزدیک گیرانده و سیر کند و اگر زاغ بهم نرسیده باشد بگوشت مرغابی

یاکبوتر از هر جنس جانور پردار باشد بر سر زرک داده سیر کند و زرک را اند
خلاص کند اگر گوشت بحری بجا آمده باشد یکروز یا دو روز گذشته طلبیده
بر سر دالبای مرغ کشته آمده ابداره درون مرغ انداخته نصف روزها طعمه میکیرد
بدهد همین قسم طاقت روز دیگر بطناب علیحده بسته زرک را بطناب دیگر
بسته همان نوع جانور شهپر او را بسته باولی بدهد که دورتر رفته و در بطلبدن
و باولی دادن باید که در پیش مع در دست راست و چپ بجهة احتیاط دو کبابی
گرفته باشند و در دالبای نیز هر کبوتر چشم دوخته طناب بسته نگهداشته
باشند که اگر احیانا بحری ز چشم بجانور صحرائی فتد بدالبای و باولی ندود
و بجانب دیگر میل کند بدالبای بطلبد اگر آید فهو المراد سیر کنند و اگر نیاید
کبوتر طناب بسته را پرانند که البته بکبوتر خواهد آمد هوسناک را لازم است
که تا بحری گشاد کردن این روش را از دست ندهد و غافل نشود و در بحری اعتماد
نکند چون زرک سیاه را دو سه باولی بگیرد و فرود آرد سیر کند زرک
دیگر باید که چشمهای او را گشاید یا دو سه شهپر بسته بیکبار پرانند

وبحری را بطناب باریک و کوته پرانند که زرک بحری را دیده گریزان نشود
و تاب بدهد فریاد کند اگر دو سه تاب داده بگیرد خوبست و در دالبا
کبوترها که گرفته شده دور بهر جا که گرفته باشند که مبادا بحری بجانب دیگر میل
نکند همچنین دو سه بار سیر شود میل بحری بپریدن و گرفتن خوب باشد
ببرک صحرائی میتوان پراند چنانچه در صحرا انکه زرک پیدا شود تا یکدو بر زرک
باشد بحیل تمیذ از دو باید که کول آب کلان یا در دریای کلان نزدیک نباشد
اغلب از یکروز دورتر باشد جنگل و باغ نیز نزدیک نباشد و اگر یک گروه
و یا دو گروه جنگل و باغ و یا آبی بوده باشد زرک خود را همانجا میکشد اگر بحری گرم شده
در جوش آمده باشد تا آنجا رسیدن نمیگذارد اگر بحری گرم نشده باشد و در جوش
نیامده باشد و خنک باشد عقب زرک نرم نرم خواهد رفت و تیز رفتن نخواهد کرد
تا آنکه زرک بجائیکه آب یا جنگل یا باغ باشد خود را خواهد رساند بعد از آن که بحری
برسد فایده نمیکند اگر باغ تنگ یا جنگل تنگ باشد شاید که بدست آرد و اگر
نمیتواند گرفت شکاری بحری باید که خود را همانجا برساند بدالبا یا کبوتر کرده

طپیده بمرغ سیر کند تا بان آب رسیدن تیزپری کرده خواهد رفت اما
اگرچه فرود آمدن هست می آید و خوش خلق میشود چنانکه بار دیگر همین نوع
باعقار یا زرک و یا واق باسمان نبرآید که بزودی نتواند دران هان طرح
خود را بجانب دالابی کرده تلاش مشقت نخواهد کرد و صید را کذاشته
فرود خواهد آمد هرگاه دو سه با این چنین از عقب صید فرود آید حراب
و ویران میشود و تماشای پرش بحری اینست که سه جانوریکه کفته شد ازینها
بهر کدام که اندازد در آسمان برارد و جلدی و تیز پریها کرده فرود آرد که
تماشای بحری به ازین نمیباشد بحریت و همین تماشا هرگاه آنچنان به مشقت
اختیار نکند عقب صید باسمان نرود و از نصف راه برگشته فرود آید هیچکاره کم
میشود و نیز بحری آنست که اگر عقار یا ازینها که کفته شد بهر کدام اندازد
بالا برارد و خیال کشتن اصلا نکند بلکه کم شود بهتر است که برکشته بیاید و بحری
خوب آنست که تا سه چهار تولک اصلا کاهلی نکند و از پی این صیدها باسمان رفته
به تیزیها و تندیها و چالاکیها فرود آرد و بعد از چار تولک اگر کلنک کیر سازند

خوبت و هوسناک بحری آنست که هر نوع جانوریکه باسمان میبرآمده باشد
بحری از عقب او تیز و تند برآید و فرود آید هرجا که او اندازکند از عقب او
نماند و اگر آن صید در دریا و یا کول آب خود را اندازد آن زمان بجانب هوسناکی
خود روی کرده همانا که یکدو کرده رود و پیشتر باشد افتاده میآمده باشد و بعید نبود
دیگر در رنگ کلنگ و لکلک سیاه و سفید و چند تولک و یا چیلان و یا کمه بر همه میبرید
باشد و همه کیر از آن بهتر بحری نمیتواند اگر جانور بر هوا رود و از عقب او
آنچنانکه شرطست برود و کاهلی نکند و تیزی کرده فرود آرد احیانا دران حین
در زمین و خواه بر آسمان از جانور ریزه مانند مرغابی و کبوتر و زاغ در نظر او آید
و یا نزدیک باشد باید که بهیچ کدام نگاه نکند و مقید نشود و بهمان صیدیکه
انداخته اند مقید باشد اگر از آسمان فرود آرد سیر کند و جدا نکند و اگر بجایی
دور برود بجنگل و آب انداخته بر هیچ چیز مقید نشده برگشته ببوی هوسناکی
خود بیاید خوبت و خوش جلو بحری به ازین نمیتواند شد با این جانوران دیگر که اندازد
در رنگ کلنگ و لکلک ها و چیلان و یا چند تولک بهر کدام که اندازد بهمان مقید شود

و بجانور ریزه خاطر پریشان نکند و اگر در کله بیند از دو اندر کله در اید اگر جای
سه صد و یا چهار صد بوده باشد هیچکدام دیگر مقید نشود بهمان جانور که اول توجه کرده
بود توجه کند و هر جا که او رود از و جدا نشود تا آنرا نگیرد و بر نگردد و اگر در آب کلان
و یا در دریا اندازد باید که بجز دیگر مقید نشود برگشته بجانب هوسناک خود بیاید
که ازین بهتر تماشا نباشد نهایت لطافت پرش بحری نیز که سیاه و به بلاغ و عقاب
کبود و واق آنست که این چهار جانور بر روی آسمان میپرانید و دیگر لگ لگ سیاه
که او نیز جانوریست که چپ و راست چند فریب بسیار میدهد هرگاه بحری
اورا در تحت لگد گرفته لگد میزده باشد او همان نوع چپ داده باز بزمین میاید
اگر آبی و جنگلی نزدیک نباشد باز بآسمان خود را میگیرد و این تماشا نیز خوبست
بحری خوب ازو جدا نمیشود و میگردد و لگ لگ سفید همین نوع شیوها دارد
بلکه اندازهای و از کلنگ سیاه که در آسمان رفته یک تیر پرتاب بجانب زمین
انداز میکند و چپها میدهد و بحری را بزمین رسانیده باز خود را بالا میکشد
تماشای و نیز خوبست کنگله و چند نوک چندانی در رنگ آنها چپ دادن نمیدانم

اما از کردن

اما از کردن بحری تا بال بحری در دهن آنها در اید میخایند و خراب میسازند چنانچه
بعضی از شکار میپرانید و چیلان نیز جانوریست چپ و راست و فن و فریب بسیار میداند
و بحری نیز پیر و معامله دان باشد که او را بگیرد ازین جانوران که گفته شد
همه خوبست که از آنها سیر شود و میتوان گفت که کلنگ سارس نیز نام دارد معلوم
بحری از کمرکت هرگاه بحری از نکه سیر شود نامدار میگردد و هر بحری که سارس
گیرد و کلنگ گیر شود بسیار خوبست نه برابر از نکه و در تماشا آنست که گفته شد
و بزرگ و عقار و بوم پاره و بعضی واق که به ازین در پرش بحری تماشا نمیباشد
نوع دیگر شنیده شد که خیل قرقره صد یا دویست از زمین برخازند و در دور در آیند
چنانکه یک تیر انداز بالا رفته باشند تو ماغه بحری را گرفته اندازد و از آنجا بحری از چپ
و راست در دور در آمده سرکوب آنها را گرفته قرقره را فرود آورده است در واقع
کارزار کرده که از کیفیتهاست و به ازین تماشائی نمیباشد دیگر آنکه در تاریخ سنه ۹۸۲
نهصد و هشتاد و دو بود که بندگان حضرت شاهنشاهی خلافت پناهی بسیر
داور رفته بودند و فتح کرده بودند در آن سال این فقیر حقیر از بنگاله می آمد و جمعی

از هوسناکان و متعلقان همراه بودند در بهار کل پور رسیدیم درآنجا
ده پانزده بزک سیاه گرفته بودند و بحری یوز به بزکها پرانده شد و بزکها خود را
باسمان گرفتند و هر دو بحری نیز از عقب تلاش کرده میرفتند ناگاه
یک بزک از خیل جدا شده برابر یک نیم تیر انداز خود را بجانب زمین به نشیب
انداخت یک کولاکی این فن هر یک بنوعی میدانند و کشاد میکنند آنچه
باین کمینه تجربه افتاده این چهار نوع بسیار خوب پسندیده است که بزودی شاهین
در کار میدراید بدین چهار راه بکلنگ میرسد و معراج شاهین کلنگ است که بسیار
زور و نامدار است اگرچه جانوران دیگر هم هستند که شاهین میگیرند و بعضی البون
بچنگلهای خود شاهین را میگیرد و بنولهای خود نیز میزنند کلنگ این هر دو را
دراند بناخن خود شاهین را جدا میکند و کاهی جراحت میکند و چاک میازد چنانکه
روده شاهین را میبرارد و بنول خود نیز میزنند و جراحت میکند و از کلنگ
کلانتر و یا در برابر کلنگ و یا خوردتر از کلنگ جانوران هستند که بعضی ب
زور آورند و بعضی بنولهای خود زخم میزنند و بعضی بچنگال دراند که شاهین را

زخمی میازد که در رنگ سارس بنول و ناخن جراحت میکند و در توغداغ که زور کشته است
آور است و کمه که شاهین را بنول خود میزنند و کاهی چنان شده که شاهین را
و بوتیمار که عقار کبود باشد و جرده عقار او نیز بنول خود میزند که کاهی شاهین
چنان بیان زخم میمیرد و حوصل که بسیار زور است بدهن خود میقید و چند وقت جانور
نیز بنول زخم میزنند و کلنگ سفید و سیاه تیز همچنان از جانوران چنگل دار در بک
عقاب و کرکس و سارس موش گیر و کلمرغ در یکوقت شاهینی را بچنگل خود [illegible] گرفته
خفه کرده تا رسیدن هوشناک شاهین را هلاک کرده و کشته الغرض ازین نوع جانوران
شاهین میگیرد و این جانوران برابر کلنگ نام ندارند و نامدار هستند القصه
معراج شاهین کلنگ است هرگاه کلنگ گیر شود شاهین نامدار میشود بر توجهت او
بکلنگ ساندافیت که چون شاهین بر سر پله رسید بمرغ سرگرم سازند چنانکه [illegible]
سلان کلان [illegible] دلهای بکشد هرگاه بمرغ سرگرم شود جوکی و یا فولاد و یا بیلاغ [illegible]
پس بجای مرغ گیر انند و تلاش کنانیده بکشند اندکی از گوشت یا از خون او چشانند
اما طعمه از و ندهند بگوشت کبوتر یا گنجشک را اندازه بدهد و یا دل کاو و یا گوشت [illegible]

کرده طیار داشته باشد دران انداخته شاهین را سیر کند زینها که دران چنین گوشت
شاهین را لکشد و لاغر سازد همان نوع فربه باشد تا زمانیکه خوردی پیدا کند در رنگ این
جانوران که گفته شد سیر کند و سرگرم سازد بعده سار سرخ یا سا چوزه برگ و یا کلمرغ
بهم سازند در همان سر دلبای گیرانند و تلاش کنند تا یکدو گشته همان گوشت
و از خون او چشانند و بطعمهٔ دیگر سیر کنند اگر کلمرغ یا بار اندازد نگیرد و تلاش نکند
باید که گوشت سرخ در بالای کلمرغ و یا سار بر بندد و گیرانده تلاش کنانند چند روز
این چنین سیر کند بعده بگوشت خواهد چسپید و درین میان گوشت شاهین را
یک کاغذ فروده آرد و درون شاهین را پاک سازد و اشتها و سرگرمی پیدا خواهد
چون باولی کلمرغ را دور رفته گرفته فرود آرد هوسناک امیدوار شده روز
دور دور طلپسده در دلبای مرغ بکشد و آبداره را تا دو پهر درون آب بخیساند بیرون
مرغ انداخته سیر کند چنانکه پیش سیر میکرد و از پیشتر کمتر میدهد و آبداره را پیشتر از پیشتر درات
تر کرده خون او را بر آورده کافور کرده درون مرغ انداخته گرم کرده بدهد بعده قتاق
کرده بکلمرغ صحرائی اندازد ان شاء الله تعالی خواهد گرفت اگر دست انداخته برگشته بیاید در [illegible]

مرغ بکشد و سیر سازد و اگر گرفته در هوا ایذ زمین خلاص شود نیز مرغ کشته سیر کند دو روز
گذرانند و باز قتاق کرده و دستکش خوب نموده صباح مرغ اندازد الغرض درین پیچ شش روز این
عمل کند بده روز نخواهد کشید که بکلمرغ سیر خواهد شد قوت و فربهی شاهین آنجا بکار میآید
در پله کلمرغ یا کلنگ آن مقدار فربه و قوت باشد که درین وقت طاقت قتاق او را باشد
به قتاق میتواند بر درخت و اگر گوشت شاهین را در اول بکشد و بی قوت باشد [illegible] را
دارد که قتاق تواند برداشت در یکدو قتاق از حال میرود و بهیچکار نمی آید و هیچ حظ
نمیتواند گرفت اگر شاهین فربه بهتر باشد هر چند که قتاق کند هیچ ضرر نیست بزودی
سیر خواهد شد بعده بکلمرغ و یا زرک سیاه و سفید قطره کرده سیر کند بعده باولی
قاز را گرفته که سیر شود بعده قتاق کرده بشاهین توش همراه بقاز اندازد و چون
همراه شاهین توش دو سه قاز سیر شود دران حین بسیار بجوش خواهد آمد و گرم خواهد شد
بعد از دو باولی کلنگ داده بشاهین کلنگ گیر همراه کرده توش پراند ان شاء الله
بزودی از کلنگ سیر خواهد شد و اگر جدا شود طلپسده مرغ بکشد و آبداره دل کاو در میان
مرغ انداخته سیر کند تا آنکه بکلنگ سیر شود و معلوم باشد که شش هفت چیز میباید شاهین

جمع شود اول شاهین زور باشد دوم درون او صاف باشد سوم گوشت او
بقاعده باشد چهارم دستکشی خوب یافته باشد پنجم در جوش آمده گرم شده باشد
ششم قشتاق اشتها تمام داشته باشد هرگاه اینها بشاهین جمع شود
پیشک بکلنگ سیر خواهد شد چون بگیرد و کلنگ سیر شود بهمان گوشت کلنگ سیر باید زود
و آبداره ندهد و سه روز بشکار نبرد و قشتاق نیز نکند بعد از دو سه روز طلبیده
بدلبای مرغ کشته و گوشت آبداره را درون مرغ انداخته سیر کند و اگر شاهین سیار
در جوش و طلبان باشد بعد از سه چهار روز در میان گذرانیده بکلنگ اندازد و زود
پی هم نیندازد خواه کلنگ سپارد و خواه جدا شود پنج شش روز گذراند بلکه یک هفته
گذرانیده بکلنگ اندازد چون نور بن خاست البته دلگیر خواهد شد و لت خواهد خورد
و جراحت خواهد رسید بنابران ولکوب خواهد گشت هرچند باشتیاق باشد
خوبست و تا زمانی که بکلنگ سیر شده از هر جنس البون و از هر نوع جانور خرد و کلان
که میرشکار بگیراند و سیر کند لایق است اما بعد از آنکه بکلنگ سیر شود و از غیر کلنگ
بچیز دیگر انداختن لایق نیست مگر آنکه کلنگ پیدا نشود و ضرورت باشد بعد از یک هفته یا ده روز

جانور دیگر

جانور دیگر در رنگ سارس یا توغداق یا قاز و کبوتر و کلنگه ازین قبیل جانوران
اندازد چرا که هیچ جانوری بشاهین برابر بکلنگ نمیباشد بلکه کلنگ بغایت
زورست تماشا و پرش شاهین از برای نام هم خوبست زهی میرشکار صاحب دولت
که شاهین او کلنگ گیر شود و بکلنگ گیری نام برآرد و اگرچنانکه یکماه یا دو ماه
فرجه پرانیدن شاهین هوسناک را میسر نشود و درین میان شاهین سیر گردد
و از هر نوع جانوران دیگر بگیراند و سیر کند و گرم ساخته بکلنگ اندازد مناسب
و غیر اینها مناسب نیست در فصل نوروزی در هر ماهی ده کلنگ و یا یک کلنگ پی
سیر شود بسیارست این چنین شاهین اگر از گریز برآید انشاء الله و چندان پور
کار خواهد کرد و اگر در نوروزی بسیار پر آهنند که دلگیر و لت خورده و زخمی نشود
نیک نیست و دور از معامله شکار داریست **فصل** در کشاد کردن شاهین چون شاهین را
بگوشت آورد و در دلبای اندازد تا بپر رسیدن اندک اندک طلپیده مرغ در دلبای
بکشد بعد از بپر رساندن یکدو باولی کبوتر بدهند چون بدلبای و باولی کبوتر
سرگرم شود و بنگار قونک یا نقره های بهتر انداخته سیر کند تا آنکه خوب گرم شود

چون جلو او راست شود بعد ازان قطره کند وجهد نماید یک باولی چاقروق
سیر کند بعده بر پله های دور در البون خورد ریزه انداخته گیرانده سیر کند
بعده یکباولی مرغابی داده بهمان گوشت مرغابی سیر کند و بمرغابی صحرایی
انداخته هرگاه چند مرغابی دور دور بلند بلند گرفته فرود آرد سیر کند بعد
ازان بی باولی سرخاب هم خواهد گرفت بعد از سرخاب سیر کردن تقاز قطره کند
که قاز سیر شود بعد از دو سه بار که بگوشت قاز سیر شود اگر باولی کلنگ بدهد
خوب والا نه باندک توجه وقطره بکلنگ هم سیر خواهد شد این چنین کشاد کردن نیز
بسیا خوبست **فصل** در کشاد کردن او بطرز دیگر آنست که بعد از پله رساندن
شاهین در دلبای مرغ گشتن وگرم شدن باید که چند که در ترکی بای قوش میگویند
آورده در دلبای کشته بهمان گوشت سیر کنند بعده در صحرا رفته در جای
بای قوش پیدا کند که جنگل و دیوار نباشد به بایقوش اندازد ان شاء الله خواهد گرفت
واگر نگرفته گشته بیاید مرغ بکشد و بگوشت او سیر کند روز دوم وسوم جهد نماید
که بایقوش سیر شود بعد از سیر شدن بایقوش کوکنک که در فارسی لرزنک ومرغ پنجک

میگویند

میگویند انرا آورده باولی بدهد بعده تردد کند که یکدو نوع ازین قسم صید
سیر شود بعده جوکی که هندیان نیا میگویند آورده یکباولی بدهد و بهمان سیر کند
و در پنج شش روز جهد نماید که بگوشت جوکی سیر شود بعده پیلاغ که در فارسی
بوتیاره میگویند بهم رساند یکدو باولی داده سیر کند بعده سارچه برک
و یا سارنوته آورده بگیراند والا باولی کلمرغ زنبیل تمام بگیرد و دور دور فرود آرد
بعده جهد نماید وقطره کند دو سه کلمرغ سیر شود و بعد از سیر شدن قاز
یکدو باولی کلنگ بدهد ان شاء الله در اندک قطره توجه کلنگ سیر خواهد شد

باب نهم در کشاد کردن شاهین که ازین راه بزودی بکلنگ میرسد اینست
که بعد از پله رساندن بمرغ دلبای گرم ساخته باید که تیهو یا بکولی و یا کارروانک
که در ترکی چاقروق میگویند ازینها هر کدام بگوتله سرخه آورده بر سر دلبای
گیرانده کشته سیر کند بعده بکولی را باولی دهد بعده باولی بگله سرخه بدهد
بعده بگله سرخه یا سفید خورد بازوی او را بنیل یا نجار رنگ کرده باولی ازان
بعده باولی واق بدهد هر روز بانها پرانند و گردانند و مرغ کشته سیر کنند

بعد از باولی جرده عقار بگوشت جرده عقار سیر شود لعده باید که عقار کبود

که بوتیمار میگویند باولی و یا حاجت باولی هم نیست بعد از جرده عقار سیر شدن

عقار کبود را بی باولی هم بدهد میگیرد و سیر میشود لعده یکدو کلنگ باولی بدهد و قطره

کند که انشاء الله کلنگ گیر خواهد شد دیگر راه اینست که برین روش برین راه

بکلنگ میرساند هرچند که شاهین کم همت باشد باین راه بکلنگ میرسد الغرض

این فقیر حقیر برین روشها و باین چهار راه شاهین را بکلنگ از غایت حق

سبحانه و تعالی و از همت استادان رسانده و فرود آورده برین کمینه تجربه شده است

باب دهم در بیان انواع جمع شدن خلط و زرداب و کرمهای دراز و ریزه و باریک

و کرم دیگر که بزبان هندی خوبکی میگویند و جمع شدن اینها در درون جانور

از چند وجه است اول از طعمه های ناپاک و بدبوی و از گوشتهای لاغر و زحمتی

از چهارپای خواهد بز و گاو و غیره دیگر از طعمهای جانور پردار که بعضی از صیادان

که از شهرها آورده در خانهٔ خود پنج شش روز پیشتر نگاه میدارند و از آن

زندانی میگویند لاغر و خراب و زحمتی میشود از آن طعمه نیز درون جانور ضرر میکرده

رنجالهای بد میکنند و دیگر از طعمه های ناجنس و ناموافق مانند طعمه دراج بوده و

و تار و بودنه چینی میگویند به بحری و شاهین دادن این طعمه ها نیک نیست

و اگر احیانا هوسناک بنادانستگی و یا بضرورت بدهد جانور دلگیر میشود و بدبو میبرد

بدان سبب خلط و علت میگردد و اکثر هوسناکان از دل گوشت آن سه نوع

جانور چهارپای که پیر و لاغر و زحمت باشد بدهد همان ساعت سبب خلط و زرداب پیدا

شدن میگردد و یا گوشت سخت که تحلیل نرود و هنوز هضم نشده که هوسناک

بر سر آن طعمهٔ دیگر بدهد آن طعمه در ته شاهین نو گرفته سبب خلط و پیدا شدن

علت میگردد و یا شاهین را بسببی تشویش عارض شده باشد و یا هوسناک را فرجه

پراندن و دوانیدن شاهین از بی پروائی و نادانی هوسناک بشاهین طعمه بدهد

هنوز او را تحلیل نبرده که طعمه دیگر بدهد روز دیگر همچنین طعمه بده ناده روز بروز

پیش هاکم واقع شود لبسیاری خلط و جمع شدن کرمها پیشتر ازین مرتب و در روز

لاغر و سینه خشک میگردد و بهلاکت میرسد نوع دیگر آنکه کم قوت و لاغر و یا ضعف و کم

داشته باشد که قوت طعمه بردن ندارد و روز بروز بقیه طعمه او میماند و هوسناک را

از آن معنی خبری نیست سبب خلط و پیدا شدن کرم میشود و اکر ازین سببها بوده باشد
علاج او آنکه نماز دیکر اندک مسکه را بر سر انکشت کمتر در کلوی شاهین اندازد و بعد
از ساعتی که دو پیخال کند طعمه دهند نیم طعمه هر روز علی الصباح برابر یک نخود هندی
پیشتر دو نخود فتسیله و یک نخود نمک سفید همه را جدا جدا باریک ساینده برابر
بادام نبات مصری علیحده میده کرده بعده داروها را به نبات یکجا کرده به نخود قطره
آب غلوله بندد اول بکلوی شاهین چند قطره آب نیز از بالا بریزند که آنچه
در درون او جمع شده باشد بتمامی میریزد و بعد از چند پیخال کردن ساعتی بکذرد و در پیش او
طشت آب بماند که میل خواهد کرد اکر میل نکند یک چمچه آب در دهن کرفته به آنچه
در کلوی او بریزد که یکدو پیخال دیکر نیز خواهد کرد بعد از یکدو ساعت که درون او خوب
پاک شود در دادن طعمه اضطراب نکند که خوب پاک شود کرمها تمام دفع خواهد شد
این داروها بسیار خوب است آزموده بعده برابر دو سینه کنجشک آب سینه زر کرده
بدهد تا نماز پیشین چیزی ندهد بعد از آنکه خوب خالی شود و در طلب طعمه آید برابر دو کنجشک
بدهد و پر چهره بدهد و اکر ازین خوب نشود بعد از یکهفته یا ده روز نوع دیکر صاف کنند

که آن نرم

که آن انیت برابر یک نخود پشتر و برابر یک نخود نوشادر و یک نخود سهاکه
سهاکه را در بالای آتش کذارد که اندک تف بکیرد و برابر نخود مومیائی را یکجا ساییده
غلوله بندد و علی الصباح در کلوی او اندازد انشاء الله آثار خلط و از جنس کرمها همه
دفع خواهد شد و پیخال خواهد کرد صاف کردن نوع دیکر برابر یک نخود پشتر و دو نخود
نمک و سه نخود فتسیله و یک نخود مومیائی بهادون و سته ساید و یک نخود بادام
نبات مصری را نیز بساید اما بسیار میده نکند داروها همه یکجا جمع کرده به نخود قطره
آب هلیله بندد و در اول پیش از دارو اندک آب در کلوی شاهین اندازد
بعده هلیله را در کلوی او اندازد و اکر هلیله کلان باشد بکمرتبه اندازد بعده نیز اندک
آب در کلوی او اندازد که انشاء الله خوب خواهد شد بعد از پنج شش پیخال کردن طعمه
داری کند چنانچه در بالا کفته شد همان نوع طعمه داری کند زنهار در طعمه دادن
اضطراب نکند و طعمه بسیار ندهد وجهش آنست که اکر زود طعمه دهد چون
شاهین آلایش دارو و بوی دارو داشته باشد طعمه را نکاه نمیدارد و در ساعت
می پراند که سبب تشویش دیکر میکردد و اکر نه پراند و نکهدارد بد خواهد بود چرا که

بعد از دارو دادن حرارت بسیار پیدا میکند و ضعف و سستی بقوی
تمام رو میدهد و معدهٔ او بغایت ضعیف میگردد که آن نخالت شاهین
میماند که طعمه تواند برد و هضم تواند کرد الغرض انواع راندن او بسیار است
که هوسناکان و استادان هریک بنوعی میرانند آنچه باین فقیر تجربه شده
این چند نوع بود که نوشته شد و بی ضرر است چنانچه ازین داروها بسیار
شاهین صاف کرده اند که هیچ ضرری نرسیده و خوب کار میکند و چند نوع
دیگر که بعضی استادان هند قرار داده اند و بکار برده اند چون فقیر را
بآن داروها کار افتاد بنابران لایق ندید که درین درج کند در بیان انواع
پرهره و پر استخوان و باصطلاح میرشکاران چنین است و بزبان ترکی اغوغ
و قیاغو نیز میگویند سبب صحت و تندرستی جانور از پرهره است و سبب
بیماری و دلگیری و ضعف و تشویش نیز از پرهره است باب یازدهم در بیان
بعضی علتها اینکه از سبب پرهره پیدا میشود و آن اینست که چون هوسناک
شاهین را طعمه میدهد و بقیه طعمه پیش در ته شاهین مانده است از هوسناکی تحقیق

ناکرده

ناکرده باز او را طعمهٔ دیگر میدهد و دران طعمه که پیش داده پرهره داده بود
آن پرهره را نه بر تافته پرهره یکجا شده و هنوز نه بر تافته طعمهٔ دیگر داده از این
سبب علة گل میشود هرگاه پرهره ده روزه بیشتر یا کمتر درون جانور جمع
گردد رفته رفته سینه خشک و لاغر میشود و بهلاکت میرسد دیگر آنکه در بعضی اوقات
سیر میکنند و پر میدهند و استخوان نمیدهد و یا استخوان میدهد پر نمیدهد علی الصباح
جانور در وقت پرهره بر تافتن اگر پر داده استخوان نیز نداده همان پر خالص را
چون استخوان نیز نرم پریشان می بر تابد و پاره از ان پر در ته جانور باقی میماند
و اگر استخوان داده و پر نداده بغیر استخوان در پرهره بر تافتن پاره استخوان او
ریزه در ته جانور میماند و آن بقیه پرها و استخوانها در ته شاهین مانند گل در روده
می چسپد همچون سنگ سخت میگردد هرگاه تا چند این چنین در بارهٔ او واقع شود
روز بروز علتی پیدا میکند که سبب هلاکت او میشود و اگر طعمه از گوشت چهار
پای بزرگ داده باشد که پی و استخوان دارد روز بروز زرداب حاصل میشود در این طور
پرهره پشم یا فتیلهٔ پنبه بدهد زرداب را علی الصباح می بر تابد و اگر از ینها هیچ کدام

ندهد زرداب در ته شاهین میماند روز بروز آن زرداب غلظ میکرد و داین تشویش

زرداب ازان داروها که بالا در باب راندن شاهین مذکور شده رفع میشود

اما علتی که از مابقیه پرهره حاصل گشته رفع او بغایت مشکل است آنچه بفقیر معائنه

شده علاجش اینست که نماز دیگر روغن گاو برابر یک بند انگشت در گلوی او اندازد

وجهش آنکه این روغن رفته در جائیکه پرهره سخت شده و گره بسته میرسد نرم میکند

بعد از یکدو پنخال کردن برابر یک گنجشک طعمه دل بدهد بعده علی الصباح

پیش از دارو دادن همچنان برابر پنج شش نخود روغن در گلوی او اندازد

بعد از یک پنخال کردن هلیله دارو دهند و آن اینست که برابر یکنخود نوشادر

و یک نخود دنشتر دو نخود قنبیله و نبات مصری برابر بادام اینهمه را علیحده میده

و یکجا کرده باندک آب هلیله بندد و جانور را جوع کرده پیش از دارو دادن و بعد ازدارو

دادن چند قطره آب در گلوی او اندازد و اگر پرهره از روده جدا شود همراه پنخال

برآید بسیار خوب والا نه که در پایان آمده مضبوط شود فتیله برابر انگشت خورد بروغن

چرب کرده از پایان و ستند ان شاء الله خواهد انداخت و خلاص خواهد شد درین اثنا اگر شاهین

ضعف کند

ضعف کند باید لیمو یا آب لیمو که حاضر داشته باشد همان ساعت دو سه قطره در گلوی او

چکاند که چشم او روشن خواهد شد و از ضعف و کلفت تمام خواهد برآمد بعد از آنکه

چند پنخال بکند درون او صاف گردد تقاره آب پیش او بگذارند که بطور خود بخورد

و اگر از آب رمیده و بد برده باشد اندک در دهن گرفته بنایچه در گلوی او بریزند

که دو سه پنخال دیگر نیز خواهد کرد بعد از دو سه ساعت دیگر که بحال آید از آن

کلفت تمام برآید از طعمه دل یکدو برگ تنک بریده بعد از آنکه در طلب آید بدهند

و هرگاه آن طعمه را خوب برد و پنخال کند باز در طلب آید برابر یک گنجشک طعمه دلخواه

دل خواه گنجشک طعمه بدهد اگر طعمه گنجشک باشد پر و استخوان ندهد خاصه کرده بدهد

بعده چیزی ندهد تا آخر نماز پیشین که جانور خوب در طلب آید مقدار یکنیم گنجشک

خاصه کرده بآب ترکرده بدهد وصباح نیز همچنان دارو کند که زینهار طعمه را

بیشتر ندهد تا پنج شش روز ملاحظه تمام نماید هم درین تشویش شاهین گر از پرهره علاج

گرسته خلاص شود علاج دیگر آنکه چون شاهین لاغر و کم قوت باید که شکر تری سفید را

یکروز درمیان تویا دو روز درمیان همراه طعمه مالیده بدهند وجه آن سه گره روده

صاف میدارد و ازان پرهره تمام براید که شاهین ازان کلفت خلاص شود علاج
دیگر آنست که برابر چهار یا پنج نخود نبات مصری را میده کرده علی الصباح باندک
غلوله بسته درکلوی او اندازد که یکدو پنجال خواهد آورد و دو روز یا سه روز
درمیان نبات را این چنین میداده باشد ازین عمل در ده پانزده روز پرهره
پیچا شده و تراوش یافته تمام خواهد براند و درین میان در طعمه دادنها باید که
طعمه سبک و خوب بدهد در رنگ کبوتر بچه و یا کنجشک بچه نیز همچنان و یا طعمه موش
خانگی ریزه تا این چنین طعمه بهم میرسد طعمه دیگر ندهد و اگر ازین جنس طعمها
بهم نرسد طعمه بودنه یا کنجشک هرچه تواند بهم رسانیده بدهد که جانور پنجال خواهد آورد
و بعد از دارو دادن وا رکلفت پرهره خلاص شدن درین باب از استادان
اوزبکیه شنیده شد که شاهین را جوغ کرده ته او را چاک میازند و از انجائیکه
پرهره گره بسته روده او را نیز چاک کرده استخوان ریزها و پر ریزها تمام
میبرارند و از روی خطائی چاک روده را با بریشم میدوزند و پرده ته شاهین را
و پوست را نیز میدوزند و اندک اندک طعمه داری بکنند و شاهین زنده میگیرد

نوع دیگر نیز میگویند که استادان اوزبکیه درباب همین تشویش چنگلی از آهن
در رنگ سوزن میسازند و جانور را جوغ کرده نایچه را در گلوی او میفرستند
تا جائیکه آن پرهره گره بسته نایچه رفته آنجا میرسد بعده چنگک را
از درون نایچه میفرستند تا پرهره گره بسته را با آن میبرارند اینمعنی اگرچه
صحتی داشته باشد و واقع خواهد بود اما این کس خود نکرده بنا برین مشکل مینماید

باب دوازدهم در بیان آنکه بعضی شاهین چنان میکنند که شب چون تمام
میر شکار غافل میگردد در جائیکه نشانده ست بند و جغادل خود را کم باشد
کنده میخورد و یا از جنس کرباس یا پارچه و یا پنبه را کنده میخورد اگر خود
که آب درون او ترشود کم اشتری می پراند و اگر بسیار خورده باشد
با آب طعمه شاهین آنقدر وافکند که اگر ترشود همچنان خشک مانده
در وقت پرهره پرتافتن هرچند سعی نماید که پرهره را پرتابد چون
بسیار ست و خشک بنا بران نمیتواند پرتافت علاج او آنکه استادان
اوزبکیه فرموده اند که از آهن چنگلی مثل سوزن باید کرد و نایچه همچنان باید

همان چنگال باید کشیده گرفت علاج دیگر آنست که برابر یکسر انگشت روغن گاو
در گلوی او اندازد آن لته ها را که خورده است نرم میکند و روده او را هم چرب میسازد
و بعد از روغن اندک تخم آوری نیکوب کرده و باندک پلپل دراز یا دو برابر
دو نخود انگوزه از اینها هر کدام باشد یکی را نیز در گلوی او اندازد وجه
آنست که بمجرد رسیدن اینها و از بوی اینها همان ساعت دل شاهین بر هم میزند
و میل بر تافتن و بیرون آوردن آن لته ها خواهد شد امید بسیار است که تمام
بیرون خواهد بر آمد **باب سیزدهم** دیگر در علاج پرهیزهای که دو روز
یا سه روزه در روده او مانده باشد علاج او آنکه اگر دو روزه باشد باید که صباح
کمتر بدهد و نماز پیشین بند طعمه اندک بدهد که در نماز شام بالای جانور
طعمه نماند و در پاس آخر شب در وادی پرهیزه بر تافتن خواهد شد اگر بطور
خود بر تابد فبها و الا نه یکدانه یا نیم مرچ در دهن انداخته بخواید که ریزه شود در دهن
شاهین اندازد که البته پرهیزه سه روزه یا چهار روزه باشد ظاهر است کوفتش
یا ضعفی پیش آمده است بواسطه دلگیری پرهیزه را نگهداشته باید تا برابر

یکبادام خورد و یک نخود نمک سفید علی الصباح در گلوی او اندازند و برابر یک نخود
کلان تخم آوری را میده کرده باندک غلولی بسته نیز در گلوی او اندازد و
که انشاء الله پرهیزه خواهد آورد و اگر شاهین را ضعفی یا کوفتی یا زور رسیده
باشد یا از غفلت و بی پروائی طعمه بالای هم داده باشد بواسطه این بحثش
یا ده روز پرهیزه مانده باشد علاجش آنست که علی الصباح پیش از دادن دوا ان
یکسر انگشت مسکه گاو یا روغن در گلوی او بفرستند که یک نخال خوب بکند بعده
برابر یکبادام نبات مصری و نخودی نمک سنگ و یک نخود قنبیله و یک نخود مشبر
و یک نخود مومیائی همه را جدا میده کرده یکجا کند و بچند قطره آب مثل غلوله
بند و در گلوی او اندازد که پرهیزه خواهد بر آورد **باب چهاردهم** در بیان
اشتها و در تاب آمدن شاهین که بعضی علمها کال اشتها پیدا میکند و در تاب میشود
باید که مومیا یکحصه و مشبر یکحصه و قنبیله یکحصه سرهوتی نیم حصه همه را جدا میده کرده
یکجا کند و اندک آب بچند قطره آب لیمو خوردی بود که از اقبل کرده استاده بودم
تبرک همان آب توجه کرده آمد برابر یک گز انداز زمین بجری آمده دست کرده

وتبرک چپ داده خود را باب زد جمعیکه بودیم همه فریاد و غوغا کردیم چون آب
کم بود جماعه سواره استاده بودند تبرک آب را گذشته بر روی زمین یکتیر راه
گریزان شده میرفت بجری یکدوبار دست انداخت وتبرک چپ داده بجری بدست
نیامد تبرک دید که زمین هموار است و خلاصی ندارد باز بهمین آب برگشت و هنوز بآب
نرسیده بود که بجری آمده گرفت و فقیر فیروز آمده تبرک را کشت و بجری را پیش شکار
برده شد باز تاخته پیش آنجماعه آمد ساعتی گذشت بعد از آن آمدند پرسیده شد
که آن بجری دوم چکار کرد گفتند در عقب بزکها در چرخت دیده شد
که برابر دو تیر انداز با سمان خود را نزدیک بزکها رسانده تلاش کرده میرود
اتفاقاً بزکی از خیل خود جدا شده سر نشیب شده بجائیکه استاده بودیم از آنجا
یک تیر انداز پیشتر زمین بلند بود بزک خود را آنجا کشیده آمد چون یکتیر
پرتاب از زمین مانده که بجری آمده در بازوی او لگد زد که گوشت بزک
شکست آمده در خوابیده افتاد و بجری دو سه باز آمده بالای او گشت و فرود
نیامد احمد خان نام افغانی بود فرود آمده او را گرفت هرچند بزک را نمود بازوی بزک را

گرفته طلبید توجه نکرده خود را بالا کشیده میرفت بخاطر رسید که بجری
بندرت شاید که بی پروائی میکند بعد از زمانی آواز بزکها را شنیده بدور در آمده
تا بجائی رسید که بجری مانند گنجشک مینمود القصه خود را بالای بزکها رسانده
یکی او را از خیل جدا کرده سر نشیب ساخت از جائیکه استاده بودیم پیشتر چند درخت
تنبول بود در آنجا بزک خود را انداخت و سینه بزک در شاخ درخت رسیده پاره شد
بزمین افتاد که بدست گرفتند و بجری باز بالا متوجه شد و خود را به بزکها
رسانید چنانکه بزکها دیده نمیشد و بجری نیز گاهی مینمود و گاهی نمینمود که
از همانجا یک بزک را سر نشیب ساخت آورد در یک خوشید انداخت تا آنجا رسیدند
باز بجری بیالا توجه کرده روان شد چپ و راست چرخ زده بدور در آمده چالاکی
پیشتر کرده بالا میرفت تا آنکه از چشم غایب شد فقیر آن بزک را در خوشید افتاده بود
پرانده شاهین گیرانده جماعتی از یاران سواره هر جا پریشان شده بجستن بجری
رفت و دو سه سوار بقصبه بهاکلپور که نزدیک آب گنگ است رفته بجری را بر سر یک بلندی
یافتند همانجا کولابکی خوردی بود که آب چرکین داشت و سینه و دم او تر شده چون آنجا

رسیده شد مردم آنجا لسیا بودند هرچند پرسیده شد هیچکس خبری نگفت
والله اعلم قیاس کرده شد که بزک چهارم را آورده در همان آب انداخته
ازو کشیده گرفته اند بقرینه اینکه پرهای بحری تر شده و تلاش کرده در کنار
آب گنگ بحری را یافتم الغرض که این فقیر اگر این را بچشم خود نمیدید باور نمیکرد

باب پانزدهم در بیان طعمه داری در وقت چشم کشادن بحری از دو حال
بیرون نیست اگر بحری خام است و راه آمده است لاغر شده است طعمه داری او آنست
که پرورش باید کرد و از طعمه های خوب مانند کبوتر بچه و فاخته و طوطی و یا مرغابی خوردنی
بی آب باید داد و اگر بحری فربه بدست آید مالیده باید داد و طعمه گوشت
گنجشک ریزه و یا گاو باید داد تا آنکه از فربهی گوشت گاو بحری نرم شود و اشتها
پیدا کند بعد از آن بد البای اندازد و نوع دوم آنکه دلبای انداختن بحری مرغ دادن
و گرم کردن باولی دادن بحری نوع سوم در محل پله رسیدن البلبون صحرائی
انداختن بحری نوع چهارم در وقتیکه گیرا شده باشد جلو او حب [illegible]
بدست هوسناک بوده باشد نوع پنجم آنکه در وقت هوای گرم نزدیک گرمی

و برشکال نوع ششم آنکه در محلی که پاره پرهای کهنه خود را انداخته و پرهای نو
می برآمده باشد نوع هفتم آنکه بحری از گریز برآمده باشد و بدست بر داشته باشند
تا بد البای انداختن نوع هشتم طعمه داری در محلی که بحری را هوسناک کرده
باشد و طعمه داری اول آنست که اگر گوشت بحری بلند باشد طعمه او را
از جنس جانوران پردار یا گوشت گاو یا دل گاو را تا یکساعت در آب تر کرده
باید داد و بعد از سه چهار روز گوشت بحری بحال آید و اشتها خوب پیدا
میکند طعمه داری دوم در زمان گرم کردن بحری باید که بر سر دالبای
مرغ بکشد و طعمه ها را با آب تر کرده درون مرغ انداخته گرم کرده سیر کنند و پاره
از گوشت مرغ پیش سیر کردن و بعد از آبداره دادن تیر بدهد و اگر هم مرغ
بدهد نیز یکساعت گوشت را با آب تر کرده باولی را گشته آبداره را درون باولی انداخته
پاره از گوشت باولی و پاره از گوشت آبداره داده سیر کند طعمه داری سوم آنکه چون
بپله برسد و مرغ گرم شود و جلو او نیز خاطرخواه شود در آن زمان طعمه دار را تاکید باید کرد
که آبداره را دو سه ساعت در آب نگاه داشته آبداره کرده درون مرغ انداخته گرم کرده

کمتر از روزهای دیگر بدهد و اگر با البون صحرائی اندازد قتاق کرده بپراند
طمعه داری چهارم آنست که چون حب المدعا بدست می آید و بچه
البون سیر میگردد و درین هنگام طمعه داری چنان باید کرد که اگر گوشت همان
البون که گرفته است بهمان سیر کند اگر گوشت بحری بلند باشد نصف گوشت
همان البون بدهد و نصف گوشت آبداره را درون البون انداخته بدهد اگر بحری
گوشت قطاق آبداره داده نهایت شده باشد همان گوشت البون که گرفته است
بهمان سیر کند تا فربه شدن هرچند که بگیرد بهمان سیر باید کرد طمعه داری پنجم
آنکه چون هوا گرم شود بحری از پرش بماند دران هوا تا باران باریدن بشکار زد
باید که گوشت گاو بر دست آب اندک مالیده باید داد و اگر بسیار فربه باشد از دل
گاو باید طمعه داد اما هر روز دل گاو ندهد بعد از سه روز دل بدهد یا گوشت فاخته
و یا کبوتر صحرائی یا دراج سیاه که این همه سرد دست از گوشت آنها باید که اندک
آب تر کرده طمعه بدهد اما کم ندهد چهارم حصه را دور کرده سه حصه را بدهد که بحری
فربه گردد و اگر فربه باشد طمعه را آب بیشتر تر کرده بدهد و کم بدهد طمعه داری ششم

آنست که روز

آنست که بروزهای شکار در وقت پرش بحری باید که طمعه های خوشگوار بدهد مثل طمعه طوطی
یا کبوتر بچه و دراج سیاه و مرغ و فاخته و یا گنجشک ریزه بی آب همان زمان کشته
گرم سیر باید کرد تا فربه گردد و پرته شود تا رجوع برابر انداختن کند طمعه داری
هفتم آنست که پاره پر تافته و پاره را دران گل می اندازند و دران محل طعمهای
زنده خوب گرم باید داد و اگر وقت مسکه گاو در آب شسته که دوغ او نماند
بطعمه مالیده برابر بکیر انگشت باید داد و اگر شاه مسکه را میل کند بیشتر باید داد
و هر روز ندهد هر روز ندهد دو سه روز درمیان گذاشته بدهد تا ده یا دوازده روز
که پرهای او روشن و بقوت و پرته می براید طمعه را همراه آب مالیده بدهد طمعه داری
هشتم بعد از برداشتن از کریز آنست که چون از کریز پاکیزه و فربه برآید او را از آب
و تا پنج شش و زیاده روز طعمهای خوب بدهد و صبح و شام درستگی کند و طمعه را چند روز
آب شسته بدهد بعده آبداره کرده بدهد تا محلی که بتله رسد طمعه داری نهم از زمان راندن آنکه
چون بحری ها هوسناک رانده است باید که از گنجشک ریزه آب تر کرده بدهد اول یک گنجشک
بعد از راندن بدهد آنگاه سیر دو بنگال کند بعد از دو سه ساعت دو گنجشک بدهد بهمان طمعه شش

عصا دو سه گنجشک بدهد درین سه روز او را لطعمه بعد از سه روز بهمان طعمه داری
میکرده باشد و راندن بحری هرچند محل ست اول اگر فربه باشد و بسیار بقوت باشد
سبک پراند بعد از آن بردارد و راندن دیگر در آن حالت که اگر لاغر باشد و در وی کرم
داشته باشد بسبب آن کرمها لاغر شده باشد و هر طعمه که میدهد کرمها میخورد و خلط و علت میکرد
در آن حال باید راندن که کرمها بیفتد و خلط دیگر نیز بیفتد تا او خلاص شود و برود بحال
آید و فربه گردد و طعمه ایشان نان تیز آن نوع است طعمها خون آلوده و کرم باید داد تا چند روز
که فربه گردد طعمه داری و هم آنست که در آن ماهیکه بچه میرسد هوسناک میخواند که با لبلبون
اندازد و در آن محل صاف کند و راندن دیگر آنست که چون بحری یکماه و دو ماه گوشت الدرن
سیر شود فربه گردد نوع دیگر اگر روز بروز لاغر میگردد هرگاه در آن وقت پر ننید بزود فتیله
وطع ... نمک تمام میرند و می فتند و آنچه خلط دیگر بوده باشد همه را تا با مصری و نمک از رود
جدا ساخته میراند و راندن بحری آب سیاه و هر هوسناک یکنوع میراند اما این راندن
بسیار خوبست که اصلا تشویشی نمیرسد و درون او پاک میشود و چشمها از کوفت میرهاند و
صفا میشود و خوشحال میگردد و در اندک روز بحال آمده فربه میشود و هر نوع که هوسناک

فربه دارد فربه میشود و اگر از گوشت فرود آید نیز آسان بگوشت می آید و اگر در درون
پرخلط و استخوان ریزه یا از طعمهای چرکین دو سه روزه که از ضرورت داده باشد
علت شده جمع گشته باشد آنرا هم این نوع براند اما بعد از راندن روغن گاوی
طیار داشته باشد از روده او خلط جدا شود و از راه چنگال برآید و گاهی می باشد
که قبض میشود در آن حال یکبادام روغن در گلوی او اندازد و از پایان نیز فتیله روغن
آلوده کرده فرستند که زود خلاص میشود نوع دیگر راندن آنکه بیک چمچه آب برابر نخود
نمک آب ساخته به نیچه در گلوی او اندازد که چون خلط و پر ریزه و استخوان ریزه را از روده
جدا کرده میراند بعد از ساعتی اگر چنگال نمیاندازد و قبض روی دهد همان نوع از پایان
فتیله فرستند انشاالله زود خلاص میشود **باب شانزدهم** در بیان دستکشی کردن
بحری چون هوسناک را بحری نو بدست آید باید که سه چهار شب از دست نگذارد
که چهار پهر شب بدست داشته باشد که در شب بیداری نرم گردد و روز هم از دست نگذارد
اگر فربه باشد دستکشی و روز و شب بیداری هرچند بیشتر کند فایده دارد و بعد از ده
دوازده روزه اگر از بیخوابی بسیار زبون و طعمه را خوب نبرد یکان پاس شب خواب کند و بر بندد

که خواب کند و اگر از گوشت فرود آمده باشد بهر شب بنشاند و دو پهر دارد و روزها
از دست نگذارد تا زمانیکه بپله میرسد و بیاولی سر گرم میشود بلکه تا پخش ابیون
سیر شدن قاعده دستکشی را از دست ندهد و هوسناک را چند چیز میباید
اول دستکشی و شب بیداری و طعمه داری بر قاعده که نه لب‌آب اندازه باید و نه هوسته
گوشت جانور پردار پی آب نه گوشت سرخ بی آب چنانچه طعمه داری را در باب کشاده کردن
گفته شد در انجا مطالعه نمایند و جلو بحری نیز خاطر خواه باشد در بیان بدن را بحری
آنست که بحری چشم کشاده باشد و پخش روز گذشته باشد و زمانیکه بدبالی
می اندازد و آن زمان براند و یکوقت راندن آنست که چون بنصف پله رسد براند الغرض
ازین وقتها هر کدام هوسناک لایق دانسته به بحری خود آن محل را دانسته بد فعلی خوش
فعلی و فربهی لاغری او را ملاحظه نموده براند بهر نوع که مزاج او را معلوم کند در اشتهای
گرمی و خشکی آن محل را دانسته قضا کند دیگر بحری بغایت جانور زمست نزدیک
بفعل کلان چشم چنانچه بحری خوش فعل برآید درون او سعلت باشد و پنجال آب
میکرده باشد و شتها خوب داشته باشد تا بپله و بادلی رسیدن هیچ احتیاج ضیافت

که براند

که براند مگر وقت پراندن و راندن بحری اگر فربه باشد و قوت داشته باشد
و یا خلطی در درون داشته باشد مقدار یکبادام کلان نبات مصری و یک نخود
نمک و یک نخود مبصر و یک نخود مومیا و یک نخود قنبیله جدا جدا ساییده کرده یکجا آب غلوله
بندد اما نبات و نمک را بسیار ساییده کنند غلوله را دو حصه کرده دو بار در گلوی او
اندازد و اگر چیدانی بد فعل و حرام زادگی نداشته باشد و درون او صاف باشد
دارو را کمتر بدهد و اگر در درون او کرمهای دراز و جوکی بوده باشد دارو را
همان مقدار که گفته شد بدهد اما قنبیله را بیشتر بدهد برابر دو نخود اگر محض آزار
کرمها جوکی میرانده باشد تنها قنبیله برابر یک نخود بدهد که کرمها همه می افتد
و اگر نیفشد تیز خواهد مرد و دانستن کرم و جوکی که درون جانور است آنکه گاه گاه
دهن خود را وامیکند چون کرمها در شکم او گرسنه میمانند و در ته بحری طعمه نباشد
نزدیک بگلوی او می آیند و تشویش میدهند علامت دهن واکردن بحری آنست
که در ته بحری پر آلایش میباشد که اگر در ته هوسناک دست کند مانند چله برنج ها باشد
و پنجالهای بد و سیاه میکند و چشمهای او دایم پوشیده و دلگیر میباشد هرگاه که طعمه

میدهند نصف او را اگر بهاء میخورند و بجری روز بروز لاغر و ضعیف میگردد و معلوم
آنرا در بالا گفته شد والله اعلم **باب هفدهم** در بیان طلپیدن بجری باید
که طناب او بسیار سطبر نباشد و کوتاه هم نباشد باریک باشد اما چندان
که بگسلد و در طناب باریک فایده آنکه بجری سبک خواهد آمد و اگر دراز باشد
هم خوبست که اگر دلبای گذشته رواج شود باین طناب دراز هیچ جا نمیتواند
رفت اگر سطبر باشد خوب نیست بواسطه آنکه در دو سه روز دمه خواهد کشید و بحال
خواهد شد و بجری را بجای طلبد کنجشک ریزه و شهرک یا کبوتر یا فاخته یا طوطی
و مرغابی از اینها نزدیک نباشند و در نظر او نه درآیند و میرشکار را لازم است
که سه چهار دلبای داشته باشد و سه چهار کبوتر زنده نیز داشته باشد که هر جا دست
راست و چپ پیش و پس دلبای گرفته ایستاده باشند و کبوتر را طناب بسته چشمهای
او را دوخته طیار داشته باشند اگر احیانا چشم بجری بجانور صحرائی افتد دلبای را
دیگر رو دادند دلبای که روبروی بجری باشد فی الحال طلبد و اگر بدلبای نیاید کبوتر را
پرانند البته خواهد آمد غرض که بجری را باین احتیاط طلبند که جانور خاطر نشان است

هرچه در نظر او می افتد بهمان میل میکند و در همان بجری یک اشتها پیدا میشود و بهمان کی (؟)
باید که از آن اشتها غافل نشود و در همان اشتها طلب بجری باید که اگر دلبای
انداخته باشد مرغهای کلان بر سر دلبای گیر اند و تلاش کنانیده سیر کند و روز
بروز پله پله پیشتر طلپیده و همان بخشش روز که از جانورها یکه باولی خواهد داد (؟)
مانند رواق یا بزک سیاه یا جرده عقار اگر بهم رسد بر سر دلبای کشته سیر کند
زنهار آن اشتها و آن طلب او را از دست ندهد و در همان بخشش روز بسیار در تاب
آمده بجوش خواهد آمد اگر طلبان باشد هر چند که پیله هم نرسیده باشد طنابهای
جدا جدا و دراز باولی بدهد که خواهد گرفت و تماشای پرش بجری در چهار جانور بسیار
واقع میشود که در آسمان گرفته می آرد و بزک سیاه که در روی آسمان در دور آمده رفته اند
پری میکند خیل بجری تیز پر میباید که زود برآمده فرود آرد و هر گاه بر سر بجری آید بجری را
گرفته دور میکند بسیار بجری باو رسیده نمیتوانند و همان نوع رفته رفته از چشم غایب میشود
و اکثر بزودی فرو و دمی زند که فرصت نمیدهند هر گاه بجری در برابر او یا در سر کوب او
خود را گرفت همان آن خود را بجانب زمین نشیب میکند و در آن نشیب شدن یک گز

انداز نزدیک بزمین فرود می آید اگر در زمین ایکه آب نباشد یا باغ و جنگل
خلاصی ندارد و بعضیها از زمین هم باز بحری گرفته باسمان میبرایند تا بحری
کم قوت شود اگر بحری تیز پر باشد باز در عقب او میبراید و فرود میآرد و دو کم
بحری کم گوشت بار دوم نمیتواند بالا شد بر میگردد و عقار کبود هم شیوه غریب
دارد و تماشای او از همه بهتر است از جمله شیوهای او یکی آنست که اگر آب را نیم کرده
یا یک کرده اند بحری را دیده بجانب همان آب گریزان میشود و درین میان
هرگاه بحری تیز پری کرده برسد و با دوست انداز و چپ میدهد و چپهای غیر
مکرر میدهد و اکثر وقت که باو بحری تند پری کرده میرسد برگشته بنول خود میزند
و بسیار بحری را این نوع جراحت کرده بلکه کشته است و در همان نیزه زدن بعضی
بحریها از سر نمیدرانید و خود را نگاه میدارند و بعضی از نادانی باو میدرایند
و زخم میخورد تا نیم کرده یا یک کرده بسیار باز خود را به بحری میرساند و اکثر وقت غافل
در روی زمین چپ میدهد و اکثر وقت بهمان نوع نیزه میرساند و هرگاه بحری قوت باید
کرده میگردد و الله اعلم و باید دانست که بکدام ازین جانوران جفت میشود و بهر کدام خاصیت

و چه روش پیدا شد پس از انجمله آنست که الغزیز فرموده که خوش آن نیک بخت دیده ور
که بدست او بازی افتد که کف او بر بالیده و ناخنها دراز و پایها کوتاه و دم او دراز باشد
و بازبرین اوصاف را جانوران عکه دم مینامند و گفته اند که این نوع جانور در غایت
خوبی میباشد و پریدن گرفتن و خوردن طعمه بمرتبه ایست که عقل حیران میشود و گفته اند
و گفته اند بازیکه گردن او دراز و سر او کلان باشد بی نظیر است و باید دانست که باز بهمان
جفت میشده باشد بسیار که بجانوران دیگر جفت میشود چنانچه معلوم خواهد شد و دیگر زاغ او
بیار است اول تویغون است و پریدن این نوع باز خوب و زیباست اما گفته اند که در پریدن
و راندن البعون نفس او کوتاهی میکند و این تجربه معلوم شده نوع دیگر قیرت است و گفته اند
تویغون در یکمقام آشیان کرده بیضه بنهد و بتقدیر الهی از یک بیضه تویغون حاصل میشود و از دوش نعل
و از یکی قیر و گفته اند که در پریدن و گرفتن هر دو نوع بی نقصان نشسته و از حد بیرون زیرک ظاهر گردد
میباشد و دیگر گفته اند که اگر میرشکار این دو نوع باز را رسانند در برابر وی وفا و محبت
و از انست که استادان گفته اند که در وقت پراندن و انداختن باز قیر دست را خشن نشسته دارند
و گفته اند که پدر و مادر باز تویغون هر دو باز سفید باشند نوع دیگر باصطلاح خود جانور درآن همولی

یما مند و بعضی دیگران تیز میگویند و گفته اند که مادر و پدر این نوع باز را فولاد میرکن
میگویند که بدزدی و عیاری شکار میکند و عدیگر را کل با دام میگویند و گفته اند که این نوع
باز را همت و حوصله کمتر است از ان سبب که بسیار بجانوران خورد میل میکند و نشان او
آنکه پرهای ته بال او زرد و رنگ نول او خورد و ناخنهای او لک کوتاه میباشد و دیگر گفته
که پدر این نوع باز موش گیر و درد میباشد و گفته اند که این نوع باز دید حت گریزندگی میباشد
و در شکار بهادر و دلاور نمیباشد و دیگر مبالغه کرده اند که البون را در آسمان خطا کند ن
زمان و زمین بگیرد و گفته اند که البون بهیچوجه از و خلاص نشود و دیگر گفته اند که اگر این نوع
باز را با البون اندازد بی آنکه او را شناسد ملاحظه او کند خود را باو میرساند و میگیرد
اما گفته اند که این نوع پرخور و کینه دار میباشد اگر میرشکار باو جفا و ایذا رساند در دل
نگهدارد و در هوای گرم نیندازد باید که بعد از نشستن هوا را اعتدال کرده بیندازد چرا
که لطافت شکار و پرش جانور در بیگاه معلوم میشود و گفته اند که پدر این نوع باز را فولاد میرکن
یما مند از ان سبب گفته اند که این نوع باز را ادراک و تمیز تمام میباشد و گفته اند که گوشت اسب
و آهو بمزاج جانور مناسب باشد و دیگر گفته اند که اگر گوشت گوسفند دهند از گوشت

ران پی آنکه توبوغه او را جدا سازند و باو بدهند و دیگر گفته اند که میرشکار تا تواند بجهه
بدهد که از گوشت فربه نباشد و اگر بدهد روغن او را دور کرده بدهد و دیگر گفته اند
که در دادن گوشت بز و گاو ملاحظه بسیار کند خصوصاً از گوشت بز و اگر گوشت دیگر باشد
موجود نشود گوشت بز تا دو یوم ندهد زیرا که سفیدی چشم جانور بسبب گوشت بز
و این ملاحظه در ولایت خراسان است و در ولایت هندوستان ضرر ندارد بلکه بساز
وارت و دانش بکار برد و دیگر باید که میرشکار در جایی باشد که البون بسیار باشد
او را ملاقی نشود و نیز جانور در چنین جایی استاد گردد و دیگر میرشکار باید که جانور را آزرده
و متوحش نسازد و بغضب سوی او ننگرد و بعد از رمیدن و بیگانه شدن و بکار دراوردن او
اشکال دارد و دیگر باید که بعد از انداختن البون اگر خطا کند با احتیاط تمام از پیش او
بیاید و تیز ننگرد بلکه بنازکی او را بدست آرد و دیگر در دادن پر و استخوان سعی باید چرا که
ضعف جانور پر و استخوان است و دیگر گوشت مرغ بجانور خوب و مرغوب است در بیان دمه اگر
دمه پیدا شود جانور نفس را از درون به بیرون می آورده باشد آن علامت عارضه است
علاج او آنکه زهره ماش پا در جای لهاشه بکام و بناخنهای جانور بمالند اگر تواند بدماغ او

بمالند باین طریق که کام او را باحتیاط تمام بناخن خراشیده مجروح سازند بعده
درانجا بمالند نافع افتد و اگر ورمی در پای جانور پیدا شود آن نیز علامت آفتست
علاج او آنست که تنباک و یکدانگ بتاب آتش سرخ شده باشد مقدار سرکه کهنه
بگیرند و او را خمیر سازند بتکرار در پای او ببندند نافع افتد باین علاج اگر کم روز بروز
زیاده شود و آن ورم محکم بوده باشد علاج او آنکه باحتیاط تمام باستخوان سرخه
ورم را پاره سازند تا آن ماده محکم شده بیرون شود و دیگر آنکه جانوریکه گوشت
نخورد و بد لبای ساخته برگرداند آن نیز علامت مرض است علاج او آنست که گوشت
موش بدهند نافع باشد و اگر همراه پرچهره بجانور موی داده باشد یا خود جانور
موی خورده باشد و بمیل دادن نمیتواند بر آوردن علاج او آنکه از آرد ارزن مقدار
خمیر ترش انداز دو بگوشت همراه بدهد خلاص یابد و اگر جانور گوشت نخورد
یا بخورد و بر تابد علاج او آنست که شیر خر بدهد و بعد از خوردن شیر خر اشتها پیدا شود
و طالب طعمه شود و طریقه شیر خر چنانست که پرچه سناج که بوضع سر انگشت چرمی بدوزند
و شیر را دران گرفته بر سر دست محکم کرده بدهن او فرو ریزند از آتش پیش آن آید

واگرسینه

و اگر سینه خشک شده باشد گوشت کلنگ یا موسیچه بدهند نافع باشد و اگر خواهند که زرین
جانور را بگیرند پرچهره باید داد و پرچهره را پرهای نرم و خورد البون که بر سر کتف اوست
اگر از درون جانور صدای می آمده باشد آنکه را درون و نبه گرفته با آتش دارد بمقدار آ
که گرم شود بگوشت آلوده کرده بدهند نافع باشد و اگر جانور بر درخت نشستن را عادت کند
از حد بیرون عیب است باید که آن وقت او را طعمه میداده باشد روز بروز با آن وقت بدید
آنرا هیچ ندهد چرا که آنرا بجانور بد فعل کار افتاده باشد ایشان گفته اند که جانوریکه بر درخت
و بچشم خود را امید اند و بعضی میرشکار رسیده آن عادت را ترک کند و دیگر
میرشکار باید که جانور را فرپ داده عاشق خود کرداند چرا که عاشق معشوق خود را گذاشته
بجائی نرود و اگر برود عاشق نباشد دیگر باید که در کشاد کردن ملاحظه نماید و شتاب
نکند خاصه در چشم کشادن دیگر باید که اول مرتبه چشم او را پیش شمع بکشاید
و در زمان کشادن چشم مردم و چیزی را که جانور از و رم کند نباشد اگر در آن باب رم
دیگر بزودی بکار نیاید زیرا که این تجربه معلوم شده است و بعد از چشم کشادن بازش
زود چشم پوشند تا آنکه بجهت آشنا کردن چشم او را در وقت گرسنگی و در آن ملاحظ

بسیار کند که بدفعلی او درانوقت پیدا کرده پس تحمل شرط است این نیز بتجربه معلوم شده است
و دیگر آنکه باز سیاه پشت بدفعل افتاده باشد خواهد که باصلاح آورد اول آن
او را از گوشت فرود آورده آن مقدار لاغر کند که اگر البون اندازد از جهته
لاغری آن بدفعلی که داشته باشد بخود باز آید بعده بگوشتی که مناسب داند
بدهد درانوقت هنر و جرئت او را معلوم خواهد کرد و اگر میرشکار خواهد که اوقات
خود را ضایع نکند باید که در میان خواب او را گرفته بیدار دارد خاصه وقت
صبح البته بیدار دارد و دیگر در زمانی که جانور را از طاب بخواند علاج
تمام نخواند که اگر در آن محل طاب را بشکند باسانی آن فعل از وی دور نشود و بهمان
طریق عادت کند و این تجربه نیز معلوم گشته است و درانوقت دو سه روز
از دم غوره گوسفند بقدر دو پیوند دست بدهد نافع افتد و اگر بنجال او ویران
شده باشد علاج او آنکه اطراف مقعد او را بروغن پاچه گوسفند چرب سازد
و اگر بآن ورم بر نگردد مقدار شیر خر بدستور مذکور بدهد نافعست بعده
در ظرف کلانی آب پر کرده در پس او بنهد تا بفراغ خاطر در آنجا در آید انهم نیز نافعست

و اگر در هوای گرم در درون جانور سردی کار کرده باشد گوشت را بکبید
نافع باشد و دیگر آنکه در زمان تولک بستن در پیش جانور از جهته فراغت از غفلت
سبزه چمنی راست کند و سنگریزه هم در پیش او اندازد و این از سبب آنست که جانور
در کوهها و جایها که خود گشته چون پا در پیش او آید از تولک زود پاکیزه بر آید دیگر
در محلی که از تولک بر دارند باید که نیل در سر کتف او بمالند تا از چشم زخم ایمن باشد
دیگر باید که اول او را بر باز را انجیر گوش موش اندازد بملاحظه آنکه زمین نشستن عادت
شود و دیگر باید که چنان سعی کند که اول او را بگیرد و خطا نکند و در زمان انداختن
شتاب نکند و باحتیاط اندازد و دیگر معلوم باشد که آنچه در باب جانور گفته
شده است اگر میرشکار رعایت بکند و چیزی از فروگذاشت نکند از جانب جانور
عیب و قصوری نباشد زیرا که جانور هوشمند افتاده است و پاکیزه چیزها میرسد
زیرا که تجربه معلوم شده است **باب در بیان سفیده مرگ** بدانکه از شوخ بیدری
این علت است که در جانور از چیزهای گرم و خشک پیدا میشود و علامت او آنست
که چشم او روشن و حیران و کم تمیز و بگوشت فربه میل نکند و بنجال او در انداختن نتواند

نیک دانا باید که تا این بیماری را دریابد و علامت دیگر آنکه آب بسیار خورد و علاج او
گوشت ماهی و بزغاله و مرغ و چوچه میباید داد و دیگر گوشت ریشه باشد و در آب گشنیز
ترکند بدهد تا بخورد منفعت کند **باب نوزدهم** در بیان کاهش جانور کاهش
آن بود که گلوی جانور گرفته شود و غرغره کند و گوشت فرود آرد اما روز بروز
لاغر شود و آب بسیار خورد آن علامت کاهش بود و علاج او آنکه تخم حنظل و شکر
رومی از هر یک یکدرم بگیرد و بساید و بروغن شکل حب سازد و در گوشت کند و در آب
حل کند و آب در پیش جانور نهد تا بخورد و اگر نخورد نمک هندی در گوشت کند
بدهد تا بخورد و چون گوشت را با نمک بخورد تشنه شود و آن آب را بخورد و چون
آب را بخورد نفع کند **باب بیستم** در بیان علامت دمه علامت دمه آنست که
دم زند و پریدن نتواند و دلش طپان باشد و پیخال غلیظ اندازد و این علت از بلغم
پیدا میشود علاج او آنست که کبوتر سرخ بگیرد و سرکه را در گلویش ریزد
و یکشبانه روز سرنگون بیاویزد آنگاه از آن گوشت سیر کند نافع باشد و این علاج
اگر نیکو نشود این علاج مجربست **باب بیست یکم** در بیان خون شدن پیخال جانور با خون

آمیخته

آمیخته یا بعد از پیخال خون پیدا شود و این علامت از محل گوشت داشته باشد
یا از بسیار خوردن باید که گوشت سرد نه بدهد و اگر بواسیر بود باید که بروغن
دانه زرد آلو چرب کند و گل سرخ را نرم بساید در آنجا مالد نیکو شود **باب
بیست و دوم** در بیان تنگ شدن مقعد جانور بدانکه مقعد جانور تنگ شود
و در وقت پیخال انداختن جانور زحمت می‌بیند و این رنج بسیار از زرکی
میشود نشانه او آنکه پیخال باریک اندازد و دم را لرزاند و بسیار گم خرجن بود
باید که بروغن بادام یا کدو چرب سازد نیکو شود **باب بیست و سوم** در بیان
گلوله‌هایی که در شکم جانور باشد مقدار باقلا و کلانتر از آن و این علت از آن میشود
که جانور را بغایت سیر کنند و یا پا خطا کند و گوشت سخت کند و گلوله‌هایی
که بماند جانور هلاک شود علاج او آنکه گوشت چندان بدهد که بگوارد و اگر از این نیکو نشود
باید که بلیله زرد را بشکند و تخم او را بگیرد و نرم بساید و با روغن گاو معجون کند
و پاره عسل در آمیزد و در روده گوسفند کند و سر روده را در حوصله جانور کند
و آن نان در دست گیرد تا از آن بگوارد نیکو شود **باب بیست و چهارم** در بیان گرفتن غنی

جانور چون بینی او بگیرد ناخنش اغزل شود و این علت از گوشت ناپاک در مکین
پیدا میشود علاج او آنکه همیشه با روغنها دام چرب شود و از گوشت سخت و تبه نگهدارد
نیکو میشود **باب پت و پنجم** در بیان کرم ته بال جانور اگر ته بال جانور کرم پیدا شود
علامت او آنکه منقار خود در ته بال میخلاند و بالها زمیکند این علت ازان
پیدا میشود که از گرمه تیز فربه نیز میکرداند و گوشت نارسیده و یراق ناکرده
جانور را پراند علاج او آن بود که بسه که دلمه کاو بشوید نیکو شود **باب پت**
ششم دیگر علتی است که جانور دم چپ و راست میکند و دم باز باز میکند علاج
آن بود که تخم تنبک را در کرباس پاره کند بجوشاند و نیکو بپالاید و در روغن گاو را
دران آب اندازد تا ازان آب اندکی ماند انگاه گوشت را در آب زند بدهد تا بخورد
نیکو شود **باب پت و هفتم** در بواسیر بدانکه بواسیر آن بود که جانور همواره منقار دم میخوارد
و میل زاند علاج او آنکه یکروز گوشت لاغر بدهد و باز گوشت کبوتر فربه بدهد
و اگر به نشود که دم را سوی پشت انداخته دارد روغن دانه زرد آلو گرفته چرب کند
نیکو شود باید که استخوانهای ماهی و استخوان سگ و پوستها را دود کند و جانور را بدان دود دهد

نیکو شود

نیکو شود **باب پت و هشتم** در بیان آنکه کرم در شکم جانور پیدا شود و این علت از جهة
گوشت نمکین و گوشتی که در آفتاب ایستاده پیدا میشود علامت او آنکه منقار در سینه
و در شکم می آرد و دایم مینخارد چنانکه شپش طلبی علاج او آنکه تلخه گاو بگیرد و در شکم بود
جانور بمالد نیکو شود **باب پت و نهم** در آماس جانور این علت بیشتر از کرمی
و یا طپیدن سخت که در پایش گزند رسد و آماس کند علاج او آنکه جانور را
در زمین نشانند و میخ در زمین زنند و پوست پاره زیر پایش اندازد که چون بنخال اندر زند
پایش را آلوده نکند و اگر آلوده کند زود نیکو نشود و اگر این علت در تابستان
باشد شکر را با زعفران صلایه کند و در پای او بمالد نیکو شود و نوعی دیگر زرد چوبه
و حنا و وسمه از هر کدام یکدرم نیکو سائیده و آب ترب سفید و بیضه ماکیان
معجون کند در سه روز نیکو شود بفرمان خدای عز و جل **باب سی ام** در شکستن بال جانور
این علت از چند سبب باشد یا از تمر کلان یا کری یا از طپیدن سخت که ازین چیز البته گزند رسد
و جانور کلان گیر چون کلنگ یا تازه جانور گرم شده باشد باید که گوشت گاو و بز بدهد ازان هم
مخالف خیزد و گزند رساند علاج او آنست که در میان استخوانها زدی او رگی باز ازانجا

بزیشتر خون بگیرد تا چند قطره بچکد به شود و اگر از ازار رسیده باشد اندکی روغن گرم
در میان بالها بچکانند بعده شراب پاکیزه بخورانند نیکو شود **باب سی یکم** در بیان
گوشت هضم ناکردن جانور علامت او آنکه دایم سر میجنباند و بچنگال سر را میخارد
علاج او آنکه دایم آب گرم در دهانش بریزند و جانور را سرنگون آویزند و گوشت را
باز آرد نوع دیگر آنکه جانور را در سناج اندازد و سر او را محکم بربندد و در دهد با
تا پر باد شود در حال گوشت باز آورد و اگر ازین حیله هم گوشت باز نیارد
باید دید که چه جای گوشت را نشانده است همان جا را شق کند و گوشت را بیرون
کند و اگر نه هم هلاک بود و آن زخم را بدوزند و آنگاه جانور را بنشانند در بخوانند
تا نیکو شود **باب سی دوم** در بیان آنکه جانور در شکار در دیافته و از آن رسیده
باشد باید که گوشت کبوتر بدهد و سه روز بنشانند و بر استخوان ندهد تا نیکو شود نوع دیگر
علتی است در جانور که از گرم و خشک پیدا میشود و هیچ جانور نیست که در وی این علت
نباشد و در هر جانور که این علت قوت گیرد و رنج بردن در وی بیفایده است
و جانور کم زند علامت او آنکه گلویش گرفته شود و نفسش رد کند و بالها چپ و راست

پهن کند و بقوت پر دوست حال باشد علاج او آنکه روغن بادام را با شیر ... ان
بجوشانند بدهد به شود ان شاء الله تعالی **نوع دیگر** علتی است در جانور که از آن سکته
میخوانند این نوع علت از گرد و غبار پیدا میشود و علامت آن بود که بینی و خلشوم جانور
بسته و گرفته میشود و از بینی او آواز می‌آید و گردنش کج و پایها سست میشود و علاج او
آنکه دارچینی و پلپل گرد را نرم سائیده با آب ترب بیامیزد و گوشت را با آن آب
تر کرده بجانور بدهد دیگر بینی او را با روغن بادام چرب کند و در بینی او بدمد
نیکو شود یا روغن را بچکانند تا گرد و غبار که در خیشوم رفته باشد پاک شود **باب سی
سوم در بیان** جانوری که هرچند طعمه خورد منفعت نکند و فربه نشود بدانکه او را
گوشت گنجشک باید داد اما زنده پیش او اندازد که تا خود بگیرد جانور خوش دل
و تازه رو گردد و اگر گنجشک گرفتن میل نکند باید که هلیله سیاه را بکار برد و پوست او را
تراشد و نرم باید و با روغن کنجد معجون کند و در گلوی گنجشک کرده بر ریسمان
استوار دارد و گوشت گنجشک در حوصله جانور کند به شود و اگر به نشود در بنجل بدهد بستان
طبعش گرم شود آنگاه منفعت کند **باب سی چهارم** در بیان آنکه جانور را از تا

گرم زده باشد و آب بسیار خورد و اندک گرمی که بوی رسد دم زند علاج
آن بود که یکدرم ریوند چینی و یکدرم کافور و یکدرم شکر همراه سازند و نیکو بسایند
و معجون کنند و بجانور بدهد تا بخورد نیکو شود و اگر جانور گوشت خورد هیچ آن نماند
روز دیگر گوشت اندک دهد و اگر اینهم نگوارد تدبیر آنست که پاره گوشت بر ریسمان
بندد و بجانور بدهد زمانی بگذرد آنگاه بکشد و آن گوشت سخت بهم بر آید اگر آن
گوشت در طغار گوسفند نهد و بدهد و گوشت را برارد و روز دیگر گوشت ندهد
و اگر بدهد از آن گوشت بدهد که باز آورده است و اگر زمستان بود زنجبیل بروزه بدهد
دهد تا حوصله اش گرم شود و منفعت کند نوع دیگر اگر دل جانور آماس کند از گرمی
بود علامتش آن بود که آب بسیار خورد و اگر از سردی بود آب کم خورد و نجاستش
سبز بود علاج آن بود که مشک باید داد باندازه نخود و بعضی گفته اند که پاره
از انار دانه بهتر است **باب سی پنجم** در بیان آنکه شپش پیدا شود و علاج او آنکه
زرنیخ را بسرکه حل کند و بمالد بجائیکه منقارش نرسد شپش کم شود و نوع دیگر
گوشت جانوران که کدام در تابستان و کدام را در زمستان گوشت شیر گرم تر است اگر

و گوشت خرگوش گرم است و پر گوار است و گوشت روباه گرم است سردی یافته را
سود دارد و گوشت کفتار بغایت بطبع جانوران سازوار است گوشت گاو
سرد است در زمستان بغایت زیانکار است و گوشت گوساله سرد تر است جانور
گرما زده را سود دارد و گوشت خروس در تابستان نیک بود و در زمستان بد بود
و گوشت جانوران پرنده گرم و خشک است و گوشت غاز گرم بود زود هضم شود
و گوشت کلنگ گرم بود اما صفرا دارد و گوشت جانوران آبی همه گرم بود و گوشت
مرغابی زود هضم شود و گوشت کبوتر گرم بود زود گوارنده گوشت ماکیان از همه
گوشتها سازوار است گوشت دشتی گرم است و گوشت کرم زود گوارنده بود
گوشت قره زاغ گرم است و زود گوارنده گوشت کبک گرم خشک است جانور
چقوت شده را سود دارد و گوشت مرغ چوچه سرد است از همه گوشتها زود تر
هضم شود گوشت ماهی از همه گوشتها بهتر است و جانور گرما زده را بسیار
مفید است **باب سی ششم** در بیان آنکه استادان چنین فرموده اند در فصلهای
سال باید نظر کرد که کدام گوشت در فصل سال موافق بود از آن گوشت باید داد

16615،

کتابخانه مجلس سنا

هذا کتاب بازنامه
من تالیف محب علی الملقب
بخان خاص خلیفه
فرغانی

چنانچه در زمستان گوشت گرم باید داد چراکه این گوشت معتدل میشود تا سازوار
و نافع باشد گوشت ماکیان گرمتر است از همه گوشتها بهتر است گوشت خر
سردتر است برین قیاس والله اعلم باب سی و هفتم در بیان علت صداع او بلغم
میشود علامة او ازان دانند که باز در وقت گوشت زود زود بخورد و لیکن
کم بخورد و در وقت طلب سر بدن سخت دم زند چنانچه جانور دار شود علاج او
آنست که کبوتربچه سرخ و سرکه انگوری بحلق او بربندد و آویزند تا ریزه
شود باز را از گوشت کبوتربچه سیر سازند و اگر دانند که علت دمه گذشته
باشد نیم مثقال آهن سائیده و نیم مثقال نمک و نیم مثقال
نحاست و نیم مثقال عسل بامیزد و بخورند
نیکو شود والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب
تمت تمام شد

و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبهٔ ذی بال همایون خطاب ❁ خال خط عارض ام الکتاب ❁
نقطهٔ این بسملهٔ پرفتوح ❁ دانهٔ مرغان گلستان روح ❁

بهترین طایر فرخ فال که از سیمای سعادت و اجلالش آغاز ذی بال بر عنوان بازنامهٔ میرشکاران باز دار سایه افکنده و شهپر باز دولت و اقبال بر صفحهٔ اندیشه خیال توشجیان دانش اندوز گسترانده مرغ زرین جناح مرصع با بسمله ایست که اولی اجنحهٔ آشیان قدس صید خالهای پیمانند آب چشمهٔ [illegible] و طایر خطابی که آشیانهٔ الم دام لام طرهٔ مثالش پای بند گشته اند

و سر از حلقهٔ موی ها هویت لی همتالیش نکشیده اند و پرنده ها و چرنده های جناح که صید صیاد را که اذا احللتم فاصطادوا گشته بکشش سین سکین بسمش گشته اند بیت مرغ حلالی که درین مرحله است ❁ بسمش از بسمل این بسمله است ❁ همایون مرغیکه بر سر لوح و قلم صنع حضرت بیچون ها نند بوقلمون برنگ صنع دیگر نموده و سایهٔ بال همایون اقبالش را بر الوان گوناگون مبارک و میمون داشته اند پس از ادای بسمله خوشتر نغمه که بلبل دستان سرای لسان قمری خوش الحان بیان پیراید و طوطی شیرین زبان علمنا منطق الطیر بان مترنم گردد حمد پروردگاریست عز اسمه و جل ذکره که وحش و طیر را مسخر اولاد بنی آدم گردانید و پرنده و سباع درنده را در سرپنجهٔ میرشکاران معلم بدست آموز ما علمتم من الجوارح مکلبین معلم ساخته و علم سعادت پرچم احل لکم صید البحر و البر را در بر و بحر بر سر این طایفه کرم افراخته و دیدهٔ باز عقل تیز پرواز و چشم شاهین خرد خورده بین را بنظارهٔ ایوان جلالش دوخته و طاوس خیال و همای وهم را در هوای ادراک کمالش بال و پر سوخته نظم ای آنکه عقل باز پرواز قصر تو ❁ شاهین صفت ز چشم

خود از دور دوخته است ❊ مرغ خیال را بهوایتو چون همای ❊ رهای فکر
ریخته و بال سوخته ❊ بعد از حمد نامعدود و شکر نامحدود نیکوتر درودی که عندلیب هر
سرا بوستان جان سرود نماید و تحفهٔ صلوات نامیات مر حضرت رسالت
پناهی راست که عنقای بلند ارتفاع پایهٔ قاب قوسین او ادنی ست و شهباز
بلند پرواز مقام محمود او هدهد پیغمبران طاوس عرش آشیان اعنی یک
فرخنده اثر خجسته فر که جبریل امین در سدرة المنتهی از رکاب براق برق رفتارش وا
مانده و از راه عجز مترنم است **بیت** بگفتا فراتر مجالم نماند ❊ بماندم که نیروی
بالم نماند ❊ اگر یک سر موی برتر پرم ❊ فروغ تجلی بسوزد پرم ❊
بعد از درود آن سرور و آن شمع جمع انبیا که مرغان اولی اجنحه پروانهٔ اویند
بلکه از شرم او سر زیر بال فرو برده اند **بیت** ای اولی اجنحه مرغان سر خویش
برده از شرم تو زیر پر خویش   و تحفهٔ ثنا بر اولاد و اصحاب کرامش باد
که هر یک شیران شکار بیشه ولایت و کرامتند و سیمرغ بقای نقابت منقبت اند
صلی الله علیه و علی آله و سلم تسلیما کثیرا کثیرا **اما بعد** عرض مینماید فقیر الحقیر [illegible]

محب علی الملقب بخان خاص محلّی ابن نظام الدین علی خلیفه فرغانی غفر الله
له و لوالدیه که چون هوا و هوس لازمهٔ نفس انسانیت بموجب آنکه و ان لنفسک
علیک حق اکابر دین استراحت نفس را بامور مباحه تجویز فرموده اند و از آنجمله
یکی صید و شکار کردنست چنانکه حضرت شاه مرتضی سر دفتر اولیاء الله
الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه روز شنبه را برای شکار مقرر
اختیار فرموده اند و بزبان دربار آن حضرت بدین شعر ناطق شده **مصرع**
لنعم الیوم یوم السبت حقا ❊ ترجمهٔ این بیت بمضمون این رباعیست **رباعی**
ای بخت تو بر سمند اقبال سوار ❊ کاهیکه کند مرغ دولت میل شکار ❊
باید که شود بروز شنبه آن کار ❊ تا چرخ فلک نهد مرادت بکنار ❊ این فقیر بموقف
عرض نکته میرساند انجا نکته سخن سنج دیگر میتوان گفت جهت شکار کردن سلاطین [illegible]
و خواقین کامکار اینست که اینطایفهٔ عالیه را ناچار است از حرب کردن بکفار
و مخالفان دین متین احمد مختار صلی الله علیه و سلم و مقاتله و جنگ را ورزشی میباید اندوختن
و هیچ ورزش لایق جهت کارزار بهتر از شکار کردن و اسب دوانیدن و تیر

دربی صید حلال نیست و اقتدار تمام در دلاوری حاصل میشود بشرط آنکه طریق
اقتصار در اصطیاد مرعی باشد و مشابهت شکار برزم لازم و پیکار آشکار است
زیرا که گرد کردن جانور از یمین و یسار و تعیین کمینگاه نمودن از چپ و راست و در آمدن
و بهم رسانیدن قمرغه شکار بعینه مانند آراستن قلب و جناح و ساقه و کمینگاه
و میمنه و میسره و تعبیه روز حرب است و لهذا امیر شکار از اشپه بالاران داده اند
و جوانان جلد و جرار و جانبازان باچین و بحری و جره بازان که در پی صید
روند بنا برین از صغر سن تا باین آوان که شش عمرست در ملازمت رسیده بادشاهان
ذیشان صاحب اقتدار نامدار و ورزش این کار رسانیده و انواع تجربه بهادرت آورده
و در معالجه جانوران اختراعات نموده و نیک و بد و نگاهداشتن و پروردن و فرا گرفتن
طعمه دادن بمحل را بمرور ایام دریافته و شنیده بخاطر فاطر رسیده که این ذخیره
خاطر را رساله سازد و مزین بنام نامی و اسم سامی بادشاه جمجاه گرداند که مجمع
و رسم شکارست و قواعد قوانین بسجد وضع کرده در هیچ تاریخی دیده جهان مثلش
در فن شکار ندیده بود و درین باب صاحبان فن ذات بابرکاتش را مسلم الثبوت دانسته اند

و ازسلاطین

و از سلاطین با تقدم هیچ یکی را مهارت این کار باین مقدار میسر نیامده و اختراعات
فرموده و انواع هنر درین فن فرموده و دلاوری بحدی نموده که با شیر نر برابر
شده بضرب سنان بقتل رسانیده و فیلان مست را بضرب چنگک خون افشان
و زبون ساخته چنانچه این مضمون را یکی از شعرای زمان در سلک نظم آورده **نظم** آنکه بر ناف

زمین دوخته هنگام شکار * سینه شیر ژیان را بدم نوک سنان *
زهره شیر نر از هیبت او آب شده * خم شد از چنگک او چنگ صف فیلدمان *

الحمد لله و المنة که مصداق این شهریار نامدار عالیمقدارست که از سهم عقاب
عقاب شکارش سیمرغ در پس کوه قاف متواری شده و نسر طایر و اقع
از ترس هیبت چنگل باز بلند پروازش بر بام نه فلک گریخته **بیت** ز چرخ

طایر واقع پدید آمد باز * چو باز خویش بعزم شکار بگشاید *

و شیر ژیان که خوردن او ران آهوست بهر پس خورده شکارش قناعت
نموده عدلش بمثابه که باز اگر در عهدش بیمار شود آرزوی تیهو در خاطر او
نگذرد و عقاب اگر در آتش جوع سینه او کباب گردد چشم طمع بسوی صعوه

در پی صید حلال نیست و اقتدار تمام در دلاوری حاصل میشود بشرط آنکه طریق
اقتصار در اصطیاد مرعی باشد و مشابهت شکار بود لازم و پیکار با شکار است
زیرا که گرد کردن جانوران از یمین و یسار و تعیین کمینگاه نمودن از چپ و راست و درآمدن
و بهم رسانیدن قمرغه شکار بعینه مانند آراستن قلب و جناح و ساقه و کمینگاه
و میمنه و میسره و طلیعه روز حرب است و لهذا امیر شکار از اتشپه بالاران داده اند
و جوانان جلد و جرار و جانبازان بالاچین و بحری و جره بازان که در پی صید
روند بنابراین از صغر سن تا این اوان که سن عمر است در ملازمت رسیده بادشاهان
ذیشان صاحب اقتدار نامدار ورزش این کار رسانیده و انواع تجربها بدست آورده
و در معالجه جانوران اختراعات نموده و نیک و بد و نگاه داشتن و پروردن و فارغ کردن و
طعمه دادن بمحل را بمرور ایام دریافته و شنیده بخاطر فاطر رسیده که این ذخیره
فاطر را رساله سازد و مزین بنام نامی و اسم سامی بادشاه جمجاه گرداند که مجدد
رسم شکار است و قواعد قوانین بجد وضع کرده در هیچ تاریخی دیده جهان مثلش
در فن شکار ندیده و درین باب صاحبان فن ذات بابرکاتش را مسلم الثبوت دانسته اند

واز سلاطین

و از سلاطین ما تقدم هیچ یکی را مهارت این کار باینمقدار میسر نیامده و اختراعات
فرموده و انواع هنر درین فن فرموده و دلاوری بجدی نموده که با شیر نر برابر
شده بضرب سنان بقتل رسانیده و فیلان مست را بضرب چنگک خون فشان
زبون ساخته چنانچه این مضمون را یکی از شعرای زمان در سلک نظم آورده **نظم** آنکه بر ناف
زمین دوخته هنگام شکار ÷ سینه شیر ژیان را بدم نوک سنان ÷
زهره شیر نر از هیبت او آب شده ÷ خم شد از چنگک او چنگ صف فیلان ÷
الحمد لله والمنه که مصداق این شهریار نامدار عالیمقدار است که از نهیب عقاب
عقاب شکارش سیمرغ در پس کوه قاف متواری شده و نسر طایر و واقع
از ترس و هیبت چنگال باز بلند پروازش بر بام نه فلک گریخته **بیت** ز چرخ
طایر و واقع پدید آمد باز ÷ چو باز خویش بعزم شکار بکشاید ÷
و شیر ژیان که خوردن او ران آهوانست به پس خورده شکاریش قناعت
نموده عدلش بمثابه که باز اگر در عهدش بیمار شود آرزوی تیهو در خاطر او
نگذرد و عقاب اگر در آتش جوع سینه او کباب گردد چشم طمع بسوی صعوه

در پی صید حلال نیست واقتدار تمام در دلاوری حاصل میشود بشرط آنکه طریق
اقتصار در اصطیاد مرعی باشد ومشابهت شکار بر بود لازم وپیکار را شکار آشت
زیرا که گرد کردن جانور از یمین ویسار وتعیین کمین گاه نمودن از چپ و راست در آمدن
وبهم رسانیدن قمرغهٔ شکار بعینه مانند آراستن قلب وجناح وساقه وکمینگاه
ومیمنه ومیسره وطعمه روز حرب است ولهذا امیر شکار را تشبیه بسالاران داده اند
وجوانان جلد وجرار وجانبازان بلاچین وبحری وجره بازان که در پی صید
روند بنابراین از صغر سن تا باین آوان که سنین عمر است در ملازمت رسیده بادشاهان
ذیشان صاحب اقتدار نامدار ورزش این کار رسانیده وانواع تجربها بدست آورده
ودر معالجهٔ جانوران اختراعات نموده ونیک وبد ونگاهداشتن وپروردن وفار کردن
طعمه دادن بمحل را بمرور ایام دریافته وشنیده بخاطر فاطر رسیده که این ذخیره
فاطر را رساله سازد ومزین بنام نامی واسم سامی بادشاه جمجاه گرداند که مجدد
رسم شکار است وقواعد قوانین بیحد وضع کرده در هیچ تاریخی دیدهٔ جهان بین مثلش
در فن شکار ندیده ودرین باب صاحبان فن ذات بابرکاتش را مسلم الثبوت دانسته اند

وازسلاطین

واز سلاطین ما تقدم هیچ یکی را مهارت این کار باینمقدار میسر نیامده واختراعات
فرموده وانواع هنر درین فن فرموده ودلاوری بحدی نموده که با شیر نر برابر
شده بضرب سنان بقتل رسانیده وفیلان مست را بضرب چنگک خون افشان
زبون ساخته چنانچه این مضمون را یکی از شعرای زمان در سلک نظم آورده **نظم** آنکه بر ناف
زمین دوخته هنگام شکار ٭ سینهٔ شیر ژیان را بدم نوک سنان ٭
زهرهٔ شیر نر از هیبت او آب شده ٭ خم شد از چنگل او چنگ صف فیل دمان ٭
الحمد لله والمنه که مصداق این شهریار نامدار عالیمقدار است که از بیم عقاب
عقاب شکارش سیمرغ در پس کوه قاف متواری شده ونسر طایر و واقع
از ترس هیبت چنگل باز بلند پروازش بر بام نه فلک گریخته **بیت** ز چرخ
طایر و واقع پدید آمد باز ٭ چو باز خویش بعزم شکار بگشاید ٭
وشیر ژیان که خوردن او ران آهو است به پس خورده شکارش قناعت
نموده عدلش بمثابه که باز اگر در عهدش بیمار شود آرزوی تیهو در خاطر او
نگذرد وعقاب اگر در آتش جوع سینهٔ او کباب گردد چشم طمع بسوی صعوه

باز ننماید و بدور عدلش فریاد خبر از مرغان چمن بر نیاید و بیداد غیر از معشوق
بر عاشق نیاید و گرگ و گوسفند در یکجا آب خورند و شاهین و دراج در یک آشیانه
خواب نمایند بیت بره و گرگ کند بهم گشته رام ÷ آهو و شیر زند بهم در حرام
این همه از دولت این خسرو است ÷ کز قدمش سم عدالت نو است ÷
شجاعت شعار میر شکاری که این بیت در شان او وارد شده بیت جان صید
کنان هیبت دل شیر شکارش ÷ بازیکه عقاب فلکش زیر پر آمد ÷ عالی همت
بلند همتی که صدقهٔ این بیت است بیت باز نیست همت تو که پرواز میکند ÷
زیر پرش فلک چو بزیر فلک کلنگ ÷ که از صدمت تیر عقاب پرش آهوان
صحرا گویا زیر پر آورده اند و مرغان هوا از سهمش پرواز بر گریخته بیت
هر شکار تیر او پران بهر سو در شکار ÷ چون عقاب تیز پر بر جانور زور آور است
کماندار یکه کمانش بازوی اقتدارش هلالیست که با آفتاب اجتماع نموده و یا هاله ایست
که گرد ماه تابان حلقه بسته و خدنگ زرنگ عقابیست که از تیر نظر بجانور پیشتر میرسد
و یا طیریست که از سهم او چشم دشمن میپرد و بقوت سهم الغیب میرسد و یا الفیست

که درمیان جان

که درمیان جان دشمنان جا کرده و ثابت قدم بر راستی مانده ابیات طرفه مرغیست
تیرت ای خسرو ÷ که بر کرکسان رود هموار ÷ نخورد جز دل عدو طعمه ÷
نکند جز حیات خصم شکار ÷ زلف نصرت گرفته در چنگال ÷ نامهٔ فتح
بسته در منقار ÷ مرغ و ماهی که هست او را کف ÷ در بر بادشاه دریا بار
باز مانده بسوی شست چو شست ÷ دهن تیزباش ماهی وار ÷ ماهی دیدهٔ
که صدمه هست ÷ برساند بکام او آزار ÷ من ندانم که چیست دانم آنکه
میبرد ز بر و بحر و مار ÷ لاجرم یکزمان ز هیبت او ÷ مرغ و ماهی نمیکند
قرار ÷ شهسواریکه جبه پلنگ تیز چنگالش با ماه تابان در جنگست و با شیر
ژیان جنگ در چنگ نظم جبه اش با ماه شبها چون پلنگ ÷ گوچرا
از قبهٔ خرگاه شه بالاترست ÷ حمله آرد با غضنفر جبه اش ÷ همچو پیر و شیر
پر پنجه ورست ÷ و این چند رباعی را در وصف آن بادشاه عالیجاه بزبان
فصیح یکی از شعراء زمان گفته است ابیات هر باشه هنگام شکارت شده
باز ÷ هر جبه پلنگ آمده هر تازی شیر ÷ هر که بضمیرت هوس صید کند شست

گردیده شکاری که سراسر در دشت ❖ نخچیر پدید شد ازو راه شکست ❖
آهو بسر خود آمد و صید تو گشت ❖ پابوس سگت نه آهو از بیم کند ❖
داند که سگ شه است تعظیم کند ❖ بر سر برسید هم جان دادن است ❖
چندیکه بکف تیغ تو تسلیم کند ❖ بو العجب حکایتی که شمار سگان تازی آن شکار
و عدد پارس که بزبان هندی چیته گویند از حساب و حصر بیرون است و همواره
خیل خیل را بگرفتن تعین مینمایند و هر روزی چندین صید می افکنند مطلقا آهوان آن
شکارگاه حوالی پای تخت آن بادشاه جمجاه کم نمیشوند و رم نمیکنند و این از غرایب
امور است و دلالت بر کرامت آنحضرت والاهمت میکند و این بیت گویا در وصف
آن بادشاه عالم پناه وارد شده **بیت** همه آهوان صحرا سر خود نهاده
بر راه ❖ بامید آنکه روزی بشکار خواهی آمد ❖ بادشاهی که گردن
و گوش سلاطین اقتدارش بطوق بندگی و حلقه فرمان بردارش منطوق و مزین است
و شمه صحایف دوران بالقاب جلالش موشح و مقبول عالم مداری که شمیم خلق
کریمش چون هوای فروردین روح تازه در قالب عالم دمیده و شمایم لطف

عمیمش مانند نافه آهوی چین مشام جان را معطر گردانیده هلالی در رفعت سریر
با سپهر برین پهلو زده و در قصر جلال او سزاوار صف نعالیت بدولت صلاح
داری پای افتخار بر افلاک می نهد ماهچه چتر آسمان جلال آسایش نیکو منور خورشید
گوهر تاج سعادت سمامش نوربخش افسر جمشید بادشاه سلاطین علیمقدار تاج
بخش خواقین نامدار خورشید برج اوج اقتدار سایه عاطفت پروردگار خسرو اقلیم
بخش رستم عالمستان شاه فریدون حشم شیر ممالک شکار شاه عادل
سکندر در ماه فرخ رخ غضنفر فر شهنشاه جهان خاقان اکبر سلیمان زمان
دارای داور شکار پیشه نامداریکه این مطلع از مصنف این کتاب مشتمل بر نام نامی
آن سرزده **بیت** آنکه شهباز قضا را بال حکمش شهپر است ❖ شاه شیر افگن
جلال الدین محمد اکبر است ❖ اید الله تعالی ظلال جلاله علی مفارق العالمین و خلد
ملکه و سلطانه الی یوم الدین و قبل از شروع در مقصود مقدمه مذکور میشود
چون گاهی ظاهر و ریا مقاطر ظهور مشاهده نماید انشاء الله تعالی **نقلست** از امام جعفر
صادق رضی الله عنه که اسباب جانورداری را آورده از نزد جبرئیل علیه السلام

با اسرافیل و میکائیل و عزرائیل علیهم السلام بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و از حضرت
رسالت پناهی با میر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه حواله کردند و امیر المؤمنین
ابوبکر صدیق با میر المؤمنین عمر رضی الله عنه حواله کردند و امیر المؤمنین عمر
با میر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و ازان با میر المؤمنین علی رضی الله عنه
حواله کردند بهمین دستور تا بحضرت خواجه احمد یسوی رسید اگر پرسند که توماغه
از کجا پیدا شد جواب بگو که از حضرت جبرئیل علیه السلام که کوسفند کبودی از بهشت خدای تعالی
باسماعیل علیه السلام آورده بود از پوست همان کوسفند توماغه و بهله ساخته شد اگر پرسند
که بهله چه میکوید جواب بگو که یا هو یا من هو یا لا اله الا هو اگر پرسند که سر توماغه چیست
بگو که یا الله گفتن است اگر پرسند که سر بهله کدامست بگو که یا صبور یا شکور گفتن است
و پای بهله چیست یا ستار یا قهار گفتن است و باقی جانوردار فاتحه خواندن است
اگر پرسند که جانوردار جانور را بقا انداز چه کوید و کدام آیت را خواند بگو
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم تا آخر اگر پرسند که باز را
بمرغابی انداز چه باید خواند بگو یا ربی و بازرا بترنا انداز چه خواند بگو یا ذو الجلال و الاکرام

ترنا لفظ ترکیست ... ۱۲

دیگر هر جانور انداز سبحان ربی الاعلی باید خواند و یا سبوح بگوید اگر پرسند
که از زمان آدم تا ایندم چند جانوردار بوده اند بگو که چهار هزار و چهارصد و چهل
جانوردار بوده اند از انجمله هفت صورت عاقل کامل و مکمل بوده اند از ان جمله
که مقدم بودند اول جبرئیل دوم میکائیل سوم اسرافیل چهارم امام حسن پنجم
امام حسین ششم امام جعفر صادق هفتم خواجه احمد یسوی این عزیزان که نام برده شد
هر یکی را چهارصد لشکر در خشکی و چهارصد لشکر در تری آنچه چهارصد که در تری
بود حلوی نقد میداده اند اگر پرسند که بر جانوردار چند چیز واجبست بگو که
هفت چیز واجبست اول آنکه با طهارت باشد دوم نماز گذار باشد سوم شیرین
زبان باشد چهارم خوش خلق باشد پنجم بیاد خدا باشد ششم رستی شعار
خود سازد هفتم امر معروف و نهی منکر بجای آرد اگر پرسند که چون جانور را
طعمه دهند چه باید خواند بگو که یا رزاق اگر پیش پادشاه برد چه باید خواند
بگو که یا الله اگر پرسند که جانوردار از شکار بخانه آید چه باید خواند بگو که سبحان
ربی الاعلی باید خواند اگر جانور بیمار شود چه خواند بگو که سوره یس خوانده بدمد به شود

وسنت فرض جانورداری آنچه خدا و رسول خدا فرموده است بجا آورد و سنت

اگر پرسند که واجب جانورداری کدام است بگو آنچه جبرئیل علیه السلام فرموده است

بجای آورد و سنت و قیمت آنکه صید را پیشکش بادشاه برد چه خواند بگو که فاتحه بخواند جانور

داریکه گرسنه و خوارست از برای آنست که از سر تکبیر نگرفته است والله اعلم

بیت من با تو بگفتم و برفتم ❊ باید که تو اینقدر بدانی ❊ بی پیر مرو تو در مکانی ❊ هر چند سکندر زمانی ❊

واین مقاله مشتمل است بر چهل و هفت باب و یک فصل وبالله التوفیق

٢٠ باب اول در شناختن چنگال جانوران
٢٠ باب دوم در شوخ
٢١ باب سوم در سفیدی مرگ
٢٢ باب چهارم در کاهش بیماری
٢٢ باب پنجم در دمه
٢٣ باب ششم در بو اسیر بادی
٢٣ باب هفتم در خون شدن چنگال
٢٤ باب هشتم در تنگ شدن مقعد
٢٤ باب نهم در گلوهایی که در شکم جانور پیدا شود
٢٥ باب دهم در بیان بینی جانور بگیرد
٢٥ باب یازدهم در کرم بال جانور
٢٥ باب دوازدهم در لقوه
٢٦ باب سیزدهم در برابر این علتی است
٢٦ باب چهاردهم کرمیکه در شکم جانور شود
٢٧ باب پانزدهم در آماس پای جانور
٢٨ باب شانزدهم اگر جانور بال بست دارد
٢٨ باب هفدهم در علاج گوشت آوردن جانور
٢٩ باب هژدهم اگر پای جانور سست شود

باب نوزدهم

٢٩ باب نوزدهم بدانکه در جانور هیچ علت از آن بتر نبود و نبود که ناگاه کسی بگذرد و جانور برمد
٣٠ باب بیست و یکم علتی است در جانور که از گرم و خشک شود
٣٠ باب بیست و سوم هر جانوریکه او را طعمه منفعت نکند
٣١ باب بیست و پنجم اگر خواهند که در زمستان شکار کند
٣٢ باب بیست و هفتم اگر جانور گوشت بگذارد و نبرد
٣٢ باب بیست و نهم اگر جانور را ششش بسیار شود
٣٣ باب سی و یکم اگر جانور بیمار دم زن شود
٣٣ باب سی و سوم اگر خواهند جانور زود پر بیند
٣٥ باب سی و پنجم اگر جانور بد خوان شود
٣٠ باب بیستم اگر جانور در شکار درد یافته باشد
٣٠ باب بیست و دوم علتی است در جانور که از اصبع خوانند
٣١ باب بیست و چهارم اگر جانور سر درد یافته باشد
٣١ باب بیست و ششم اگر در تابستان جانور گرم زده شود
٣٢ باب بیست و هشتم اگر جانور را قیاغو و هند دیر باز آرد
٣٢ باب سی ام اگر پر جانور بشکند و بجای آن پر دیگر نیاید
٣٣ باب سی و دوم اگر دل جانور آماس کند
٣٣ باب سی و چهارم در طبایع گوشتها
٣٥ باب سی و ششم اگر جانور غزیل شود

باب سی و هفتم ۳۵ در شناختن جانوران کستانی
باب سی و هشتم ۳۷ باز دانایان گفته اند
باب سی و نهم ۳۲ در تندرستی و بیماری جانور
باب چهلم ۳۷ اگر جانور زر و بر اپچنگال بخارد
باب چهل و یکم ۳۸ در علاج گل چشم
باب چهل و دوم ۳۹ اگر در چشم جانور آماس شود
باب چهل و سوم ۳۹ در علاج درد شقیقه
باب چهل و چهارم ۳۹ در علاج درد چشم
باب چهل و پنجم ۳۹ در علاج کری گوش
باب چهل و ششم ۴۰ در علاج درد گلو
باب چهل و هفتم ۴۰ در علاج درد شش
فصل ۴۰ در تماشای طیور

تمام شد فهرست
تم

در شناختن جانور نیک و بد استادان و دانایان این علم چنین گفته اند اول شناختن
جانور می باید اما باز چوزرا چنین گفته اند که نیکوترین آن است که کبود فام بود بعده آنکه
زرد بود یا آنکه سرخ بود بعده آنکه سیاه بود دوم در علامت نیک و بد جانور
باز که سر وی خورد بود و پیشانی و چشم وی کلان فرو نشسته و ابروها بر روی
چشم فرو گرفته و منقار سیاه بود و انگشتهای سبز فام و گردن دراز و پشت پهن و بسیار دم
و باریک سرش اندک و استخوانهای پهلو کوتاه و گرد و ران سطبر و ناخنها سیاه و دراز و انگشت
کوتاه و دنبها دراز و درست و باریک دم کوتاه و پرهای بیرون دراز یعنی شلوار پابند چه صفت بقا نوزی اگر
بود به هر رنگ که بود بی نظیر آید و جاهای پشت سینه و ران جانور هر چند زیره بهتر و مجموع علامتها در یکجا نو کم یافت

شود تا بی نظیر

شود تا بی نظیر آید نقلست که هر جانوری که سفید فام بود بشکار حریص بود جانور سرخ
بدخو و رمنده بود اما بغایت حریص و نیک بود اما سیاه از همه جانوران
نیکوتر بود و کم یافت و اگر یافت شود بدست جانوردار نیک باید داد که بی نظیر شود
نقلست که جانوردار باید که جامه پاک بود و دست و روی پاک بود و از وی بوی
ناخوش نیاید و جانور را باید که از شرابخانه و از خانه دود دور دارند و از بوی
سیر و پیاز پرهیز کنند که جانور را اکراه آید از ناخواه و کند تا هم اما جانور که
نو گیرند باید که اغلب شب و روز بر دست دارند و نطپاتند و نرم مانند و در جانور
کم نگرند و روی گردانیده دارند و سخن نرم کنند ناگاه فریاد و نعره نزنند
که جانور رمنده شود و بعضی استادان چنین گفته اند که جانور را در وقت آفتاب نشستن مجلس
گرش اند که طبع جانور برین است که پگاه روز نشیند این محبت صحبت زیرا که طبع جانور لطیفت
و نازک هر چگونه اش بیاموزند خو کند و شاید که در نیوقت فرصت شکار شود وی بر خلاف آن خو کند
و عادت گرفته باشد چون بر گیری بطپید و شکار نکند و علت بیماری پیدا کند نقلست که چون جانور را
سیر کنی باید که چوبی در پیش او بداری تا منقار بدان پاکیزه کند نقلست که جانوردار باید که اول

در خانهای خالی بدارد تا آهسته آهسته الفت گیرد و رام گردد آنگاه در شارع
راههای کلان و بازارها و نزدیک دکان آهنگری و در خانهای که مردم بسیار
بدارد تا از وحشت و عادت خود باز آید و باید که بیشتر در خانها و جایهای سر پوشیده
دارند تا هوا و آسمان کم بیند و آرام گیرد **نقلست** که چون جانور خانه گرد باید که بگوشت
مرغ خانگی و جانور پرنده سیر کند و هرگاه که بشکار اندازد باید که طعمه وی تمام هضم شده
باشد و گرنه علت پیدا کند و هر چه گاهیکه جانور را سیر کرده باشند **از استادان**
و محققان این فن شنیده شد که اگر جانور بر زمین نشسته باشد نباید گرفتن تا آنکه
خواندن که آنجا خو کند و در وقت جانور سیر کردن جای باید که آنجا کسی نگذرد که هر گوشتی
که جانور ترسان خورد آن گوشت بجایگاه نباشد و هضم نشود و جانور را باید که آواز مرغ
رام کند و این معنی نزد اهل این صنعت از پیدا معروفست و باید که با یلی
جانور را یکی اندازند مرغابی و غیر آن و بال بسته باشند و جانوران کلان را چون قاز و کلنگ و چشم
دوخته باشد و جانور در تیزی هم حریص تر باشد بشکار در رو کلان گیر شود اما در بهار دیر رجعت شود
بسیار دهد **منقولست** که اگر پای جانور تر گردد باید که زود خشک کند و اگر دیر ماند بجانور گزند رسد

و بیمار شود و اگر جانور در روزی یکدو با خطا کند باید که او را روز دیگر پرانند بدان جانور صید
و حرصش کم شود و تیز جانور را الصید پرانند روبا و پرانند که جانور ببرد و خطا نکند
و بد آموز نگردد و اگر جانور پرواز کند باید که بجانها صید نپرانند و هم نخواندن که زیرش باید
آوردن نیز باید که جانور را گوشت پاکیزه دهند و گوشت چرکین ندهند و جانوردار
باید که همیشه کبوتر با خود دارد تا وقت خواندن اگر حاجت افتد بآن بخواند و در وقت
سیر کردن گوشت خورد کرده بدهد و بر دست نگاه دارد اما نباید که جانوردار بناجایگاه
و بیوقت بصید نپراند که بیشتر جانور مرغابی را خطا کند اما جانوردار اهل دور و روش
و تاب جانور به بیند و نگهدارد و نباید آنگاه کم خطا کند اما رسم در جانورداری
که جانور را تا نیک گرسنه کرده نباشد نپرانند که در وی عیبها ظاهر گردد یکی آنکه
تیز نپرد و یا دور نیاید زیرا که کوتاه پرد دوم آنکه بگیرد و باز جهاند دیگر آنکه گریزنده شود
و بد آموز گردد و خانه زمستانی جانور چنان باید که هر چهار طرف خانه محکم بود تا آتش کردن حاجت نشود
و خانه چکنده نباشد تا زیر پای جانور شبها سرد نشود اگر سرما بود نمد بنهد اگر بدین صفت نبود
آتش نکنند که دود گیرد و جانور را زیان دارد و جانور از گرد و دود علت ناک گردد در زمستان جانور را

گوشت نباید داد تا آفتاب گرم نشود نباید پراند و باز با آفتاب بخانه باید آوردن
و روز شنبه و بارندگی نباید پرانیدن **قاعده** جانور را در زمستان باید که با گوشت شد
آبها تازه و تندرست بیرون آید تا امکان بود در همه وقت بگوشت بود و اولیتر باشد
اگر در زمستان جانور لاغر باشد بهار بسیار رنج بیند و علت پیدا کند اول آنکه
و بی‌قوت و ترش بود و دور نتواند پریدن و اگر بگیرد باز جهاند و اگر علاج کنی بند
و ترش نک بود اما جانوری که در زمستان فربه بیرون آید تازه روی و تیز چنگال سخت
بود و اگر رنج پیدا شود زود علاج پذیرد و زود تندرست شود و چون وقت شکار جانور شود
و باید که گوشتش نیکو سازد و آنگاه پراند که جانور تندرست ماند و اگر این نگاه ندارد نباشد
علتها پیدا شود که در معالجه آن درماند و این نوع تیز اهل این صنعت را پوشیده نیست
این نوع از شرح مستغنیست و اگر در بهار جانور تر شود گزند رسد و در وقت گیر
زود گریز خورد و نیکو خوش شود و در بهار جانور هرچند نگیرد باید پراند که خوشدلتر و حریص
شود و بشکار راغب‌تر گردد و در این وقت باید که گوشت نیک پاکیزه دهند و بار روغن بادام
دهند تا جانور فربه و تندرست و بی‌علت شود اما خانه که دارند نیک فراخ و نم دار نبود

دیگر روشن

دیگر روشن نبود تا وقت طعمه دادن نپرد و گزند رسد و نیز در وقت پراند آختن
گوشتهای مخالف دهند چون گوشت مرغ و کبوتر و باد خورک و غراب و مرغابی جانور را آبی
تا نیک آید و باید که در وقت گوشت با روغن زرد و روغن بادام دهند تا جانور ضعیف
و بی‌علت ماند باید که تا تمام پراند هیچ گوشت کم نکند و چون تمام پر انداخت زود هم در گریز
گوشت اندک اندک باز گیرند تا گوشت کم کند اگر بعد از گریز گوشت کم نکرد و فربه گیرد
بسیار علت پیدا کند و از شکار آن سال باز ماند **باب اول** در شناختن چنگال جانوران
می باید دانست که در چهار فصل جانوران را کدام گوشت باید داد و از کدام گوشت باز
باید داشت همه را بیان کنیم بتوفیق خدای تعالی علامت جانور تندرست و بی‌رنج آن
دور اندازد و در سفیدی سفید و در سیاهی سیاه و سفیدی از سیاهی جدا شود
و در وی زردی و سبزی نبود آن جانور تندرست است و اگر چنگال جانور زرد بود و در وی
دم آلوده بود یا چنین پیما بود و تندرست نبود این رنج از گرمی بود یا از آنکه بجای جانور رسیده
بود نیک احتیاط کند خطا نیفتد و دانایان این صنعت در جانور چهل نوع بیماری گفته و شناخته‌اند
آن جمله را بتوفیق الله تعالی بیان کنیم ان شاء الله **باب دوم در شوخ** بدانکه شوخ از گرمی شود و چون گوشت کبوتر

بسیار خورد از ان شود و بعضی گفته اند چون گوشت بی استخوان بسیار خورد از ان
شود علامت شوخ آن بود که چنگال غلط کند و دور نتواند انداخت علاج آنست
که گوشت با شکر طبرزد بدهند که نفع کند و نیکو شود و اگر ازین به نشود علاج آنست
که زعفران و شکر طبرزد و صبر سقوطری یکان درم نیک بسایند و در جگر بره معجون کنند
و غلافه تلخه بره را پاکیزه بشویند و معجون در وی کنند و سر وی بریسمان باز بندند
و در گلوی جانور کنند و یک ساعت دست بدارند آنگاه ریسمان را بکشند تا بر آید و اگر تلخه
بره نباشد در حوصله مرغ کنند همین عمل کنند که گفته شد و در هر زهره همین عمل کرده و باید
که در وقت کار بستن نیکو چرب کنند با روغن زرد تا جانور زحمت نبیند آنگاه
جانور را نزدیک آب نشانند تا همه علت از وی بر آید و اگر جایی باشد که ازین چیزها
میسر نشود پاره گنجشک بچه نارسیده در گلوی گنجشک بچه بریسمان به بندند همان عمل کنند
که گفته شد نیکو شود اما علاجی که مجربست و در وی نرفته است آنست که ریوند چینی و زعفران
و شکر طبرزد نرم بسایند و در چشم جانور دمند نیکو شود بتوفیق الله تعالی **باب سیم در سفیدی مرغ**
بدانکه چون از شوخ بگذری این علت در جانور از چیزهای گرم و خشک خیزد و از گرد و غبار

دود و چراغ پیدا شود و علامت او آنست که چشم جانور روشن نباشد و تا حیران
و کم تمیز بود و گوشت فربه و چنگال پاک باشد و دور اندازد اما یک دانا باید تا این نوع بیماری را
دریابد و آب بسیار خورد علاج وی گوشت ماهی و گوشت بزبچه و گوشت مرغ جوجه باید
دادن و گوشت که شبانگاه در آب گشنیز تر کنند و بدهند تا نفع کند **باب چهارم در کاهش**
بیماری آن بود که در جانور که گلوی او گرفته شود و غرغره کند گوارد برد اما هر روز لاغرتر شود
و چنگال نیکوتر بود و آب بسیار خورد علامت کاهش این بود علاج او آنکه سر سری گوشت فربه
از گوسفند بگیرند و سرد کنند تا افسرده و در گوشت کنند و بدهند و در هر شبی و روزی
دو درم سنگ نفع کنند **علاج دیگر** شحم حنظل صبر سقوطری می یکان درم سنگ بسایند
و با روغن گاو چرب سازند و در گوشت کنند در آب حل کرده و در پیش جانور نهند تا بخورد
نفع کند **باب پنجم** در دمه و علامت آن آن بود که اگر یک پر که بپرد دم زن شود و اگر
یکبار دم شتابنده دور نتواند پریدن و دلش طپان شود و چنگال غلیظ کند و این علت
از بلغم خیزد و سبب آن آن بود که از گریز فربه گیرند و خشک یراق نکرده پرانند علاج
آن بود که کبوتر سرخ بگیرند و سر که در گلویش ریزند و گلویش بربندند و یک شبانه روز سرنگون

آویزند آنگاه ازان گوشت سیر کنند و اگر نخورد در گلویش باید کرد که نفع کند
و اگر ازین به نشود جگر گوسفند را بکوبند و یک شب و روز در کمیز بچه خورد و پر کنند بامداد
ازان سیر کنند و اگر نشود قیاغو با شوره کاشغری باید داد آنگاه تا سه روز
از گوشت کادسیر کند اگر نیکو نشود شراب کهنه و قیاغو دیرینه شده باشد بجوشانند
تا بپزد و گوشت را در آب تر کرده بدهند نفع کند اگر نیکو نشود هزار دارو را نرم بسایند
و بپزند و با شکر بدهند نیکو شود **باب ششم** در بواسیر بدانکه علامت بواسیر آن بود
که جانور همیشه منقار در دم میخزاند و دم را میلرزاند علاج آن بود که بکرور گوشت
لاغر دهند باز گوشت کبوتر فربه دهند اگر نیکو نشود دو درم گل ارمنی و دو درم
تخم آبی شیرین بدهد انکه بکرزمیت درم خایند و در دیگچه سنگین کنند و آب بریزند و بجوشانند
تا نخیر باند فرود آرند آنگاه گوشت را دران آب تر کنند و بدهند نفع کند
و اگر نیکو نشود دو درم راسوی پشت انداخته دارو روغن زرد آلو بگیرند و چرب کنند و بیست
بار و واکنند دم جانور بدان بدارند و دو بر و بر و دو نفع کند **باب هفتم** در خون شدن بنجال
چون بنجال جانور خون شده و خون با بنجال آمیزد و بعد از بنجال خون پیدا شود از گوشت درشت و بسیار خوردن

بود که گوشت

بود که گوشت خام با خون پیدا شود علاج آن بود که بیخ قسرکا شغری را سه روز
در گوشت تر بمالند و بدهند نیکو شود و باید که گوشت سپر زند بدهند و اگر از بواسیر بود
باید که از روغن زرد آلو دم او چرب کنند و گل سرخ نرم بسایند و در بنجال
نیکو شود و اگر خون بسیار بود علاج آن بود که جانور را نیکو گرسنه کند عود خام و نقل
زنجبیل مصطکی نرم بسایند و بپزند و با گوشت یکجا کنند و سیر کنند نیکو شود **باب**
هشتم در تنگ شدن مقعد جانور بدانکه مقعد جانور تنگ میشود و در وقت بنجال
انداختن زحمت می بیند این رنج از گرسنگی بسیار میشود نشان آن آنست که بنجال
باریک اندازد و مقعدش بلرزد و دم را بلرزاند و به پیچد و بشکار حرصش کم بود
علاج او آنکه با روغن بادام یا روغن کدو چرب کنند اگر نیکو نشود زنگار
و عسل شافه کند و از روغن گاو چرب کنند نیکو شود **باب نهم** در گلولهای
که در شکم جانور پیدا شود مقدار باقلا و کلانتر ازان میشود باید که جانور را بعد از سیر کنند
در سواری از دور بگذارند و او پایه خطا کند و حوصله بر چوب زند و گوشت سخت شود
و بگدازد و گلولها شود اگر دیر بماند جانور هلاک شود علاج آنکه گوشت ماکیان چندان بدهند

که اورا بگدازد و اگر بیله زرد در شکند و شحم او را کم پزند و نرم بکوبند و با روغن گاو
معجون سازند و پاره عسل با میزند و در روده گوسفند کرده سر روده را بریسمان
به بندند و در گلوی جانور کنند و در روده بدمند تا آن باد در حوصله جانور در آید
آنگاه زمانی در دست دارند تا آن گلولها بگدازد و نیکو شود **باب دهم** در آنکه
منی جانور بگیرد این علت از گوشت ناپاک و چرکین پیدا شود علاج آنست که همیشه با روغن
بنفشه یا روغن بادام چرب دارند و از گوشت سخت و از طپیدن نگه دارند تا آنکه
به شود **باب یازدهم** در کرم بال جانور اگر در بن بال جانور کرم شود و بیخ پر نیز پیدا
آمدن گیرد علامت آن بود که منقار در بن بال میخلاند و میخارد و با بال بازی میکند
این علت از آن میشود که از گرسنه فربه برگیرند و گوشت نارسیده و پرانغ ناکرده پرانند
علاج آن بود که با سرکه و تلخه گاو بشویند نیکو شود و اگر از این به نشود بوره ارمنی
زنگار نوشادر فلفل را از هر یک یکان درم خوب بسایند و بیزند و در سر سوزن ریسمان
در پیچند چندانکه سوزن پیدا نیاید آنگاه کرم را در سوزن بیرون کنند و با سرکه
انگوری بشویند و دارو در وی بسرشند نیک شود ان شاء الله **باب دوازدهم در لقوه**

لقوه از تری بود علامت او آن بود که چشم جانور روشن و تابان نبود و گردن
کج بود و پا و بالش سست شود علاج آنکه تنوری بکنی و با هیزم تا که بتابانی آتش را
بتمامی بیرون کنی و یک خشت خام در آنجا بنهی و جانور را در کرباس پیچانیده
در آنجا بنهی و سر تنور را از نمد بپوشی و زمانی بگذاری بعده بیرون کنی و بر آتش
آتش خشک کنی آنگاه عود خام و زنجبیل و عود رومی و برنگ کابلی بسایی و به بیزی
و باهم ترکیب کرده حب بسازی بقدر نخود و با گوشت بدهی و بسیار زندهی
و با روح قیاغو بدهی نیکو شود **باب سیزدهم** در برابر این علتی است که جانور
دم چپ و راست میکند و بال بازو نیز علاج آن بود که تخم بنگ را نیکو بسایند
و با روغن چهار مغز در آمیزند و اگر گوشت بدهند با آن روغن گوشت کبوتر و گوشت
ماکیان بدهند و از گوشت گاو پرهیز کند و اگر روغن چهار مغز نیابند تخم بنگ را
در کرباس پاره کنند و در آب بجوشانند و نیکو بپالایند و روغن گاو در آن بریزند و بجوشانند
تا آب نماند آنگاه گوشت را در آن زنند و بدهند نیکو شود **باب چهاردهم** در کرمی که در شکم جانور
شود این علت از گوشت چرکین شود و از گوشت در آفتاب بسیار مانده شود علامت او آن

بود که در وقت پنجال انداختن جانور گرم بود علامت دیگر آنکه منقار در شکم و سینه در از دو

و منخار دو چنانکه بیفتد علاج آن بود که تخم کاو بگیرند و در شکم جانور بمالند نیکو شود

و اگر خواهند که کرم بیفتد پوست انار شیرین را نرم سائیده با گوشت بدهند کرم

بیفتد علاج دیگر آنست که شیره گندم را بکشند و با روغن بادام در گوشت بدهند

کرم بیفتد و نیکو شود و اگر جانور نیک گرسنه ماند و سه کرمی در شکم جانور باشد

درهم پیچیده گلوله شوند مرمکی کابلی را بستانند و در گوشت کرده بدهند بیفتد

بعده شراب نیکو بخورانند نیک شود **باب پانزدهم** در آماس پای جانور

بیشتر از گرمی میشود و یا از طپیدن سخت که در پایش گزند رسد و آماس میکند

علاج آنست که جانور را بر شواری بنشانند و میخی بر زمین بزنند و پوست پاره

در زیر پایش افکنند تا پنجال افکند و پایش آلوده گردد زود نیک شود و آماس

برود و اگر ازین به نشود تخم کبر را نرم سائیده با روغن گاو ببندد نیکو شود

و اگر تابستان باشد شکر و زعفران طلا کنند نیکو شود و اگر نیکو نشود بگیرند زرد چوبه

و خون سیاوشان یعنی شیرک و همه یکسان درم نیکو سائیده تا آب

و بعضی

و سفیدی بیضه مرغ معجون کنند و سه روز ببندند نیکو شود **باب شانزدهم** اگر جانور

بال راست دارد از دو سبب باشد از کلان گیری یعنی گزند چون تا زو کلنگ یا خود

از آنکه جانور گرم شده باشد از شکار یا از طپیدن بسیار از هوای گرم خونش

گرم شده باشد یا گوشت گاو یا گوشت بز بدهند از آن باد مخالف خیزد که تند

علاج او آن بود که درمیان دو استخوان بازوی جانور رگ باریکست بنوک نشتر

باریک خون بر گیرند و نیکو که چند قطره بچکد نیک شود و اگر باد باشد تخم کبر بگیرند

و نیکو سائیده معجون کنند و با گوشت بدهند نیکو شود و اگر آزار رسیده باشد اندک

باب هفدهم

روغن کرم در بال جانور بچکانند نیکو شود بعده شراب پاکیزه بخورانند نیکو شود

در علاج گوشت آوردن جانوران چند نوعست یکی آنکه گوشت بسیار دهند گوارا نتوانم

کرد و بروی غالب آید باز آورد علاج آن روز هیچ گوشت نباید دادن و چون حوصله

پاک کند گوشتی باید دادن که جانور بوی رغبت کند و طبع جانور بوی الفت گیرد

و اگر روز دیگر هم آن گوشت باز آرد معلوم شود که از بیماری بوده است و بعضی گویند

از آن بود که گوشت را نیکو پاک نکرده باشد و در طعمه بدست گوشت وی نمانده باشد

خواهند در حوصله از جدا کند نتوانند و گوشت باز آورد **باب هژدهم** اگر پای
جانور سست شود این علت از آن میشود که از گریز فربه گیرند و یا از طپیدن سخت
که جانور از چیزی در رمد و سخت طپد علاج آن بود که جانور را بنشانند و روزی
چند بآواز ترسانند و نطپانند نیکو شود و اگر معلوم نشود که از فربه گرفتن آمده است
و در لاغری پیدا آمده است علاج آن بود که درون سوی جانور پایهای او رگیست
پیدا آمده بسر سوزن از آن رگ کشایند و بر وی شکر و زعفران طلا کنند نیکو شود
باب نوزدهم بدانکه در جانور هیچ علت از آن قویتر نبود که ناگاهی نگذرد و جانور
بر رمد و در وقت سیر کردن گوشت خطا نشاند و این علت بد باشد علامت آن بود
که جانور دایم سر بجنباند و بچنگال سر را بخارد علاج آن بود که آب در دهانش بریزند
و جانور را سرنگون بدارند تا آن گوشت باز آورد و حیله آنست که جانور را در انبان
استوار بربندند تا پر با شود در حال گوشت باز آورد و اگر از این باز نیارد ببایدید
که گوشت را چه جایگاه نشانده است آنجایگاه را شق کنند و گوشت را بیرون کنند و اگر
بیرون نکنند هم هلاک بود و آنکه بد و زنند و جانور را بنشانند و زنهار تا نیکو شود

باب بیستم

باب بیستم اگر جانور در شکار درد یافته باشد یا آزار رسیده باشد باید که طعمه
گوشت کبوتر در روغن چهار مغز بدهند و اگر سه روز بنشانند و استخوان ندهند و اگر نیکو نشود
عود خام و قرنفل و علک رومی و شکر طبرزد و زنجبیل یکان یکان درم بگیرند و نیکو بسایند و حب بندند
و هر روز دو بار بمقدار فندق بدهند با روغن زرد نیکو شود **باب بیست و یکم** علتی است
در جانور که از کرم و خشک شود و هیچ جانور نبود که در وی این علت نبود و هر جانور که
این علت در وی بود قوت نگیرد و در رنج بردن بوی بیفزاید و کم زیست علامت آن بود
که گلویش گرفته شود دست و در دمند و خویش را بیفشارد و بالهای چپ و راست را بهن کند
و بقوت نپرد علاج آن بود که با روغن بادام آب کشنیز بجوشانند و بدهند نیکو شود
و گوشت در وی زنند و بدهند و از میان دو استخوان بالش چنانچه گذشت **باب بیست و دوم**
علتی است در جانور که آنرا احصر خوانند و این نوع علت اکثر واقع شود و پرها هیچ [illegible]
و پایها سست شود علاج او آنکه فلفل دراز نرم بکوبند و با آب ترب بیامیزند و گوشت
در وی تر کرده بدهند و با روغن بادام و روغن کدو چرب کنند و بینی جانور را
نیکو کنند تا گره و چرک چراغ که در بینی جانور رفته باشد قطع شود **باب بیست و سوم**

هر جانوریکه او را طعمه منفعت نکند هرچند چیزیکه بخورد فربه و تازه نشود این جانور را
گوشت گنجشک باید داد پیش او اندازند تا خود بگیرد خوشدل و تازه رو گردد و اگر گنجشک
نگیرد و رغبت ننماید باید که هلیله سیاه را پوست بکارد بتراشد و نرم سائیده
با روغن کنجد معجون کنند و در گلوی او کنند و آنگاه بریسمان چنان ببندند که اگر
بکشد باز وارد و گوشت در حوصله جانور نماند و اگر نیکو نشود زنجبیل پرورده دهند طبعش
گرم شود **باب بیست و چهارم** اگر جانور سر درد یا فقه باشد از بسیار پرانیدن علاج همان
کنند که در باب لقوه گفته شد و گوشت گنجشک باید داد و اگر نیکو نشود گوشت
کبوتر و تخم بنگ باید داد و آب ندهند و در گلویش شراب چکانند آنگاه جانور را
از و سیر کردانند نیکو شود **باب بیست و پنجم** اگر خواهند که در زمستان شکار کنند
جانور را هیچ گزند نرسد بگیرند زنجبیل و خولنجان و دارفلفل و قرنفل از هر یک یکدرم
و با فانید حب ساخته مقدار فلفل روزیکه شکار کنند یکدانه از آن حب در گوشت پیچیده
هیچ تری و سرما کارگر نکند و گزند نرسد آزموده است **باب بیست و ششم** اگر در تابستان
جانور گرم زده شود و آب بسیار خورد و اندک گرمی که بروی رسد از آن بشود علاج او آن بود

که یکمنم و درم ریوند چینی و یکدرم شکر طبرزد نیکو سائیده معجون کنند و در یخ
کرده بخورانند نیکو شود چند بار دیگر گوشت ماهی و گوشت بزبچه دهند اگر نیکو نشود
قرص کافور دهند نیکو شود **باب بیست و هفتم** اگر جانور گوشت بگذارد و بیرون ندهد باز
بیارد روز دیگر گوشت اندک دهند اگر اینهم نگوارد و باز بیارد رشته ابریشم که پاره
گوشت بریسمان ابریشم به پیچند و جانور را دهند و زمانی بگذارند و باز بکشند از آن
گوشت لختی برآید و اگر برنیاید گوشت بز را تلخه گوسفند زنند و بدهند گوشت برآرد
آنروز باید که دیگر گوشت ندهند و اگر گوشت دهند باز نیاورده است و اگر زمستان
بود زنجبیل پرورده تا حوصله اش گرم شود نیکو شود **باب بیست و هشتم** اگر جانور را قماغو
دهند و دیر باز آرد پاره زر ابریشم پیچیده دهند باز آرد و اگر نکنند پاره آب گرم
بچکانند در حال باز آرد و تازه گردد **باب بیست و نهم** اگر جانور را پیش بسیار شود
علاج آن بود که زرنیخ با سرکه نیکو حل کنند و بمالند و بجای منقار بمالند پیشش
کم شود و اگر نشود سیماب را بکشند و با زرنیخ بمالند نیکو شود **باب سی ام** اگر پر جانور بشکند
بجای آن پر دیگر پیدا از آن بود که خون بیاید و جای پر را بگیرد و سخت شود پر پیدا نشود علاج آن

که گوگرد فارسی را نرم کنند و با آب در جایگاه پر بچکانند که ده شود پر برآید
و موم در جایگاه پر تقصیر نکنند تا باز گیرد **باب سی و یکم** اگر جانور بیمار دم زن
شود و دیر ماند دران بیماری باید که یکدرم صندل سفید با روغن گاو و بیخ بیفزاید
و بدهد نیکو شود **باب سی و دوم** اگر دل جانور آماس کند اگر از گرمی است علامت آن بود
که آب بسیار خورد و اگر از سردی بود آب کم خورد و چنگالش سبز بود علاج آن
بود که زوال مشک باید داد بقدر نخود و استادان گفته اند که بقدر ازین واین
صواب تر دانسته اند و بعضی از حکیمان گفته اند که ازین دارو در آب زیره سیاه
نهند و بدهند صواب تر باشد و دیگر تریاق عود خام زعفران با شکر طبرزد با گوشت
بدهند بغایت مفید است **باب سی و سوم** اگر خواهند جانور زود پر بیندازد
علاج آنست که گوشت روی پستان میش و آب برگ چغندر و روغن یاسمین
و آب با درنگ این مجموع را درآمیزند و با گوشت بدهند زود پر اندازد مجرب است
باب سی و چهارم در طبایع گوشتها گوشت جانور پرنده را بیان کنیم که کدام سازوارتر و کدام
ناسازوارتر و در تابستان کدام شاید و در زمستان کدام بدانکه گوشت بره گرم و تر است

د گوشت خوک گرمست اما بقوت تر است و دیگوار گوشت خرگوش گرمست اما دیر
گوارست گوشت گوزن گرم و خشک است و دیرگوار و گران گوشت روباه گرم است
سردی دریافته شود گوشت کشف بطبع جانور سازنده است گوشت گاو سرد است
بجانور خصوصا در زمستان بغایت زیان دارد گوشت گوساله سرد و تر بود جانور گرمی
زده را سود دارد گوشت بز گران بود و دیر هضم شود گوشت جیره گرم تر است مفید بود
و زود هضم شود گوشت بزغاله در تابستان نیکو بود و در زمستان بد بود گوشت
جانوران پرنده گرم خشک بود گوشت قاز گرم بود زود هضم شود گوشت کلنگ گرم بود
صفرا انگیزد گوشت جانوران آبی همه گرم بود اما یک خشک نبود و میانه بود
گوشت مرغابی زود هضم شود گوشت کرگ مرغ سفید زود گوارا اما جانور بقوت رسیده را
سود دارد گوشت مرغ چه سرد و تر بود از همه گوشتها زودتر هضم شود گوشت
ماهی از همه گوشتها لطیف تر است جانور گرمی زده را بغایت مفید بود و هر جانور که
خورد بود گوشت او گوارنده تر بود و هر جانوریکه کلانتر بود گوشت او گوارتر بود و همچنین
جانوریکه بسال خوردتر بود گوشت او گوارنده کمتر بود و استادان چنین گفته اند که در سال

نظر باید کرد هر کدام گوشت که در آن فصل موافق تر بود از آن گوشت باید
داد و در تابستان گوشتهای معتدل و در زمستان گوشتهای گرم باید داد
تا منفعت کند و از همه گوشتها گوشت اسپ گرمتر است و از همه گوشتها
گوشت خر سردتر است برین قیاس تجربه کن **باب سی و پنجم** اگر جانور بد خوان
شود و اجابت نکند باید که از قرین بگیرند منقار و دهانش را چرب بسازند خوانا کرد
و بقدر نخود در گلویش کنند در آمدن حریص گردد **باب سی و ششم** اگر جانور غرغل شود
و منقارش ریش شود و گلویش آماس کند علاج آن بود که نمک نشنید نیکو بسایند
و میزند دارچینی سیاه درآمیزند و نرم نرم بشویند تازه شود بعد از آن روغن بادام
و روغن بنفشه چرب کنند نیکو شود و اگر موم روغن مالند و در جایگاه خنک
بنشانند بهتر بود و باید که گوشت سخت ندهند و گوشت را ریزه کنند و با روغن
بادام تر کنند و هر گوشتی که بطبع گرم بود نباید داد چون گوشت کبوتر و گوشت خرچنگ
و ماهی و بچه بز با روغن بادام یا روغن زرد **باب سی و هفتم** در شناختن جانوران
ترکستان و نیک و بد ایشان بر وجهی که گفته اند چنانچه بعضی در کلان ایشان و بعضی

در خورد ایشان نشانها گفته اند و یادگار گذاشته اند جانوران ترکستان
آنچه سر ایشان بود سر کلان باید و پیشانی فراخ و چشمها کلان و پایها دراز
و دم کوتاه و پنجه ها فراخ و ناخنها سیاه زود زود خورد و گوارد تر و تازه
روی باشد و خود را آراسته دارد و پرهای او چرب دار و روغن کیش بود و منقار
سیاه و بردست گران سنگ و حرکات و سکناتش سبک چست بود بدین صفت
که گفتیم اگر یافت شود نیکو بود و نیک باید داشت که نامدار بود باز علامتهای
جانور کلان باید که سر جانور کلان و چشمها خرد بود و باقی هرچند استخوانهاشان
کلانتر بود بهتر بود و بالهایش سبز رنگ بود بغایت گران سنگ بود و چشمهایش
بسیار کلان و فراخ بود و گوشتش سخت بود و گوشت زود گوار برد و ایمان و جانور کلان
طمغاج بمحال گرانی جانور را اعتبار کرده اند برنگ و صفت مشغول گشته اند
و بعضی حکیمان ای برین بوده اند که هر جانوری که سفیدی بر پشتش ریزه بود و سیاهی
کلان و بر سینه و شکم سفیدی کلان و سیاهی ریزه آن را اختیار کرده اند
و بسی نیکو داشته اند و جانور زرد را بغایت گزین داشته اند و باز هر جانوری که

نیز شکار از مغل

سر کلان و چشمها در چشم خانه فرو رفته ابروان چشمهایش پوشیده بودی آن جانور
دلیر و خونخوار و رشیدی **باب سی و هشتم** باز دانایان کفته اند که هر جانوری که
کریزپای باشد بجوانی باز نیاید و در هر رسیدن بکریزد باین جانور رنج نباید دادن
که ضایع شود و باز کفته اند که هر جانوری که سفید و یا تنک سرخ باشد و بال و دمش
بسیار و کوشتش سست بود و دو دستش سبک باشد این جانور نیک نبود و نباید رنج بردن
باب سی و نهم در تندرستی و بیماری جانور نشان تندرستی جانور آنکه دل کشاده و تازه
روی بود و دیر چنگال آورد و سفیدی و سیاهی چنگال درآمیزند و سیاهی
و سفیدی بغایت پهن و سفید او بیشتر بود تندرست بود و اکر چنگال او یک
رنک بود و باهمدیکر درآمیزد این جانور تندرست نبود علامت دیکر وقت بیجا
اندختن دم در منقار یکجا آرد و بر او این علت رنج بود **باب ۴۰** اکر جانور روی را بچنکال
بخارد و بتراشد در کلویش ریش یا خوره خواهد بود علاج آن بود که کلاب سرخ و کلنار
و اندک زنکار نیکو آس کنند و بپزند و نیکو بشویند و داروها در روی پر کنند نیکو شود
اکر جانور کوشت شب کوار نبرده باشد و دیر مانده تدبیر آنست که عمل و ده که در اول آب

کفته شد بکنند نیکو شود **باب ۴۱** در علاج کل چشم اکر در چشم جانور کل افتد
علاج آنست که کچو زنکار با شیر آدمی یکجا کرده با میل باریک در چشم وکشند نیکو شود
و آب کبر را اندازند به شود و اکر ازین هم نشود سنبل را در آب سرد اندازند
بعده در آب بشویند و بمالند تا مزه و قوت او در آب برآید آنکاه او را در چشم او
کشند یا بچکانند تا هفت روز تمام دفع شود و اکر ازین نیکو نشود پوست منقار
مرغ و پوست کاورس بسوزند و نیکو بپزند و در چشم جانور دمند نیکو شود
و اکر آزاری شده باشد علاج آنست که خون کبوتر با پاره زرنیخ و آب زرد آلو
بچکانند نیکو شود و اکر در چشم جانور آب دود از دو سبب باشد یا از غایت کرمی
و دیکر از غایت تری اکر از کرمی باشد در چشم جانور کلاب بچکانند و اکر از تری
باشد آب سرد باید چکانند **باب ۴۲** اکر در چشم جانور آماس شود از دو نوع خالی نبود
یا از زخم بود که رسیده باشد یا از باد بود و اکر از زخم بود زرنیخ سرخ با شیر حل کرده بچکانند
نیکو شود و اکر سر جانور آماس کند از تری بود علاج آنست که کبوتر بنک دهند
و اکر کوار نبرد و کلیدرم نمک هندی در کوشت کرده بدهند و در پیش او آب نهند نیکو شود

واگر نیکو نشود گلنار و نار پوست با سرکه حل کرده طلا کنند و منقار و پنجه جانور را
با روغن بادام چرب کنند نیکو شود **باب ۳۲** در علاج درد شقیقه اگر در جانور
درد سر و شقیقه بود جانور پژمرده شود و هیچ بشکار حرص و رغبت نکند و در وقت
گوشت خوردن سر میخارد و میجنباند و شب میاندازد هر حکایتی که بدین صفت باشد
علاج او آن بود که برگ سداب را در آب بجوشانند و روغن یاسمین در گلویش بچکانند
اگر نیکو نشود تخم کرک بقدر نخود بگیرند و نیکو آس کرده در روی جانور دمند و جانور را
در دست بسیار نشانند و اگر بسیار بجنبد آب پیش نهند و آب انار شیرین
بچکانند و گوشت دیرتر دهند **باب ۳۳** در علاج درد چشم و اگر در چشم جانور کرم شود
از گوشت الجزء خون پیدا میشود علاج آن بود که فتیله سازد و در عسل زنند و در چشم
بندند و آب باز گیرند و از شراب نیکو بچکانند و از خون دور دارند نیکو شود
باب ۳۵ در علاج کری گوش اگر جانور را بخوانی نشنود و اجابت نکند باید دانست که در گوش او
خلل شده باشد و اگر اصلی و قدیمی بود رنج نباید بردن که نافع نیفتد و اگر از نم
بود یا چیزهای گرم بود علاج آن بود که وارفلفل را نرم کوفته با گوشت دهند و عسل بمنقارش

مالند نیکو شود و اگر پای جانور درد کند و بندها و پنجه هایش آماس کند اگر روز روز
گذرد تا ده روز علاج آن بود که مرهمی سازند از زنجبیل و در بندند بتابستان
و زمستان علاج پای یکسان بود و نیز از روغن گاو مرهم سازند و در خانه زیر پایش
اندازند و ضماد سازند از گلکو و آرد جو و خولنجان و سرکه و سفیده تخم مرغ
و شیر خر ضماد کنند و بندند نیکو شود **باب ۳۶** در علاج درد گلو اگر گلوی جانور
علت پیدا کند نشان آن بود که بالهایش ورم کند علاج او آن بود که در میان
دو استخوان بالش رگیست باریک از آن رگ خون باید کشاد با سوزن باریک نشتر
علاج آن بود که اسپغول خشک بدهند **باب ۳۷** در علاج درد شش اگر شش جانور
درد کند علاج آن بود که گل سرخ و زعفران و شکر طبرزد برابر آس کنند و بیزند و در گوشت
کرده بخورانند نیکو شود انشاء الله تعالی **فصل در تماشای طیور** از جمله اسباب حضور
و سرور است انشراحی میدارد و در معرفت دوست انسان و طیور مثل باز و جناب
کمال هامی و اسم سامی ایشان بغایت معروف و مشهور است بنابران معدودی چند
که بسبب کثرت استعمال در مدت چهل در ظلال عافیت عاطفت و تربیت حضرت پادشاه

که مربی دعاگویان قدیم و دولتخواهان مستدیم بوده بتجربه معلوم کرده شده بود
درین اوان خواست که زخایر مقدمه را بشایبه حسنت و فطنت بر طبق تحریر
نهاده بموقف عرض رساند و امیدوار میباشد که صید راحت فی الاصطیاد
استراحه را منظور داشته بقصد صید طیا و عنقای حقیقت کنبد گردون نورد
توجه و تضرع را در هوای پندار بمذلل تخشع جولان داده شهباز بلند پرواز
دعا را در فضای ریاض قدس بصید مطالب پرواز دهند و مقاصد کونین را
بدست آورند و این خجسته حال شکسته بال را از رشحات قبول خاطر دریا مقاطر بهره ور
رسانند فهرست ابواب باب اول ٣٢ در بیان دلایل جواز صید کردن باب دوم ٣٣ در بیان
آنکه صید چه کسان را گران باید شمرد اهل باب سوم ٣٣ در بیان آنکه اگر کسی باز و چرخ و بیک را آنچه را
پراند چه حکمت باب چهارم ٣٤ بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه باز و چرخ و یوز
و سک را اگر پرانند و دوانند چه حکمت باب پنجم ٣٨ در مفهوم میر شکاری و مهوساتی
باب ششم ٣٩ در یافتن آشیان جانور باب هفتم ٤٠ در چگونگی پروردن جانور بیضه را
باب هشتم ٤٣ در بیان آنکه بعد از آنکه جانور از بیضه بیرون می آید دما درو پدر او چگونه

تربیت کرده

تربیت کرده تعلیم شکار میکنند باب نهم ٥٥ در بیان آنکه ط
زنک در چه جای جانور بندند

باب دهم ٥٦ در خواهش جانوران

باب یازدهم ٥٨ در بیان دستکشی جانوران

باب دوازدهم ٥٩ چون میر شکار خواهد

باب سیزدهم ٦١ در بیان سنجی باز

باب چهاردهم ٦٤ در اصناف شاهین و سنجی

باب پانزدهم ٦٥ در دانستن اصناف باز

باب شانزدهم ٦٧ در دانستن تندرستی و بیماری باز

باب هفدهم ٦٩ در بیان لاچین و لگر

باب هژدهم ٧٠ در بیان آنکه چون باز را زهره و دیا دهند

باب نوزدهم ٧٢ در شناختن موسم شکار

باب بیستم ٧٤ در بیان جانور انداختن

باب بیست و یکم ٧٥ در بیان گریز جانور

باب بیست و دوم ٩٠ در بیان کیفیت هوای گریز جانور

باب بیست و سوم ٩١ در بیان آنکه گوشت را بکدام فن آب پرورده باید داد

باب بیست و چهارم ٩٣ در کیفیت طبیعت طعوم

باب بیست و پنجم ٩٦ در فربه ساختن باز لاغر

باب بیست و ششم ٩٨ در فربه نگاه داشتن جانور

باب بیست و هفتم ٩٩ در نواختن طبل باز

باب بیست و هشتم ٩٣ در اختیار کردن روزها و نظرات کواکب

باب بیست و نهم ٩٧ در دانستن حقیقت شنقار

باب سی ام ٩٩ در گشاد کردن باز

باب سی و یکم ١٠٦ در باب باز تربیت ساختن بمرغابی

باب سی و دوم ١١١ در دانستن آش تولک

باب سی و سوم ١١٤ در اصناف اتیالکو

باب سی و چهارم ١١٧ در طریق ... و جارچی ساختن اتیالکو

باب سی و پنجم ١٢٤ در گشاد کردن جانور از شاهین

باب سی و ششم ١٢٢ در آموختن بحری و چرخ یا بحری را

باب سی و هفتم ۱۳۴ در بیان باشه
باب سی و هشتم ۱۳۶ در بیان تولوقتای
باب سی و نهم ۱۳۸ در بیان بیقو
باب چهلم ۱۳۹ در بیان پیره
باب چهل و یکم ۱۴۱ در اقسام لکر
باب چهل و دوم ۱۴۳ در بیان خطا کردن گوشت با
باب چهل و سوم ۱۴۵ در علاج کرم درون جانور
باب چهل و چهارم ۱۴۲ در علاج کرمیکه مشابه موی شود
باب چهل و پنجم ۱۴۸ در علاج گرفتگی نفس جانوران
باب چهل و ششم ۱۵۱ در علاج شپش جانوران
باب چهل و هفتم ۱۵۱ در جوشیدن بن جانور
باب چهل و هشتم ۱۵۲ در علاج عقلی پای
باب چهل و نهم ۱۵۳ در علاج پرده چشم حدوث
باب پنجاهم ۱۵۳ در مرض کج و ادم نشست که جانور را او بسیار آرد
باب پنجاه و یکم ۱۵۴ در بیان دیر ماندن گوشت در حوصلهٔ باز
باب پنجاه و دوم ۱۵۵ در پر گردان شدن جانور
باب پنجاه و سوم ۱۵۶ در علاج صرع
باب پنجاه و چهارم ۱۵۷ در درست شدن جناح جانور
باب پنجاه و پنجم ۱۵۹ نگهداشتن ناخن جانور
باب پنجاه و ششم ۱۶۰ در علاج گرانی نفس جانور
باب پنجاه و هفتم ۱۶۲ در گرفتن جانور که از دست میرشکار گریخته باشد
باب پنجاه و هشتم ۱۶۵ در بیان آنکه چون باز دست کامل شود
باب پنجاه و نهم ۱۶۶ در مسایل متفرقه
باب شصتم نوارد
باب شصت و یکم ۱۸۲ در آموختن یوز

باب اول دلا

باب اول دلایل جواز صید کردن قال الله تعالی و اذا حللتم فاصطادوا
یعنی چون از خانهٔ کعبه و زمین حرم بیرون شدید صید کنید
و دران باب خدای تعالی امر فرموده بندگان را بالصید کردن و ادنی
مرتبهٔ امر کردن بچیزی مباح شدن آن چیز است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که الصید لمن اخذ یعنی صید از ان کس است که گرفت و در اول اهل
ملت اسلام و اجماع اتفاق دارند بر جواز صید نمودن از جهة جلادت ظاهر
نمودن بر دشمنان و نشاط نمودن از برای دفع غم و خستگی و کسب کردن
آنچه مدد معاش کردد اما مکروه است که جهة لهو و بازی و تفریح باشد و یا این را
حرفه و پیشهٔ خود سازد و صید کردن جانوری که حلال باشد درست
از جهة نفع گرفتن بر پوست آن و یا آنکه خلاص شدن از ضرری

باب دوم در بیان آنکه صید کردن چه کسان را حلال میتوان
شمرد و بقول ائمهٔ هدی از مسلمانان باشند و یا بر دین موسی و عیسی علیهما السلام
باشند و آتش پرست نباشند و بت پرست شریک نباشد با مسلمانان در صید کردن

ولازم است که مرد باشد وبالغ وعقل کامل داشته باشد بلکه آن مقدار باشد که ذبح نمودن
وکشتن وبسم الله گفتن را داند بسنده است واگر چنین نباشد بمذهب امام اعظم رحمه الله
آنست که ذبح کردن کودک ودیوانه هرچند که تمیز داشته باشد روا نیست وکشتن
ایشان وتیر انداختن وسگ دوانیدن وی نزد امام ابی حنیفه روا نیست وکشته وی حلالست
و باید دانست که در وقت تیر انداختن وسگ دوانیدن ویا باز وچرخ پرانیدن
یا در وقت دام نهادن بمذهب امام ابی حنیفه شرطست که بسم الله گوید یا کلمه که در این معنی
باشد واگر بعمد ترک کند آن صید وکشته حرام باشد واگر بسهو ترک کند حلال باشد وبهترین آنست
که بسم الله والله اکبر گوید ونیت بنام خدای تعالی کند روا باشد واین اگر نباشد این صید
حلال باشد وهمچنین اگر الحمد لله گوید یا سبحان الله ومقصود از صید کردن بنام خدای تعالی حلالست
اما اگر عطسه زند والحمد لله گوید از برای شکرانه نعمت ومانند این صید حلال باشد بنام او شد
وهمچنین اگر خبر چیزی تعجب کننده شنود وسبحان الله گوید حلال نیست واگر گوید بنام خدای تعالی
وبنام پادشاه ویا بدولت سلطان وتیر اندازد مثلا آن صید کشته شود حلال نیست اما اگر گوید
بنام خدای تعالی یا بنام پادشاه ولفظ او را نگوید حلال باشد لیکن مکروه باشد وهمچنین اگر نام پیغمبر علیه السلام

شریک سازد بنام خدای تعالی حلال نباشد وبمذهب امام شافعی بسم الله گفتن وآنچه در این معنی
این باشد شرط نیست در ذبح کردن وتیر انداختن وباز وچرخ وسگ پرانیدن ودوانیدن
هرچند بقصد باشد اگر گوید بنام خدای تعالی ورسول علیه السلام یا پادشاه حرام باشد واگر
چرخ ویا باز ومانند اینها از خداوندش بگریزد وزمانی درنگ کنند وبعد از آن
شکاری بگیرد حلال نباشد وهمچنین است اگر باز بالای درختی ساعتی نشیند بعد از آن
گیرد واگر نشستن او برای آسایش است حلال نیست واگر برای حیله صید بود حلال بود

باب سوم

اگر کسی سگ آموخته را دواند باز وچرخ آموخته را پراند بسم الله بگوید در وقت دوانیدن
وپرانیدن وآن باز وچرخ وسگ جانوری بگیرد خداوندش بر سر نباشد که مانده زندگی از
آنچه رای باشد اما آن مقدار نیست که فرصت یابد که سر ببرد پیشتر از آن میرد بروایت مشهور
از ابی حنیفه حلال نیست آن جانور لیکن فتوی علمای حنفی داده اند بآنکه حلالست چنانکه مذهب
امام شافعی رخصت است اما عزیمت وتقوی آنکه حنفی مذهب نخورد از او واگر آن جانور
آن مقدار زندگی دارد وقتیکه خداوندش رسید که سر میتوان برید وچیست که سر نبرد بمیرد
واگر چنین نکند حلال نباشد هرچند که کارد نیافته وشرطست در آنکه شکاری وسگ صید حلال که

یا جانور یا چرخ و باز و مانند اینها او را کشته جراحت کرده باشد و اگر جراحت نکرده باشد
و کشته باشد حلال نیست و همچنین اگر شخصی جانوری را تیر زد وقتی حلالست که جراحت
کند فتوی برین است اما بعضی از علما گفته اند که باز و چرخ صید را جراحت کند هم حلالست

باب چهارم بمذهب امام شافعی باز و یوز و چرخ و مانند آن اگر وقتی که معلم آموخته
میشوند چنانچه کشته ایشان حلالست که چند شرط باشد اول آنکه جراحت بکند یا بزور بازوش
گرانی خود بکشد هر چند جراحت نشود دوم خداوندش بخواند بیاید و اگر آهسته میرود
چون خداوندش بانگ زند تیزتر شود و اگر قهر کند بایستد اما در چرخ و مانند آن
چون پریدن شرط نیست که بقهر خداوندش از پریدن بایستد سوم آنکه از سر خود و از بش
خود نرفته باشد در دنبال شکاری بلکه از پیش خداوندش چهارم آنکه شکار را نگاه داشته
باشد و نگذارد تا آمدن خداوندش پنجم آنکه هیچ یک از باز و سگ از گوشت و شکمبه
و روده و جگر و دل او نخورده باشد اما لیسیدن خون او را باکی نیست ششم آنکه خداوندش را
منع نکند از گرفتن شکار زی هفتم آنکه مکرر کرده از وی این امرها که شرط کرده شده و گذشته
چندانکه گمان برند شکاریان و اهل دانش شکار که باد آموخته شده و سه [illegible] شرط نیست

فتوی برین ست اگر بعد ازین که معلم و آموخته شده باشد صید کند و بخورد این
صید و یا صید دیگر که صید کردن آن صید که در وقت صید کردن ازو بخورد
یا از صید دیگر حرام ست اما صیدی که پیشتر کرده حلالست هرچند به نوبت صید بکند
و بخورد از وی هر صیدی که پیشتر کرده باشد **باب پنجم** در مفهوم میرشکار و هوسناکی

در اصطلاح میرشکار کسی را گویند که جمع اقسام و اصناف جانوران را نیکو انداز بفهمد
که چه جانوران است ما شنقار که افضل جانوران است شکاری خوب داند هر یک را
آنچه رتبهٔ اعلی اوست بگیراند مثلا رتبه اعلای باشه آنست که مرغابی در روی گول
مثل باز بگیراند علی هذا القیاس و در مفهوم هوسناکی این شرط نیست که همه اقسام را
خوب داند و نسبت میانهٔ میرشکاری و هوسناکی عموم و خصوص من وجه است
میتواند بود که هوس داشته باشد اما میرشکار نباشد یا میرشکار باشد و هوس نداشته باشد
اول کسیکه دام نهاد و جانور گرفت و صید کرد جمشید بود و میگویند جمشید و فریدون
و کیخسرو از جملهٔ تلامیذ افلاطون بوده اند و عمارتی عالی ساخته بود از برای درس فریدون
و کیخسرو و در انجا شه نشینی ترتیب داده بود که با جماعه پادشاه زادها در آن موضع خاص سبق

میکفته بزبان آن طایفه وشه نشین را رواق میکویند بنابرین این جماعه را حکماء رواقیون میکویند
وجماعهٔ دیکری از مستعدان اشراقیون میکویند که بغیر از قیل و قال بنور اشراق بصفای
خود در اوری فیه شد و جمع دیکری از فقرا و غربا بودند که در صحبت افلاطون مثل سایلان
نشسته دریوزه حل مشکلات و معضلات میکردند این طایفه را مشائین میکویند در سلطان
بودن و نابودن جمشید اختلاف تمامست و میکویند او را همیشه هوس کرفتن جانوران
شکاری بوده تا آنکه روزی مکسی پریده آمده بدام عنکبوت کرفتار شد همان دم ترتیب
دام داده جانور کرفته و صید کرده است تا از مشایخ کبار بیتر ترکستان خواجه احمد یسوی
آمده که بشکار شنقار و شاهین مشغول بوده اند چنانچه از ایشان معلوم میشود **باب ششم**
اکر خواهند که آشیان جانور را یافته بچه کیرند احتیاط نموده خود را نمایند چه عادت جانوره
اینست که هرکاه کرد آشیان بنی آدم را چند میدانند که از برای قصد بچه های من آمده اند
ترک آن منزل کرده یکروز دو روز کرد آن کوه نمیکردد و درین صورت فاسد شدن بیضه
و احتمال هلاک شدن بچه های او دارد پس قاعده و دستور چنانست که روز نزدیک بلکه شب روز
رفته در پس قعده کوه بطریق کونه صیادان پناهی ساخته نشینند و منتظر باشند که چون

روز شود

آن او
روز شود از کدام جانب خواهد آمد و باید دانست که در اول پیدا کم است که او
معلوم شود اما محل مراجعت که بچها غذا می آرد و بچها بمقتضای عادت چون مادر
و پدر را از دوری چند فریاد میکنند درین مرتبه مشخص میشود که در کدام محل است و کاهی
چنان میشود که بعد از رسیدن دیکر بران کوه آشیان نمیکنند و بجای دیکر انتقال میکنند
دوری و نزدیکی انتقال فراخور به بیرون و توران میباشد تا ضرورت نشود
بچه خورد بر ندارند از چند جهت یکی آنکه هرکاه پیش از ابلق شدن بر دارند بچه ها
غذا عاجز خواهند آمد بواسطهٔ آنکه خداوندی برین رفته که چند روز مادر و پدر ایشان
غذا را برابر دانهٔ خشخاش اخذ کرده تناول مینمایند چون بسرحد کلوش رسید
بفرزندان خود القا میکنند این کیفیت از بنی آدم نمی آید دیکر آنکه چون جانور را
خورد بر دارند پر فریاد و غوغا و شلاهین میشود و این لمبیا خوب نیست و اکثر اوقات
بواسطه شلاهین پرو دم او میشکند و خراب میشود پس اتفاق چنانست که چون بسعیدی
مبدل شود بر دارند و بتجربه معلوم کرده اند که هر شاهین در کوه بلند و شخ آشیان
می نهند شجاع چالاک باشد و سبب اینست که صید شاهین در صحرا مرغابی و کبوتر و زاغ

و کبک است و زور بسیار باید که مرغابی را یک کروه دو کروه راه بارتفاع کوه با آشیان
خود رساند و آنکه گفته اند که آشیان چرخ اگر در زمین هموار باشد علامت دلیریست
بواسطه آنکه چرخیکه در هموار آشیان می نهد مصلحت آنست که آهو بره و خرگوش
و توغدری شکار میکند و اگر آشیان چرخ در جای بلند سازد بردن این جانوران
ثقیل محالست دیگر آنکه چه مقدار قوت و شجاعت میباید که از گرگ و سگان بیجد
و اعتماد بزور طپانچه خود کرده در زمین هموار آشیان کرده بیضه نهد و چون جانور را
از آشیان بردارند پر دهند و استخوان دهند تا زمانیکه کلان نشود گوشت پاینده کنند از منع
و تا بهر میر شکاری گرسنگی و سیری باز را از آنجا میکند است و خریطه میشود و در هضم طعمه عاجز
خواهد شد و موضع مذکور هرچند صلب و محکم مثل طبل از آفتاب خورده شب با بهراست و در زمهریر
هر طعمه که دهند با آواز دهند که بعد از کلان شدن بی مشقت بد البای است شود

باب هشتم

در چگونگی پروردن جانور بیضه را باید دانست که حضرت واهب الصور بجانوران این خاصیت
داده که هرگاه بیضه نهند یکی از ایشان بنوبت محافظت بیضه میکند و دیگری بشکار رفته خود را
سیر کرده میآید بعد از آن دیگری میرود تا بیضه از زاغ و زغن محفوظ مانده باشد و مستور شود

و درخلق

و در خلق شدن حیوانات که اول کدام عضو خلق میشود اختلافست بعضی حکما
برانند که اول عضویکه میشود دل است و بعضی جگر را گفته اند درین ماده بحث
بسیار کرده اند و وجوه فیما بیان نموده اند اما جالینوس و اتباع او همه برین اند
که اول عضویکه خلق میشود دماغ است و دلیل برین سخن اینست که هرگاه بیضه را برنگ
خون میکرد و بفرمان خالق اول سر جانور خلق میشود و اگر هزار بیضه را در ان
زمان شکسته بینند همین صورت مشاهده خواهد گشت از خواجه میرک خواجه الچی
که از ابنای خواجه کاانند و این دو عزیز استاد فقیر میشوند و هرچه درین فن
رسیده از برکت ایشانان میداند قصه عجیب و غریب بیان فرموده گفتند
که از زمان چنگیزخان این قاعده درمیان اجسام مانده که هر سال جانور مقرر خود را
بدیوان میرسانند اگر تقصیری واقع شود مبلغ جرمانه میدهند و در زمان
سلطان حسین میرزا بواسطه بسیاری هوس ایشان در باب جانوران اهتمام تمام
بوده و جماعه بلوغان من در محافظت آشیان شب و روز مشغول بوده اند که مبادا
از زاغ و زغن آسیبی رسد و گناهکار دیوان شوند یکروز چنان میشود که اتفاقاً

بخلاف عادت نگاهبانان غافل میشوند زاغی آمده بیضه را گرفته روان میشود و اتفاقا
برخلاف عادت مادر و پدر ایشان آن روز بشکار رفته بودند وقتی زاغی آمده بیضه را گرفته
روان شد آنگاه نر و ماده هر دو میرسند و بر حال زاغ واقف میشوند چون چشم زاغ
بر ایشان افتد چشم او سیاه شده بیضه را می پرتابد و گریزان میشود نگاهبانان آشیان
چنین نقل کرده اند اول بار مادر او بفریاد و غوغای تمام مثل برق تیز رفتار آمده
که بیضه را در هوا گیرد خطا کرده نزدیک زمین رسیده بود که پدر او آمده برداشته
برده بآشیان گذاشته که اصلا آسیبی نرسید و میگویند هر یک ازین دو که قیاغوشی خود را
پگاه تر پرتاو داد اول میرود و سیر شده می آید بعده دیگری میرود و گاهی دیده اند
که همچنانکه بفرزندان خود طعمه می آرند بجفت خود نیز بسر آشیان خود طعمه می آرد و دستور
جانور آنست که هر روز بیضه را ازین رو بآن رو میگردانند تا همه جانب یکسان پرورش یابد
و هر بیضه که قشر آن سخت بود درون آن دو رنگ خواهد بود یکی ماده پرست یکی باد
جسم و آن بیضه که رقیق و ملایم باشد درون او یک رنگ بود بچه او چشم خواهد بود چون سنگ

باب هشتم در بیان آنکه بعد از آن که جانور از بیضه بیرون میآید مادر و پدر ایشان میروند

آنروز

آنروز اگر صید کنند البته صید ریزه میگیرند بعد از آن که گرفتند ذره ذره مثل دوا
خشخاش گوشت صید را غذا کرده تناول میکنند بعد از آن بآشیان میروند و آن گوشت را
مدتی در حوصلهٔ خود نگه میدارند تا که بسر حد کیلوس رسد بعده بفرزندان خود تقیه کرده بدهن
متصل ساخته این غذا را میدهند هرچند کلانتر میشود غذا باندازهٔ آن حوصله خود هضم کرده
میدهند چون بال پر بر آرند جانورهای ریزه را زنده آورده پیش فرزندان خود می اندازند
بتلاش گرفته سیر میشوند و چون بال و دم ایشان بکمال رسد صید را زنده آورده پیش آشیان
میگذارند که فرزندان از آشیان فرود آمده گرفته سیر میشوند و هر کدام دلیرتر است زود فرود
آمده میگیرد و بعضی که بد دل است از پریدن میترسد فرود نمی آید آنچه اول بار فرود می آید
اگر بدست آید زهی طالع تا چند روز چنین میکنند بعده گاهی ازین درخت بآن درخت
همراه میبرند تا آنکه جلد شود بعد از آن جهت شکار بصحرا همراه میبرند و صید زبون آن را
یافته بفرزندان القا میکنند و خود نزدیک میگردد و اگر فرزندان جلادت نموده گرفتند
خوب و اگر دید که خلاص میشود از دور مثل برق آمده بر میدارد و پیش فرزندان میگذارند
که سیر شوند چون مدتی برین گذرد و بعضی از فرزندان که در صید آشنا شده اند طلب جفت کرده

جدا میشوند بر مادر و پدر صید میکنند و میخورند چون باین سرحد رسند مادر و پدر طریق
مغالطه پیش آورند بعد از دو سه روز گرسنه میمانند از ضرورت صید میکنند و سیر
میشوند **باب نهم** در بیان آنکه زنگ در چه جای جانور بندند گاهی هست که بر اطراف چنگل
پای باز می بندند که گم نشود و میر شکار از جانور آگاهی یابد و درین باب استادان اختلافات
بسیار گفته اند که در چه جای باز باید لیکن آنچه معروف و آسان و مشهور است پای جانور است
اما حضرت افاضل زمان مخدومی و استادی مولانا علی توشچی درین باب نکته سنجیده بیان
فرموده اند و آن آنست که زنگ قراول جانور است که جانور را میر شکار باواز زنگ یابد
و هرگاه باز صید را گیرد البته در آن زمان دو پای او بالای صید عمود خواهد بود و نخواهد
جنبید هرگاه در دم جانور بندند در وقت پر کندن و تقعد نمودن البته دم جانور خواهد
جنبید و بتبعیت دم زنگ نیز بحرکت خواهد آمد پس درین صورت زنگ در دم جانور بندند بهتر باشد
اما از بعضی استادان شنیده و بتجربه یافته که باستخوان دم باز هرگاه بسیار دست رسانند
در محل جستن سست میشود و همانا آن موضعیت که گوشت سیاه در انجا کم حاصل میشود
اجزای آن عضو روغنست هرگاه بآن عضو دست بسیار رسانند تحلیل رفته در جستن خلل

خواهد آمد چنانچه سابقا نیز باین اشارت بود که جانور تا دم خود را پهن نکند باسمان
نمیتواند رفت و این پهن کردن بزور استخوان دم است هرگاه قوت آن عضو بواسطه
دست رسانیدن بسیار تحلیل رود ناچار است که در جستن نقصان خواهد کرد و جهه
کشیدن بر عضوی از اعضای جانور بمنزله دلک است و دلک باعث هزال آن عضو شود
بواسطه تخلخل قابل تحلیل شود **باب دهم** در خواهش جانوران بصورت اینکه
و آهسته تر میباید تا اینکه مثل کلنگ زاغ کردن به نیاو نیرو و سبب اینست که چرخ
جانوریست که صید خود را بمجاربه بسیار در راه دور رفته میگیرد هرچند آهسته تر
زود فراخور آن کار بسیار خواهد کرد و نفس خود را ضایع نخواهد ساخت بخلاف لاچین
که بصید خود یکمرتبه زیاده نمی آید هرچند تند پرد خود را زودتر رساند بهتر باشد
در لاچین اقصر از اینکه است در سکون در میان دو صورت در زمان خواندن
چرا که فراخور بطؤ و سرعت او جانور بپرواز آمده تیره و کاهل میشود و اکثر از هوسناکان
که جانور لاچین بدالباهی کاهل و بدپر میسازند بواسطه نداشتن همین گوشه کاری بماند
تغافل خراب میشود و هوسناک واقف نیست که از چه جهه است شاهین که

پریده و عادت کرده باشد اگر دیگری را در امثل چرخ بعوت مدد ارنخواند البته
بآن دستور نخواهد پرید و پرش خود را کم خواهد کرد و آنچه معروف و مشهور است اینست
که در زمانیکه لاچین را بدالبای میخوانند هرگاه بدالبای نزدیک میرسد دالبای را برزمین
می پرتابند اما بتجربه معلوم شده که هرگاه لاچین نزدیک رسد دالبای را بلند برتابند
هیچ نسبت ندارد چراکه درینصورت جانور آشیانی طریق بالا جستن را می آموخته باشد
بدالبای گرم میشود هرگاه دالبا را برزمین اندازند باعث تیره شدن امری نیست
بالضرورت بخاطر جمع خود را نگاهداشته آمده بدالبای خواهد نشست و این کاهلی در طبیعت او
خواهد ماند دیگر جانور را چه مقدار که از صید حضور و فرح دست میدهد از بالا جستن گرفتن
دالبای نیز او را همان مقدار شوق میشود پس لایق چنان است که دالبای بسیار گران
و ثقیل نباشد و بسیار خفیف هم نباشد ازانجهة که چون هرگاه دالبای سبک را برتابند
جانور راه دور گرفته فرود می آید درینصورت احتمال دارد که از آسمان مثل عقاب آمده حمله شود
و ضرری رساند و بسیار گران را ازان سبب نباید که هرگاه جانور تیز بدالبای گران آمده رسید
معیوب میشود و طریق خوانش بحری باین اینالکو و لاچین است و طریق باز و باشه و دیگر

دیقو و عقاب یکنوعست و خوانش توتوم تای و کوک جال مثل بحریست باید که دالبا
بر توانی گردانیدن برخلاف توانی نباشد بنابرآنکه اگر دالبا را بخلاف توانی گردانند
جانور کنده میشود **باب یازدهم** دربیان دستگشی جانوران بطریق تفصیل باید دانست که اصل
میرشکاری بستگشی جانور است فراخور فعل جانور دستگشی باید کرد و دستگشی تمام جانوران را
اگر که چرخ نماید هنوز کم است هیچوقت از دست نباید نهاد و دیگر انمقدار که دا[illegible] کم میگیرند
شود در اصطلاح میرشکاران چند موضع در زمان دستگشی باید گرفت اول
بغل جانور است یعنی دو طرف سینه او و روی او و قبورغه او و استخوان گردن نشستن
و دو پرده سر و جاچین و دستگشی چرخ و شاهین نزدیک بیکدیگر است اما در
دم باز دست نباید کرد لیکن همیشه دست بجانب نوک دم بزند که دم باز همیشه
راست باشد و دو سه پر او را بدست گرفته طرف پای او کشیده گذارند
که دو بال او همیشه مثل مقراض از یکدیگر تقاطع کند جانور قیاغو اصلی خود را تمام
بنماید و چند نشستن را عادت کند چه در انداختن تفاوت بسیار میان آنکه خود را گذاشته
باشد پس باید که میرشکار هیچوقت از احوال جانور غافل نباشد و هر لحظه جانور را تنبیه سازد

که در دست بیک نشیند و بال و دم خود را فرو نگذارد و پای خود را از دو یکی ماند
باز معلّم را همه وقت دستکشی نمودن حاجت نیست چون یک پاس شب اوّل و یک پاس آخر شب
بیدار دارد کافیست و این در اغلب باز است و الا بعضی باز هاست که برابر چرخ دستکشی
میطلبد چون روز شود تا پگاه در جای سرد نشانند که از پیش او مردم میگذشته باشند
اما از طرف عقب نگذارند که مردم عبور نمایند و در زمان سردی دستکشی ممنوع است
بعد از آنکه نصف غذا از حوصلهٔ جانور بجانب اسفل منحدر گردد بعد از آن بدست گیرند میتوانند
مثل چرخ و دستکشی بحری و شاهین و تولمتای قریب یکدیگر است و طیره و چقو
از باشه بیشتر است البته باز را در زمان دستکشی در جای گرفته نشیند که کسی از عقب باز
نگذرد و او نطپید و بدفعل نشود و جانوران سیه چشم را عیب است بغیر کله دستکشی نمودن
و این نیز عیب است که از دست میرشکار بغیر کله گیرند **باب دوازدهم** چون میرشکار
خواهد که میان جانوران جانوری خوش کند غیر از بعضی چند نشانه دیگر است که آنرا مرعی
باید داشت اوّل اینکه هر جانوریکه پنخال دور اندازد قوت کم او زیاده خواهد بود و دیگر هر جانوریکه
تاب در آمدن زاغ بدارد علامت شجاعت و دلیری جانور است و در لاچین این نشان

تخلف نکرده اما گاهی هست که بواسطهٔ عوارض پنخال خود را کوتاه می اندازد هرگاه
که جانور در دست میرشکار مدتی بر استخوان ساید و گوشت چهار پای خورد مع هذا آن است
میرشکار بسیار کاهد و بطپید و آن دو استخوان که در تنه جانور است هرگاه از هم دور شود پنخال
جانور نیز دور می افتد و طریق جانور صحرائی دور و دراز پنخال میکند میرشکار همیشه او را گوشت
و کبوتر و کبک و استخوان لایق داده باشد و آن دو استخوان بموضع طبعی بوده باشد
اما هرگاه که گوشت گاو و بز و امثال آن بدهند مع هذا آب تر کرده میداده باشند
و آن دو استخوان از ظرف اصلی گشته باشد درین صورت البته پنخال او کوتاه خواهد
افتاد و این حکم وقتی درست است که زمان گرفتن باز بعید نباشد بلکه قریب العهد باشد و در تیمن
پنخال هر جانوریکه دور باشد آن جانور پر قوت خواهد بود و دم افشاندن باز اگر در پرواز
باشد علامت بدفعلیت و گاه نشانه آن است که در مجرای پنخال حرارتی باشد یا گرمای
ریزه حاصل شده باشد درین صورت اکثر اوقات سر خود را طرف دم برده پیچ دم را
میخورد اما در دست میرشکار دم خود بیشتر می افشاند نشان نیک خوی است و نیز افشاندن بانگ زنی
جانور خود را بقوت تمام چنانچه آدم غافل را تنبه شود آن نیز نشانهٔ خوبیست و علامت

که بیانگ یوز خالص دارد جانور در زمان فربهی میکند هر جانوریکه در زمان غیر فربهی
آن نوع کند نشانهٔ خولت و بغذا حریص بودن و بسیار خوردن و زود هضم کردن آن بهتر
و شجاعت و در زمان خطا کردن غنچه شده بجای نشستن و دور نا رفتن آن نشانه
بهترست و بیکپای نشستن علامت صحت و قوت ست و خلاف آن عدم قوت
و مرض ست و سر خود را وقت خواب در پس پشت نا بردن نشانهٔ مرض ست

باب سیزدهم

در بیان سنجیها از اول آنکه چشم با رنگین میباید رنگ اول کهربائیت خوش فعل بهتر باشد
رنگ دوم احمر قانیت یعنی سرخ محض این رنگ خالی از فعل بد نخواهد بود سوم رنگ
نرنجی و این رنگ بهتر از رنگ سرخ صرفست هرگاه رنگ چشم با کهربائی واقع شود
معهذا اگر چشم و نواحی بینی او سبز باشد نظیر نخواهد داشت و منقار باز هر چند کلانتر
و خانهٔ چشم او گردان تر باشد بهترست و گردن باز دراز باید و بیخ گردن او غلیظ و ناخنی
بنا گوش او برجسته و دم کوتاه و سینه عریض چون بدست گیرند گران باشد و پراند کو اشته باشد
و بازیکه دیدهای او بر آمده و ایستاده باشد بد دل و بد فعل باشد اگر این صفت چشم او برنگ
باشد از چشم نیکی نباید داشت اما خالی از حدت و تیزی نخواهد بود و سینه باز هر چند

گوشت وصلب

گوشت و صلب عریض باشد فراخور آن در پله های خوب خواهد پرید چنانچه
در علم طبیعی مبین ست که چنین دلالت میکند بر برودت مزاج و ضعف قلب
و جبانت و سرعت و غضب و جرأت و حدت و کثرت کلام و سرعت کلام دلالت
میکند بر حرارت و فراخی سینه دلیلست بر حرارت مزاج و حرارت مشعرست
بر شجاعت ازینجهت که در مزاجها حار رطب باشد کثرت ارواح و حدت او پس
درینصورت محتاج میشود بهوای مکان وسیع ازجهت ذات او و آنکه مختنق نشود و ازجهت
محتاج بودن بهوای هوا برای ترویح تا محترق نگردد و هرگاه سینه جانور عریض
و پر صلب باشد خود را از هوا بر زمین زودتر میرساند اگر خفیف بوده شد وصل نبا
هوا مانع خواهد آمد و تجربه همچنان معلوم شده که باز هر چند کلانتر باشد بروی
دریا بهتر میرود و سببش همین خواهد بود که اعتماد بر زور خود کرده از آب بر نمیترسد و عظم الاطراف
یعنی تمام قد و اطراف و ظهور مفاصل بدن نیز از مر حرارتست ازینجهت که در زری
اطراف چشم و مقدار عظمی او تمام میشود بحرارت چرا که ایشان حالت انداز برای
افاعیل نشود و لا بدلست درین صفت از دو فرماده دیگر و شک نیست که بجا نوران

کلان صید تلاش کرده نمیتواند بحسب ظاهر باز کلان اعتبار بیشتر دارد و لیکن
همچنانکه در جواهر آب و رنگ معتبر است در جانور تیزی و تندی پر اعتبار دارد
هر گاه کلان و تیز پر باشد قیمت نخواهد داشت از برای تحصیل صید باز جانور
بهتر است که زود مانده نمیشود و استخوان هر جانور که ترکان او را قادرسون میگویند هر چند
که شخ و سبک و محکم و باریک باشد در بادهای تند عاجز نخواهد آمد دیگر میباید که پاهای
زرد نباشد و سبب زردی پای از دو جهت است یکی آنکه مادر و پدر هر دو پیر بوده باشند
یا بواسطه کاهلی از صید کردن طیور باز مانده باشد و حشرات الارض گرفته غذا کرده باشد
و اگر گرد نباشد و دراز باشد امارات دم و سینه پر و گردن دراز که اگر مستقیم از فرق
بکشند این خط منحنی نشود و این چنین باز نادر بدر می آید و پشت باز اگر منحنی و اقعد و
و دم اگر کوتاه و خریطه باشد این نیز یکنوع سنجی است خوب میپرد و اگر گرد نباشد مع ذا
سینه او باریک و دم او دراز و خریطه و پایها و پرهای باز دراز باشد و چشم بر پشت
چشم تنگ و پای زرد هیچ مصلحت کار نمی آید یعنی محظوظ نمیتواند شد در سنجی باز دو قوت
اکثر برین رفته اند که سر باز خورد میباید اما آنچه در مدت عمر تجربه حاصل شده اینست اکثر

کلان سر بهتر میباشد کلان گیر شده از آب نمیترسد بخلاف باز خورد سر که تند پر خواهد داشت که خوب میپرد
اما کلان گیر دیده نشده و جانوری که بحسب ظاهر اصلا سنجی نداشته اند دیده شده
اما درین مرتبه یک سنجی مخفی خواهد بود که میر شکار واقف نشده همچنانکه در سنجی باز اختلاف
بود در کوتاهی و درازی شهپرها نیز اختلاف است آنچه از استادان نیک شنیده شده
و تجربه معلوم کرده اینست که بازوی پی قوی میباید تا زود مانده نشود

باب چهاردهم

در اصناف شاهین و سنجی او همچنانکه چرخ را اصناف بسیار است شاهین نیز اصناف بسیار است
چنانچه استادان ما تقدم بحری را نیز از اقسام شاهین شمرده اند اول صنف آن بازی است
که در ولایت عراق و گرجستان میباشد رنگ او سیاه است در کلانی برابر بحری میگیرند
دیگری را ازاذنی میگویند که در ولایت هند میباشد این نیز سیاه میشود و اگر میر شکار مری باشد
قصد کند این مثل بحری میگیرد اولی که کلنگ نگیرد کم دیده شد مگر از سستی میر شکار مانده است
و الا بغایت دلیر و شجاع بدر میآید احتیاج بیاولی ندارد و دیگر لاچین در دشت قندهار
زرد و سفید میباشد در پریدن و بلند جستن از هر دو صنف بهتر است چون در دامن کوه هند
عقاب بچه بسیار لاچین هم لاچین هند بلند آمده صید را میگیرد و آنچنین در اولاد ایشان

نیز سرایت میکند بخلاف لاچین دشت و هزاره که بر روی جلگه و زمینهای هموار
افتاده رفته میگیرند باید دانست که چون شاهین و چرخ و بحری مثل کلنگ از صید
کلان زخم خورد تا مدتی نباید انداخت بلکه فربه باید ساخت و باز از سر باید اندازند
و اگر گوشتی که بآن عادت کرده باشد اندکی ازان لاغرتر باید ساخت بعده بصید باید
انداخت و الا بهم آنست که دیگر بآن صید نرود و دیگر هر لاچین که بکلنگ بلند
نپریده باشد علاج اینست که بصید ریزه بسیار اندازد که تا پست پریدن را عادت کند
چرا که صید ریزه جانوریست تیز پر زود میباید رسید دیگر آنکه ریزه و زبون دیده
برغبت تمام خواهد پرید بهر صید که بتعجیل تمام پر دلبسته جانور بوضع طبیعی خود
متصل بزمین خواهد پرید علاج دیگر آنست که زمانیکه کلنگ بر روی زمین کشال
میرفته باشد جانور را اندازند چه اگر بعد از ارتفاع گرفتن اندازند جانور البته بلند
خواهد رفت و شاهین را گفته اند که هرچند گرد باشد بهتر یعنی دم او کوتاه و گردن دراز
و سینه پر و کتف عریض و سر خورد و مخلب او کلان و قصبهای پای او کلان و کشاده
هر گاه باین صفت سنجی باز و شاهین بدست افتد غنیمت باید شمرد باب پانزدهم

در دانستن

در دانستن اصناف باز آنچه مشهور است که باز بغیر جنس خود جفت میشود این معنی را اصل
از الوان رنگ مستقیم نیست چه اختلاف الوان بواسطه اختلاف رنگ زمینها و کوهها
میشود و باشد که جانور هر بیشه و کوه و صحرا بمقتضای آب و خاک آن زمین رنگ میگیرد
رنگهای لاچین کوهستان هندوستان اکثر بواسطه رنگ کوه سیاه میباشد اما
غوره لای را میگویند که بکنجشک وقتی که جفت شده باشد العلم عند الله بهر تقدیر باز
اصناف بسیار دارد اول باعتبار رتبه تویغون بسیار است بعده قیر بعد ازان سرخ
ابلق سیاهی بعده سیاه است بعد ازان کلباد وام اگرچه باعتبار تویغون بسیار است
اما پرش و تندی و کلاگیری قیر زیاده است تویغون احیانا یک بدر میآید اما هرگز
دیده نشد که قیر بد بر آید مگر میر شکار بد باشد قیر اصیل آنست که پشتهای بال او مثل
پشت بال تویغدری ملون باشد و موزه پای باشد بعضی از قیرها دیده شده که خوردتر
از علی میرکن و گردن او بغایت دراز و عقب گردن برابر آمده و پرهای گردن برخواسته
و پاهای او مثل کبوتر موزه پای بوده نشان خاص قیر آنست که مذکور شده مطلق جانوران
سفید یک بدر میآید از تجربه در علم طبیعی معلوم شده که جمیع حیوانات سفید را الحاقت

وحرکت کم میشاید بواسطه آنکه مزاج حیوانات سفید خالی از سستی و برودتی نباشد این
دو سبب هر آینه باعث کاهلی جانور میباشد و باز سرخ سیاه در لطافت و صحت
بقرینه قیراست و سیه پشت در پرش و بزودی گرفتن و قابوشناسی از جمیع صیادان بهتر است
غایش و سستی او را پیشتر باید کرد و نباید رنجانیدن و بروی و تیز نگاه کردن فرزند او را
سیه پشت فروتر است و کلها دام نهایت بد فعل بدرمی آید احیانا خوب هم دیده شده
حکایت مشهور است که هرگاه قیر با جنس خود جفت میشود یکی قیر میشود و دیگری بصورت
تیرمار جانوری حاصل میشود و این جانور اصلا از قیر جدا نیست هرگاه صیاد تقید کردن
طور نشاند اول برای خود پناهی راست میکند بعده طور مینشاند الا هم زبان میگویند
که یکبار صیادی بصید قیر طور گذاشته در پس ختی شده بود که همین تیرمار آمده خود را بدرد
زده که تا نصف بدن نشسته بود والعهدة علی الراوی **باب شانزدهم** در دانستن بیماری و تندرستی
و بیماری باز باید دانست که ترکیب جمیع حیوانات مرکب از چهار خلط است هرگاه یکی از چهار
خلط عارض میشود آن حیوان بیمار خواهد شد غرض از تمهیدات مقدمات اینست که استادان
تجربه معلوم کرده اند مزاج و طبیعت باز الطبع آدمی نزدیک است بعضی بیمارها که عارض میشود

مثلا چنانچه باطل شدن وحرکت جاهاین مثل افلیج است و چینی گرفتن که مثل
ذکامت و نزله و دمه شدن باز که مثل چوپت است و میر شکار را شرط است
که هر صباح برخیزد و ملاحظه قیاغو کرده می بیند که چه پرتافته و چنگال را چه نوع انداخته
و اخور دریافت خود بباز طعمه میدهند تا غلطی واقع نشود و نشانه باز تندرست
آنست که از نشاط ظاهر بشره او بطراوت بود و طعمه زود فرو برده سخت و محکم
داشته قیاغو را علی الصباح و اخور کمی و بسیار غذا باید داد قیاغو هر چند لطیف با بیعت
کرده پرتابد نشانه صحت است و خلاف این نشانه مرض است و چنگال جانور صحت المزاج
آنست که بیاض او رقیق و هموار بود و بسیاهی مخلوط نباشد و سیاهی او نیز جامد بوده
سیال نباشد نه بخش سفیدی و یکبخش سیاهی اما هرگاه بیاض او مخلوط بسیاهی بسیار
باشد یقین دانند که طبیعت باز بواسطه ناسازواری غذا و یا بواسطه طبیدن
البته برهم خورده درین صورت البته از احوال باز غافل نباشند و شبها هر دو پای
نشستن باز و کردن طرف عقب پشت نابردن و آب در آمدن خود را آشفته ساختن
این نیز علامت ضعف مزاج است پس بیاض و سواد در مرفوع جانور است که از حلق طعمه هر چه را

حوصلهٔ جانور میگیرد و مرکب از چهار جزو است هر چه جزو ارضیت بواسطهٔ حرارت
مفرط اتحاد یافته رنگ او سیاه میشود و آنچه جزو بادی سوادیت سفید میشود و جزو
ارضی ماده جسم میگردد و جزو هوائی هرگاه ازین دو رنگ زیاده بر طبیعت اصلی گردد
باید دانست که مزاج جانور از قانون اعتدال منحرف شده لایق خدمت بکار نماند
سبب او معلوم نمایند و بتدارک او مشغول گردند **باب هفدهم** در بیان لاچین
ولکر اگر خواهند که لاچین نو را دل پاک سازند دارو دهند دارو وقتی باید داد
که از خواندن دالبای فارغ شده باشد و مستعد آن شده باشد که بر بعید کلان
اندازند هرگاه باین پله رسد دو روز پیشتر مسهل داده اشتها سبعی او را حرکت آورده
بعید اندازند سیاه و سفید در نظر او نخواهد آمد و کاری خواهد کرد اما هرگاه
جانور را پیشتر از زمان انداختن مسهل دهند و پاک سازند و اشتها او را در حرکت
آورده بعید اندازند و نگاه دارند از حدت و تیزی و ادمان خود مانده ضایع خواهد شد
و قبض پیدا خواهد کرد و در زمان مسهل دادن جوع و قتال یک کیفیتی خاص حاصل میشود
که دران کیفیت بهر چیز التفات کنند روی نخواهد گردانید میر شکار بسر بر ریاضت و

از دمان بسبب همیشه که

و مشقت

و مشقت میکشد که آن حالت و کیفیت را از دست دهد و نه اندازد و دیگر بسیار مشقت
باید کشید که باز آن نوع اشتها و کیفیت پیدا کند بسیار دیده شده که ضایع
شده دیگر بکار نیامده پس باید که بجانور وقتی دارو داده وقت قتال او عند
که بعد از آن بعید فرو اندازند اما اگر ضرورتی حادث شده باشد و در آن صورت
در دارو دادن مختارند **باب هژدهم** در بیان آنکه چون باز را بهره
و قیاغو دهند بچه دستور دهند و اگر پر تابد چه عمل کنند که پر تابد طبیعت
جانوران گیرنده را همچنان قرار دیده که آنچه تغذی میکنند از پر و استخوان
و از خس و خاشاک و گرد و غبار هر چه همراه غذا بحوصلهٔ جانوران میرود
همراه پر و استخوان علی الصباح از دهان بیرون تابد از بعضی تشویش و علل محفوظ
مانند اگر خواهند که جانور کم علت باشد و همیشه درون او صاف باشد اگر او را
قیاغو باید داد چه جنس جانور همیشه باین عادت کرده و در معنی استفراغ است هرگاه
حیوانی باستفراغ عادت کرده باشد اگر نکند نیک نباشد نشانهٔ صحت جانور
آنست که چون پر و استخوان نخورد و فراخور غذا پر را که تر تابد و محکم باشد

قشاق

و مضمحل نشده باشد اگر محکم نباشد نرم و ملایم باشد نشانه آنست که جانور علت دارد
و از قیاغو شفا نیافت تمام نکرده و اگر قیاغو را نگاه داشته پرتابد بجوارش صمغ
کندر بدهند که کندر آن چیز است که رنگرزان آلت پرداخت باو مضبوط کنند
یا یکدانه جوز ناکوفته بگلوی او اندازند اگر باین نشود نیم ماشه قند با زهره هند
اگر باینهم نشود دیگر جوا انکوزه بدهند مثل همین فعل کند و صبر سقوطری هم این فعل
میکند و گاهی هست که آن دو استخوان که پشت جانور پیدا شد از یکدیگر
دور می ایستد از جهت آن پرچهره را دیر می اندازد و دوائی آن جهت آن بسیار
غلط است یا بواسطه آنکه بجانور بزرگ تلاش کرده آن دو استخوان دور شده
و نزدیک راه چنگال بواسطه قرب بعد آن دو استخوانست هرگاه آن دو استخوان
بدستور جانور صحرا نزدیک باشند علامت صحت است مثل جانور صحرائی
دور چنگال خواهد کرد پرچهره را راست خواهد پرتاید هرگاه آن دو استخوان
ازند کرد و بستند چنگال او عریض خواهد بود و در بند جستن تفاوت پیدا کرده
تنزل خواهد کرد چون قیاغو یعنی استفراغ اگر روز در میان داده شود بهتر باشد

اما جانور اینکه

اما جانور اینکه چون دست بمعده ایشان برنده ست باشد قیاغوست پرتابد لقمه
باو پرچهره دادن التزام نمایند و اکثر اوقات گوشت گنجشک و کبک و نحوه باید داد
قیاغو لفظ ترکیست و پرچهره لفظ هندی یعنی هر دو یکیست هرگاه آن دو استخوان
که بالا مذکور شد از هم دور شوند علاج مرغ ابو همان نرم لباید مصعد ساخته بوزن
نیم نخود از پس هر صبا بجانور بدهند چند روز باصلاح خواهد آمد انشاء الله تعالی
باید که گوشت چهارپا ندهند و گوشت گنجشک و کبوتر و کبک مناسبت دگوشت
هر چیز که گرم و خشک باشد باید داد **باب نوزدهم** در شناختن موسم شکار
و شناختن وقت آن تیرماه و بهار است و شکار هر اقلیم و شهر موسم خاص دارد
چون اصناف شکار و مدت کشاد در هندوستان بیشتر است بنابران از ممالک
هند شروع کرده میشود والله المستعان هو علی کل شیء قدیر مدت زمان
شکار مرغابی و کلنگ بسیار اند اما چون کلنگ نو می آید و نتیجه همراه می آرد ابتدای
آمدن بسیار لاغر است ازین جهت نزدیک میتواند انداخت و آسان میتوان گیراند
اما هرگاه از پانزدهم سنبله تا آخر دلو و در حیر چند اگر جانور گیرند هم بسیار تشویش میکند

انکه بسیار قوت گرفته و فربه شده چنانچه ببنک کلنگ کلان یکسیر بادشاهی برنج
پخته که مبلغ روغن زیاده آمده بود اگر چنین کلنگ را در هوای گرم گیرد این اکلنگ
نیز از جهة غایت فربهی تلاش نمیتواند کرد اما مرغابی را همه وقت خوب میگیرد
بتخصیص چون آفتاب باول حوت رسد مرغابی هندوستان آنچنان فربه میشود که زرد ی
آب بصد تشویش میخیزد در آنوقت جانور بکمال آسانی هرچند دور باشد میگیرد
و شکار بودنه هندوستان از نوروز تا پانزدهم ثور است و اوقات شکار علی الصباح و گاه
دیگر خوبست و جانور در صحرا همیشه درین وقت معتاد دارد که صید گرفته غذا سازد و چون سیر
میشود از برای ترویح روح و استنشاد هوا بپرواز آمده در اوج هوا خود را میگیرد و هر چند
بلند تر میرود بکره هوا نزدیکتر میشود و هوا را خنکتر می یابد ازین جهة است که هرگاه
جانور فربه را لی عمل اندازند و پرانند البته بواسطه عادت جبلی و جهة دریافتن هوای سرد
میل بالا میکند هرچند اوج میگیرد و بالا میرود و هوای خنک بیشتر درمی یابد تا آنکه از چشم
بتمام غایب میشود و بهترین اوقات همین دو وقت که مذکور شد و اگر در هوای گرم از روی ضرورت
جانور اندازند دم او را یکجا ببندند که بدور نتوانند رفت چه صفت جانوران است

گرما دامیکه

گرما دامیکه پرهای دم خود را پهن کند بدور نتواند رفت و در اصطلاح میرشکاران
بهت که در اندک زمانی دوایر مختلفه احداث کند **باب پنجم** در بیان جانور انداختن
اول جانور را باید که از دست میرشکار درست و راست بدارند چنانچه در وقتی که از دست
بیرون آید چنانچه اصلا وا نشود و گاهی هست باز و باشه را بهوای دست و زور
آن مقدار دور میاندازند که در سی گز و چهل گز رفته بال وامیکند نهایت نیک اندازی
همین است گاهی از برای مشق جانور اندازی و تعصب پرهای باشه و بیقوا از طرف چند
پر بسته میباشد بمیرشکاران دیگر که پر نه بسته می انداخت بزور بازو و دست از دو کمان
بیشتر میگیرانند و ذیلهای دور و راههای بلند تا جانور از دست میرشکار زود و دور است
و عیب بیرون نیاید ممکن نیست که بصید برسد و بر تقدیر جستن پای باز اگر تمام خواهد
انداخت غرض ازین همه دراز نفسی اینست که اصل در میرشکاری جانور را نیک انداختنست
و بیشتر خطائیکه در جانور واقع شود از جهة بد انداختن خواهد بود و اگر چه جانور نزدیک باشد
و از دست بد بیرون آید احتمال گرفتن دارد اما هرگاه صید با یعنی مرغابی بلند طبل
خورده باشد مع هذا راه دور باشد درینصورت اگر دست بیرون نیاید بهتر است

رسیدن بصید و گرفتن محال خواهد بود و در فصل باز هر جا که لفظ صید و بعد شده
مقصود مرغابی خواهد بود چه فضل اصناف شکار طیور است و در وقت انداختن جانور
هر دو پای جانور از دست میرشکار بیک نقل بیرون آید تا بعیب پریدن این تعلیم
و تلقین در باب متعلم است نه معلم چه معلم را بواسطه ملکه بسیار گرفتن حالتی حاصل شده
که خواه بند جانور دراز باشد خواه کوتاه بهر نوع که گرد جانور را بهوای دست بنوعی
می اندازد که تفاوت نکند و گاهی هست که بعد دو جا و ل انداخته گیرانیده شده جانور
در فصل علیحده می آید **باب بیست و یکم** در بیان گریز جانور و هوای گریزخانه چون
میرشکار خواهد که باز را بگریز بندد لایق چنان که ملاحظه کند اگر در بدن جانور خلط
فاسد است اول درون جانور را بداروی لایق پاک سازد که در میان گریز علت
نیارد و باعث درماندگی نشود دیگر از موسم که تر نه بندند که علت خواهد آورد
و دیگر هوای توشخانه باید که خوب بوده باشد و از دود و غبار و تعفنات و از سایه
اشجار مفسده دور باشد و تعریف هوای نیک را در فصل علیحده آورده شد اما لازم نیست
که اطراف خانه وا باشد و بتجربه معلوم شده که در هوای محبوس بهتر گریز میخورد بعینه همین

خواهد بود که چون جنس باز حیوان کوهی و بیابانیست همیشه از هوای متعفن و دود و غبار
دور بوده و در زمینهای پاک و جلگه های بی تکلف بسر برده و بهوای مروح عادت کرده
و تربیت یافته چون بدست میرشکار افتد هوای شهر بواسطه کثافت و تعفنات
و بخارات ضد مزاج کوه و صحرا بود و باعث ایذای جانور میگردد و مناسب چنانست
که اگر درون پنجره گذارند از جانب شمال روزن گذاشته از هوای جنوب محفوظ دارند
که سرو دماغ گرفتن و پرده دوانیدن چشم بواسطه باد جنوبست دیگر باید که در وقت
گریز غذاهای نیک بجانور بدهند که مانده پر نشود و پر خود را بعیب بیرون آرد
و روغن گاو و سیاه را بگیرند و یک شاخ دارچینی بجوشانند که پخته شود و بوی روغن
بتمام برود هرگاه خواهند که طعمه بدهند ازین اندکی بگوشت مالیده بدهند و گاهی
اگر بروغن زیتون گوشت تر کرده بدهند جانور بی عیب پر بدر می آید و در زمان گریز
جانور را گرسنه نمانند که پر جانور ضعیف و کج و بی ترتیب بدر خواهد آمد و دایم گریز
گوشت را بتفاوت فراخور مزاج و اشتهای جانور کم و زیاده یک دستور غذا ندهند که باعث
ادخال و عدم اشتها شده علت خواهد آورد و هر جانوریکه در گریزخانه با وجود فربهی

پرخود رانیند از دان جانور را اندکی لاغر باید کرد تا گوشت جانور متخلخل شده پنجهای پراو
ست شده پر تابد و گاهی هست که بواسطهٔ غفلت میرشکار جانور خود را لاغر عیار زد
تا پنجهای پر اوست شده زود پر تابد و مقررست که تا زمان جانور را سیده مینزند و کرز
فشانده اند بواسطهٔ طیران فضلات همه تحلیل شده جانور را اکثر اوقات بصحت عیار شد
هر گاه بکریز بندند مع هذا از موسم کریز بسته طعمه کم و زیاده دهند مواد فاسده
جمع شده باعث هلاک خواهد شد و جانوری که خود را لاغر عیار زد و طعمه نمیخورد و جانوری که
بواسطهٔ علت نمیخورد میرشکار احساس کرده فراخور آن بعلاج او مشغول شود و در میان
کریز چند اگر علت آورده باشد دارو دادن ممنوع ست بواسطهٔ آنکه جانور از جهت
بسیار نشستن هلاک خواهد شد و درین صورت تا ممکن باشد بغذای لایق برفق
مواد فاسد شده را بدوا دادن متحرز باشد و اگر ضرورت شود اول چند روز گوشت
جانور تر کرده بدهند و دستکشی نموده رام سازند بعده سه جزو نبات و یکجزو بوره میده
کرده در شیر گاو حل نموده در نایره بگلوی جانور بریزند همین کافیست و دیگر در توشخانه
چون خواهند در آیند شرطست که میرشکار اول بدر توشخانه آمده بایستد و اواز خود بشنواند

و جانور را آگاه سازد بعده درون توشخانه در آید و هر چه گاهی که جانور
در زمان فربهی از یکجز بر بدتر تنها بخاطر نگهدارد و در جای بلند نشاند
نزدیک بزمین میماند تا وقت طپیدن آزار بپرهای جانور رسد و مردم
بی طهارت و بی نماز را درون توشخانه نگذارند و بدارو جانور را از کریز ممنوع عت از جهت
بواسطهٔ آنکه عمل دارو اینست که خلاف عادت پرهای خود را همه یکبار ریخته [illegible] بیرون آید
تمام پر خود را بغذا میتواند ریخت و پرهای خود را ست و ضعیف خواهد برآورد
و این چنین بر بادهای تند پایه داری میکند غدود گوسفند را اگر بدهند بجانور
تازه بدهند که باعث مرض میشود بلکه خشک ساخته میده کرده همراه طعمه بدهند و عمل غدود
گوسفند درین امر ضعیف ست و غدود گاو قویست در حلقوم گاو غدود بسیارست
و تمامی غدود این عمل میکند و تمامی داروها که در وقت کریز باید داد که از کریز
زود بیرون آید غدود گاو ست نزدیک بجل نیچ واقعشده یکی در همان است و دیگر هم
بسیارست این غدود را اشد غدود میگویند اما شرط آنکه غدود را گرفته بدست
آن مقدار مالند که ناچیز شود و در زرد آب او برود بعد از آن هر روز یک غدود بدهند

تا سه روز و اگر ضرور شود زیاده بدهند و دیگر بچه های زنبور زرد است که درون
خانهٔ ایشان موم دهند که پر بدر نیاورده باشد چهل یا سی عدد از آن بچه های
زنبور گرفته در روغن زرد پزند چون بریان شود زنبورها را بیرون آورده
پر تابد و گوشت را بهمراه آن روغن بدهند در اندک زمانی پرهای خود را
تمامی پر تابد و دیگر کرمهای سفید کلان که سر او سیاه است در بدن درخت
درآمده مغز درخت را میخورد اگر از وی نیز چند عدد را بروغن بریان کنند
که از اعتدال نگذرد و این روغن نیز بگوشت بدهند یکبار پر میتابد و دیگر کرم ملخ [illegible] است
که مشابه سبزخوارست که او را گهواره جنبان میگویند و در پشت او خطهای سفید است
بمشابه نعل اگر او را نیز بروغن بریان کنند و آن روغن بگوشت بدهند در سه روز
تمام پر خود می تابد و دیگر سانده نام جانورست که مردارخواران هند او را از خانها
بیرون آورده غذای خود میسازند اگر او را نیز بخوراک جانور بدهند همه پرهای خود
پر تاود و چون جانور گریز را تا ده پانزده روز در جایش گوشت ناشسته بدهند که [illegible]
کم شود و اندکی از گوشت فزوده آید بعده بطریق باز نو ملاحظه تمام [illegible]

و درون او

و درون او سیاه نشود و بالای توشخانه نرود باب پنجاه و دوم در بیان
کیفیت هوای گریزخانه کلمهٔ چند در معرفت آن آورده میشود و قبل ازین اشاره باین فقره
بود که هوای گریزخانه خالی باشد از دود و غبار و تعفنات و در جوار او اشجار
ردیه نباشد بنابرینکه هوای که محیط است بابدان محتاج الیه است از جهة ترویح و تعدیل
روح باستنشاق آن و دفع مفضلات دخانی از وجه هوا چون بدرون رود و تقویه و ترویح
روح میشود و بسبب حرارت دخان میکرد و پس بیرون میاید و بهترین هوای که بخانه [illegible]
رود و دود آمیخته نباشد و بهترین توشخانه آنکه دور باشد از موضع اجامی و حارق
و مقامر و از مباقله ردیه مثل بازو کندنا و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار
مفسده مثل انجیر و جوز و بیدانجیر و هرگاه جوهر هوا فاسد شود در انوقت هوای
محبوس بهتر از هوای گشاده بود و تغیراتیکه هوا را حادث شود طبعی بود یا غیر طبعی
یا مضار طبعی اما تغیرات طبعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن هوا حادث میشود
و پیش منجمان هر فصلی عبارتست از سیر آفتاب در بعضی از فلک چنانچه اول میزان
تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتاست اما رای الطبا ربیع از زمانیست

که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار نشو و نمای شگوفه بود و خریف
زمانیست که در مقابل ربیع باشد تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و مشتا
آن وقت که سرما غالب شود و صیف آنگاه که گرما غالب شود و شاید که فصول طبیبان
با فصول منجمان موافق بوده بتقدیم و تاخیر اما هوای ربیع چون طبیعت خود بود
باعتدال فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت
خون بود و اخلاطیکه بدون واسطه سرمای زمستان بسته شده باشد در ربیع بحرکت آید

باب پنجاه سوم در بیان آنکه گوشت را بکدام جانوران آب پرورده باید داد و بکدام
جانوران بغیر آب باید داد و از جانورانیکه ابداده یعنی گوشت آب ترکرده میدهند
اما التزام نمودن لایق نیست چراکه طبیعت جانوران مختلف است پس نسبت
بعضی جانور مناسبت و بعضی جانور مناسب نیست و به تجربه از دو جهه مناسب ندارد
یکی آنکه جانور بحری کلنگ و بوتیمار را بچاننده در اوج فلک بتر و د بیا میگیرد و پس
مناسب آنست که او متخلخل باشد هر چند گوشت او صلب و محکم باشد زود پرش و بسته خواهند
بود تر ده تیزی بیشتر خواهد کرد دوم آنکه تجربه معلوم شده که هرگاه بجانور بحری

مثل اتیالکو

مثل اتیالکو گوشت آب بدهند علت خواهد آورد و قیلقورت پیدا خواهد کرد و از این
سبب لایق است که بجریرا اکثر اوقات گوشت زنده دهند و چون روز انداختن
شود یکروز پیشتر گوشت شسته دهند که شکم او صاف شود و توانا گردد و بیازد و باشه و چرخ
از جنس ایشان باشد گوشت آب مناسب است که گوشت را آن مقدار تر کرده
بدهند که در حوصله او گره نشود و زود بجانب اسفل منحدر گردد و زیاده بر این بیاز و باشه
حاجت نیست و شاهین و اتیالکو که در شکم و روی قبورغه و بالای دم غوزه روغن
پیدا کند که هر چه جنس اتیالکو است و هرگاه در روی قبورغه او اندک روغن یا پرده
که مانع و احساس او مایل پیدا شده باشد یا برابر خشخاش روغن بالای غوزه او دم
ظاهر میگردد و بصید نیک نخواهد پرید و بدفعل خواهد گردید اما اتیالکو که اوجان عیار باشد
اگر در روی قبورغه او اندک پرده روغن داشته باشد مجوز است چراکه آهو نسبت بکلنگ کار دولت
آن نوع که بکلنگ جانور اوج میگیرد و حاجتمند زود میشود آهو نمیشود دیگر آنکه کلنگ
نسبت آهو خوردست و همیشه صید او بوده و اگر اندک روغن در روی قبورغه او بسته باشد
از کلنگ به نخواهد بود بخلاف آهو که تا آن گوشت که استادان تعیین کرده اند بدهند آهو بد نخواهد

پرید اگرچه کلنگ گرفتن از آهو کمتر نیست اما وضع طبیعی ایتالکو و لاچین پر از پرای
جانوران پرنده آمده آهو را بقصد حیله میگیرانند پس ما دامیکه روغن او را تمام
نگیرانند اطاعت نمیکند و استادان بکوشتاب لغن جانور را آن نوع پر میسازند
که مردم بگمان میشوند که در گریز بسته اند لیکن با وجود اینحال یکدانه روغن نخواهند داشت
و پرش که خواهند و طبعی که کنند خواهد پرید و از جانور خواهند یافت روغن قبورغه
و لاچین برابر ایتالکو نباید ایتالکو را نباید گرفت از دو جهة یکی آنکه لاچین نسبت با ایتالکو
شجاعت باین مقدار روغن مستغنی و متقی شده از کلنگ نخواهد رسید دیگر آنکه
لاچین لاغر نیست که از ضعیف باوج هزار گز زمین کمی میجهد تا در روی قبورغه با آنکه
دم غوزه روغن نداشته باشد آن مقدار بلند جستن را قوت و فنا می کند
باز هرچند فربه باشد در روی قبورغه و دم غوزه روغن داشته باشد
باک ندارد از ینجهة که صید باز از مرغ آبی تا سرخاب است و صید کلان
نمیگیرد که او را لاغر سازد و سرخاب مرغابی حاجت لاغر کردن نیست اگر لاغر سازند
به پلهای دور و روی دریا چگونه میرود و دور راه بلند چگونه خواهد جست تیز شده بود آن

در زمین هموار در هزار گز زمین رفته چه نوع خواهد برداشت بنابران باز را نشته را
فربه نگاه میدارند و آبداره نمیدهند اما در آبداره فایده دیگر است که فضای
روده را وسیع میسازد و پاک و صاف نگهدارد چه هرگاه روده جانور فراخ
باشد بتجربه معلوم میشود که بیشتر طعمه میخورد و طلب غذا بهتر میکند هرگاه طعمه
بسیار خورد و اشتها بسیار داشته باشد نشانه کلان گیریست ازینجهة است که جانور را
بصید کلان میاندازند مثل ایتالکو و لاچین آبداره میدهند و بعضی میر شکاران
باز مثل باشه طعمه میدهند یعنی میگذارند که خود اندک اندک غذا کرده تناول نماید
اما بتجربه معلوم شد که هرگاه باز را خواهند که بالای صید سیر سازند یکبار غذا
باز را گذارند که باز خود بزور کنده بخورد که از پیش آب برود بعد ازان بکار رود
لقمهای کلان بدهند که سیر شود و این معنی را وجوه بسیار است باب بیست و چهارم در کیفیت طبیعت طعام
بطریق تفصیل مقتضای مزاج جانور میر شکار بجانور گوشت بدهند بهترین گوشتها گوشت گوسفند
خصی بهتر از محل باشد و نر به از ماده و لیکن موی به از کم موی و چراگننده به از معلوف
گوشت گوسفند حار و رطب است گوشت بره را رطوبت بیش بود گوشت میش را حرارت

ورطوبت کمتر بود **کوشت بزغاله** سرد و تر بود کوشت بز سرد و خشک و غلیظ
کوشت کوساله معتدل و زود هضم بود کوشت شتر کرم و خشک بود کوشت اسپ
کرم و خشک بود کوشت کوره خر کرم و غلیظ باشد کوشت کاو کوهی سرد و خشک
و غلیظ بود کوشت مرغ جوان معتدل و در حرارت و رطوبت کمتر بود کوشت کبوتر
کرم و تر بود و غلیظ دیر کوار کوشت کبک و کنجشک و فاخته و دراج و کلنک کرم و خشک
بود کوشت بط و مرغابی کرم و تر و غلیظ بود کوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیکر آ
و آنچه لایق مزاج بازست کبک و دراج و تذرو و تیهو و بودنه و زاغچه کوهی و کوشت
کوسفند در فصل زمستان کوشت کبوتر و کنجشک است آنچه موافق مزاج چرخست کوشت
کوسفند و آهو و خرکوش و توغدری و قاص و کلنک و موش و آنچه موافق مزاج شاهین است
کوشت کبوتر و کنجشک و دل کوسفند است و آنچه موافق باشه بود کوشت کنجشک و حق
و قارچه و آنچه لایق مزاج بحریست فاخته و کبوتر و موسیچه و جرکه و بغری و [illegible]
و حادست و آنچه لایق تولوم های است جنس تورغای تمام و قرلاق و سایر جانوران [illegible]
و آنچه لایق لکرست دل کاو و شتر و کوشت زاغ و شب پرک و این نیز باید دانست که هر عضو

از اعضای حیوان

از اعضای حیوان خصوصیت بیکی نور دارد مثلا در کوسفند کوشت سر صبوحی [illegible]
مناسبت و کوشت ماهیچه که در خم ران کوسفند میباشد که هیچ کوشت متصل
نباشد و بقدر یک مشت باشد آن کوشت شاهین و چرخست و دل کوسفند لایق سیاه
چشمست از خرکوش و ستا و مناسب بازست و ران او مناسب جانوران سیاه چشمست
و کوشتهای جمیع اصناف مرغابی باز سازوار نیست الا سر و خرده چرکه

باب بیست و پنجم در فربه ساختن باز لاغر و سبب لاغری او و فربه ناشدن
از چند جهتست اکر کمان خلطست بدارو های لایق اخراج ماده باید کرد و اکر جانور
طاقت نداشته باشد معهذا خلط مذکور رقیق و قلیل الماده باشد باشیر کاو
اخراج ماده کرده طعمه های مناسب مزاج جانوران اصلاح آرند یا از جهة
درونت که غذا بدل ما یتحلل میشود کرم مذکور غذای خود میساخته باشد و یا [illegible]
ضربه و سقطه رسیده باشد یا بواسطه بیار انداختن در هوای کرم و بیار طپانیدن
در آفتاب رطوبت اصلی او فانی شده باشد اکر از جهة خلطست از کوشت برد معلوم
و از بر هم خوردکی و ناصافی بخال ظاهر میکردد و اکر از جهة کرمست بقسم او کاهی همراه [illegible]

ورطوبت کمتر بود گوشت بزغاله سرد و تر بود گوشت بز سرد و خشک و غلیظ

گوشت گوساله معتدل و زود هضم بود گوشت شتر گرم و خشک بود گوشت اسب

گرم و خشک بود گوشت کوره خر گرم و غلیظ باشد گوشت گاو کوهی سرد و خشک

و غلیظ بود گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت کمتر بود گوشت کبوتر

گرم و تر بود و غلیظ دیرگوار گوشت کبک و کنجشک و فاخته و دراج و کلنک گرم و خشک

بود گوشت بط و مرغابی گرم و تر و غلیظ بود گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیرگوار

و آنچه لایق مزاج بازست کبک و دراج و تذرو و تیهو و بودنه و زاغچه کوهی و گوشت

گوسفند در فصل زمستان گوشت کبوتر و کنجشک است آنچه موافق مزاج چرخ است گوشت

گوسفند و آهو و خرگوش و توغدری و قاص و کلنک و موش و آنچه موافق مزاج جره است

گوشت کبوتر و کنجشک و دل گوسفند است و آنچه موافق باشه بود گوشت کنجشک و جق

و قارچه و آنچه لایق مزاج بحری است فاخته و کبوتر و موسیچه و چرکه و بغری و قوا و فیل توری

و حامدست و آنچه لایق تولوم های است جنس تورغای تمام و قرلاق و سایر جانوران دبره آ

و آنچه لایق الکرست دل گاو و شتر و گوشت زاغ و شب پرک و ایشان نیز باید دانست که هر عضو

از اعضای

از اعضای حیوان خصوصیت بیکی نوع دارد مثلا در گوسفند گوشت سر صبوحی باز

مناسبت و گوشت مکوشت ماهیچه که در خم ران گوسفند میباشد که هیچ گوشت متصل

نباشد و بقدر یکمشت باشد آن گوشت شاهین چرخ است و دل گوسفند لایق سیاه

چشمست از خرگوش ست او مناسب بازست و ران او مناسب جانوران سیاه چشمست

و گوشتهای جمیع اصناف مرغابی باز سازوار نیست الا سر خرد و جره که

باب بیست و پنجم در فربه ساختن باز لاغر و سبب لاغری او و فربه باشدن

از چند جهت است اگر گمان خلطست بداروهای لایق اخراج ماده باید کرد اگر جانور

طاقت نداشته باشد معهذا خلط مذکور رقیق و قلیل بوده باشد با شیر گاو

اخراج ماده کرده طعمه های مناسب مزاج جانوران را باصلاح آرند یا از جهة

درونست که غذا بدل ما یتحلل میشود کرم مذکور غذای خود میساخته باشد و یا در جای

ضربه و سقطه رسیده باشد یا بواسطه بسیار انداختن در هوای گرم و بسیار طپانیدن

در آفتاب رطوبت اصلی او فانی شده باشد اگر از جهة غلظت از گوشت رد آن معلوم

و از بر هم خوردگی و ناصافی سپخال ظاهر میگردد و اگر از جهة گرمیست یکقسم او گاهی همراه خانه

ورطوبت کمتر بود **گوشت بزغاله** سرد و تر بود گوشت بز سرد و خشک و غلیظ
گوشت گوساله معتدل و زود هضم بود گوشت شتر گرم و خشک بود گوشت اسپ
گرم و خشک بود گوشت گوره خر گرم و غلیظ باشد گوشت گاو کوهی سرد و خشک
و غلیظ بود گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت کمتر بود گوشت کبوتر
گرم و تر بود و غلیظ دیرگوار گوشت کبک و کنجشک و فاخته و دراج و کلنگ گرم و خشک
بود گوشت بط و مرغابی گرم و تر و غلیظ بود گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیرگوار
و آنچه لایق مزاج بازست کبک و دراج و تذرو و تیهو و بودنه و زاغچه کوهی و گوشت
گوسفند در فصل زمستان گوشت کبوتر و کنجشک ست و آنچه موافق مزاج چرخ ست گوشت
گوسفند و آهو و خرگوش و توغدری و قاض و کلنگ و موش و آنچه موافق مزاج شاهین ست
گوشت کبوتر و کنجشک و دل گوسفند ست و آنچه موافق باشه بود گوشت کنجشک و چق
و قارچه و آنچه لایق مزاج بحری ست فاخته و کبوتر و موسیچه و جرکه و بغری و قرا و قیل توری
و حامدست و آنچه لایق تولوم ها ست جنس تورغای بتمام و قرلاق و سایر جانوران دیده است
و آنچه لایق لکرست کلاک و شته و گوشت زاغ و شب پرک و این نیز باید دانست که هر عضو

از اعضای حیوان خصوصیت بیکی نور دارد مثلا در گوسفند گوشت سر صبوحی ناخن
مناسبت و گوشت ماهیچه که در خم ران گوسفند میباشد که هیچ گوشت متصل
نباشد و بقدر یکمشت باشد آن گوشت شاهین و چرخ ست و دل گوسفند لایق سیاه
چشمست از خرگوش ست او مناسب بازست و ران او مناسب جانور سیاه چشمست
و گوشتهای جمیع اصناف مرغابی باز سازوار نیست الا سر و خر و چرکه

باب بیست و پنجم در فربه ساختن باز لاغر و سبب لاغری او و فربه ناشدن
از چند جهت ست اگر گمان غلطست بدار وهای لایق اخراج ماده باید کرد اگر جانور
طاقت نداشته باشد مجهد اخلاط مذکور رقیق و قلیل بوده باشد با شیر گاو
اخراج ماده کرده طعمه های مناسب مزاج جانوران با صلاح آرند یا از جهت
درونست که غذا بدل ما یتحلل میشود گرم مذکور غذای خود میساخته باشد و یا در جای
ضربه و سقطه رسیده باشد یا بواسطه بسیار انداختن در هوای گرم و بسیار طپانیدن
در آفتاب رطوبت اصلی او فانی شده باشد اگر از جهت غلطست از گوشت زرد معلوم
و از برهم خوردگی و ناصافی تخالط ظاهر میگردد و اگر از جهت گرمست که تقسیم او گاهی همراه

بزمین می افتد علاج او در محل او می آید و اگر از جهة ضربه و سقطه بوده باشد در محلی

که جانور خود را می افتد ظاهر میشود در خانه گرم مدتی نه اندازد و اگر از جهة طپیدن

در آفتاب انداختن و هوای گرم بوده باشد از شلایین پنجال از طراوت بشره و رنگ پر

و نور باصره و آخر جه‌ دن معلوم میشود هرگاه ببینند که لاغری باز دیر مانده باشد و حال

گذشته چند ساعت پرورده بدهند و گاهی طعمه را همراه مسکه بدهند و گاهی مسکه را

همراه نبات بغیر طعمه بدهند برابر گوز بویا و زیاده ندهند و گاهی گوشت پشت با مغز همراه تازه

پاچه بدهند و گاهی گوشت از دم غوزه گوسفند جوان فربه شده گرفته خاویده شکسته

بدهند و گاهی گوشت بوده بدهند مشروط بر آنکه تازه بوده باشد یخنی و گاهی

دراج ماده بگیرند و شب در گلوی او یکحبه سیماب انداخته گذارند چون صباح شود او را کشته

از گوشت او نیمه بسازند و گوشت موش خرد خانگی تیز بدهند که خوب است و جانوری نام

از گنجشک خوردتر در میان لونها چپا یکرنگ و لب سیاهی است و در رنگ یکرا و نوز است آنچه ریگ بیابانی

سیاهت بجانور بدهیت غذای لطیفست میرشکاران صیادان آن را از آواز این جانور بازو باشه می یابند

و گوشت گنجشک بچه و کبوتر بچه تیز خوبست اما مشروط بر آنکه واقف باشند از بلعی آن

تا جانور بخورد و همیشه جانور را با سایش نگاه داشته لطپاتند و در بتانها زیر سایه درخت

در کنار آب نگهدارند و بی محل غذا ندهند امید است که در اندک زمانی فربه شود و از استادان

هند دیده شد که باز لاغر را باین نوع فربه میسازند که هر روز چند عدد گنجشک یا جانور زنده را

بکشند و خون سمک را در قدح میگیرند اطعمه میدهند زود فربه میشود فی الواقع

علاج خوبست و وجه او نیز معلوم باب بیست و ششم در فربه نگهداشتن جانور را و انور

صید فربه و لاغر و اند بغل باز را سه درجه اعتبار کرده اند درجه اول بغلی است

که آن بغل لطف و خرگوش میگیرا اند این را درجه اول اعتبار کرده میشود درجه دوم

بغلیت که آن بغل مرغابی را بر روی آب در هزار گز زمین در اوج هوا میگیرد و درجه سوم

بغلیت که بال بغل بوده نه به شده را در دواجها و در خس فته بر میدارد و این هر دو درجه

بلندتر است و نهایت فربهی جانوران که میرشکاران تعبیر فربهی میکنند از بغل بوده به نمیگذرد

بالضرورت بصید کلان فربه نمی اندازند که تواند رسید و استادان حاذق منقول است

که جانور بگوشت خود میچسبد یعنی آن مقدار فربه کردن مجوز است که اگر بصید خود قصد کند

تواند گرفت و تواند رسید زیاده برین فربه کردن جهالت اول آنکه اگر جانور فربه بسیار

نگهدارند در پریدن کاهل و ثقیل میشود و در پله های دراز نفس او بر آینه کوتهی خواهد کرد
و بصید نخواهد رسید دوم آنکه هرگاه در هوای گرم صید لب سیاه یابند و بواسطهٔ هوس
خواهند که لب سیاه اندازند بسیار نخواهد گرفت و چون بالای درخت نشیند طلب خیره
و دیر خواهد آمد و بدعادت خواهد شد و اگر بدست مردی نوآموز باشد بی آنکه طلبیدن
ترتیب بعمل روغن سیاه خواهد شد و علت خواهد آورد و جانور هرچند سبک باشد
بهتر میپرد و تیز میرسد نمی بینند که هرگاه صیاد جانور از او در صحرا میگیرد و چون بعضی میکشد
و درون او پاره کرده می بینند روغن نمی یابند و اگر فی الجمله روغن هم داشته باشد
آن نوع روغن نیست که از ضرر آن زیانی بجانوران میرسد و همیشه جانوران صحرائی
خوراک سبک که میدارند و فربهی زیادتی رنجوری نمیگیرند تا در صیادان که اهل نیاز شنوند این
در زمان فربهی از چیزی رمیدن تنها در خاطر نگاه میدارد و میرشکار حاذق اگر و به نگهدارد
وقت انداختن و سیر کردن او میداند قصوری و ضرری نخواهد داشت و فربه نگهداشتن
این فایده دارد که اگر جانور بیمار شود زمان قوت فایده کند معالجهٔ آن اگر لاغر باشد و ضعیف
بمعالجهٔ آن وفا نخواهد کرد والله اعلم باب بیست و هشتم در نواختن طبل باز که بچه اسلوب اندازند

وبکدام طرف

و بکدام طرف زین بندند آنچه مشهور و شایع است که طرف راست بندند اما نواختن
طبل باز چند چیز مرعی میباید داشت اول ملاحظه جانور فرمایند که جانور نوبت یا استاد بلند
می پرد و یا نمیپرد بعده ملاحظهٔ آب فرمایند که آب تنگ یا پر است یا گشاده تر بعده مرغابی را
ملاحظه نمایند که تند است یا آهسته اگر جانور نوبت اول باز را با طبل باز تا چند روز آشنا سازند
بعده بصید که اندازند فراخور استعداد جانور طبل نوازند که اگر طبل نواختن افراط کنند
احتمال دارد که مرغابی بسیار اوج گیرد که باز نو دران پله نتواند رسید و باز نو
همان مقدار باید نواخت که مرغابی تا رسیدن باز اندک معطل شود و گریزان نشود
اگر جانور دست زده است اگر بلند پر بوده باشد در طبل باز نواختن مبادرت ننمایند پیش از آنکه
مرغابی از روی آب پر دو جانور را گذرانند چون پله را طی کند بعده طبل گیرند که از ضرورت
البته نخواهد پرید و جانوریکه در اصل تند میپرد فراخور کلانی آب و فراخور جنس مرغابی و فراخور
توریدن و رمیدن و آرام بودن مرغابی و فراخور فربهی و لاغری طبل میباید نواخت
و اگر مرغابی رم خورده را جانور دیده است طبل را متعاقب نواختن نیست بواسطه ضرورت
طبل را زود زود نواختن تا مرغابی مضطرب شده طرف جانور نه بیند و نگریزد و دیگر در مرغابی

رمیده این رعایت کنند و مرغابی را از روی آب پرانند و جانور را بگذارند
و طبل گیرند چه هرگاه در زمان نشستن اگر اندازند جانور را دیده گریزان میشود
دیگر هرچند طبل زنند فایده نخواهد کرد آنکه گفته اند که طبل زود زود نباید نواخت این سخن
کلیه نیست بواسطه آنکه زود و دیر نواختن بحدث و طبیعت میرشکار تعلق دارد در زمان ضرورت
چاره نیست که خلاف قاعده زود زود نوازند و در غیر ضرور هرگاه مرغابی سبک رام
شده باشد موافق قاعده یک یک طبل نوازند چنین است که هرگاه طبل نوازند بلندی
مرغابی از حد اعتدال نمیگذرد و دیگر چون در یک آن آواز طبل بار بار مرغابی مکرر شنود
خاطر او مطمئن شده دیگر طبل نخواهد خورد و دیگر یک جنس مرغابی است در هندوستان
گردن او مثل کلنگ هندوستان سرخ میباشد در موسم پشه کال پیدا میشود طاقت
دو طبل ندارد و یک طبل زدن آن مقدار اوج میگیرد که جانور مطلقا نمیتواند که رسد باین
نوع مرغابی نیز طبل را موافق قاعده نوازند و سرعت ننمایند اما در جنس ایله باشد
وایرکاوسونه و بورچی خوش رنگ و غیر طبل ثقیل تر نوازند بهتر و اگر آب کلان باشد
و راه دور درین صورت نیز چون پاره راه رفته باشد موافق قاعده آواز نواختن کنند

چون نزدیک بگرفتن رسد تیزتر نوازند که مرغابی باز زانه چند که مرغابی باز
نه چند و نه شکیبد و در باد شد و در نواختن سرعت نمایند که در باد بانگ
آواز طبل مرغابی بسیار بلند میشود سبب ظاهر است آواز طبل هرچند زیر و بم
باشد بهتر است از آواز خشک مرغابی طبل خوب نمیخورد و طبل کوب نیز سخت نباید
و اندک ملایمت داشته باشد تا دست رسد بمرغابی همه طبل در کار است کلنگ
نیز طبل نمیخورد بکلنگ از انجهة طبل مینوازند که چون آواز طبل باز شنود پای خود را دراز
سازد از هر جا که بالاچین خوش آید بخطا فرود آید اما درین صورت پیشتر از جانور زن گریز
میگریزد اگر از سر گردن و نوک بگیرد ناخن بکلنگ نخواهد رسید سبب ظاهر است
چون از هیچ کلنگ گیرد و اکثر چنان میشود که به پشت آمده بر زمین میخورد که بکار نمیرسد
اما از نوک میگیرد کم است که زود فرود می آید پاره راه گرفته میگردد آن معدار
خطری که لاچین را از قاقم است از کلنگ نیست بواسطه آنکه کلنگ جانور دراز پا و
کند و بعد از گرفتن لاچین بطریقی بردارد که بزمین می افتد اما قاقم جانور گران کوتاه پا است
هرگاه از بلندی گرفته فرود آید مثل سنگ ثقیل فرود می آید در آن زمان اگر جانور زیر

فاطمی باند خطر عظیم است علاج آنکه همراه فاطمی زمین نباید اینست که لاچین را بکمند
بعمل خاص که خاصیت جانور است که موافق آن افشانده گذارند و چون جانور ثقیل
و گرانست خود را مثل کلنگ محافظت نمیتواند کرد بر زمین آمده آنچنان بضرب سخت
که از سنگدان و یا از دهن او خون بیرون آمده هلاک میشود لاچین که باین نوع گرد روز
پنج شش دست اگر گیرد نقصان نخواهد کرد اما از دور باید که بزمین رسد خود را
راه راست سازد اگر نزدیک پر تاید بزمین میخورد اما مضبوط نمیخورد از ده گز
و پانزده گز خوب بزمین میرسد جانور معلم میداند که از چه مقدار پر تاید علاج
آنکه باز مرغابی را میان آب بگیرد و لاچین قاز را از هوا پر تاید بهمین است که
نگهدارد بواسطه دستکشی بسیار است و ملول نسازند از روی نشاط و استغنا
متوجه صید شود باقی حالات بدرفتی را میر شکار تعلق دارد و امر وجدانی و ذوقی
زیاده برین تقریر سرمایه نمودن خالی از تعذری نیست **باب بیست و هشتم**
در اختیار کردن روزها و نظرات کواکب از برای شکار بر و بحر آنچه مشهور است
روز شنبه و یک شنبه خوبست اولی از روز پنجشنبه و چهار شنبه و جمعه حذر باید کرد

و سر هر یک را

و سر هر یک را بیان کرده میشود اول آنکه روز شنبه منسوبست بزحل و چون زحل
کوکب نحس است پس حرب و نهب و غارت و عداوت را نیک باشد خاصه اگر قمر را
با او مقابله بوده باشد بنابران اکثر اوقات روز شنبه شکار خوب میگیرد و بعد از آن
روز سه شنبه است که او منسوبست بمریخ که نحس اصغر است و جلاد فلک میگویند
درین روز شکار کردن خوبست خاصه بنظر روز یکشنبه میانه است
روز پنجشنبه و جمعه منسوبست بمشتری و زهره که ایشان هر دو سعد اکبر و اصغر اند
و از قتل و نهب دور اند بنابران روز پنجشنبه و جمعه اختیار کمتر میکنند
چون روز چهارشنبه منسوب بعطارد است و او منسوبست باهل فضل و کمال
این روز را نیز شایسته شکار ندیده اند در برج آبی منقلب شکار مرغابی
اولیت و در برج منقلب خاکی شکار جانوران خاکی مناسبت و چون از منزل
بنیت شکار سوار شوند این آیت را بخوانند بخود و جانور خود دمد امید است که صیدها
شود انشاء الله تعالی آیت اینست بسم الله الرحمن الرحیم اُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحرِ
وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَکُم وَلِلسَّیَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَیکُم صَیدُ البَرِّ مَا دُمتُم حُرُمًا وَاتَّقُوا اللهَ

الذی الیه تحشرون و اگر ضرورت شود که روز پنجشنبه منسوبست بمشتری
وجمعه منسوبست بزهره وچهارشنبه منسوبست بعطارد درین سه روز
اگر از جهة کثرت میل بشکار خواهند که سوار شوند اهتمام نمایند که چون
ساعت بمریخ یا زحل یا قمر رسد سوار شوند وجدول علیحده از برای ساعات
کواکب کشیده شده بجهة تسهیل وآسانی وجدول ساعت نیست

جدول ساعات ایام هفته که ساعت هر روز تعلق بیکی از ستاره
سبعه سیاره دارد و ازین جدول معلوم میشود

	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
۱	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
۲	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
۳	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
۴	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
۵	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
۶	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
۷	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر
۸	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
۹	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
۱۰	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
۱۱	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
۱۲	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
۱۳	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
۱۴	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر
۱۵	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل

روز جمعه اول ساعت بزهره داده اند دوم بعطارد سوم را بقمر چهارم را بزحل
پنجم را بمشتری ششم را بمریخ هفتم را بآفتاب هشتم بزهره نهم را بعطارد دهم را
بقمر یازدهم را بزحل دوازدهم را بمشتری وملاحظه سکر یلدوز باید کرد اگرچه سکر یلدوز
مصطلح منجمان نیست اما بواسطه کثرت وشدت ظن غالب حقیقی پیدا کرده فراخور
توهم آثار ازوی ظاهر میکردد بنا برین سکر یلدوز را اصحاب ترکی معتبر داده اند
وتفاوت میان ترکی وعربی یازده روز میباشد چنانچه منجمان در تقویمها در صفحه
بعد از ساعات در جدول علیحده مینویسند حساب سکر یلدوز اینست اول هشت روز مشرق
دوم میان شرق وجنوب سوم بجنوب چهارم میان جنوب ومغرب پنجم بمغرب
ششم میان شمال مغرب هفتم بشمال هشتم میان شمال ومشرق نهم در ته زمین دهم بر آسمان
علی هذا القیاس حساب سکر یلدوز از مشرق بجنوب میکنند وحساب رجال الغیب
از مشرق بشمال چون بنیت شکار از خانه بیرون آیند ستاره را در قفا
یا در دست چپ گذارند ومستقبل او سوار نشوند وجانور نیندازند وچون در وقت
سواری از پیش چیزی گذرد که بحجب شگون نیک گیرند این عبارت نخوانند که

یلدوز ترکیست یعنی ستاره ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله غیرک

باب بیست و نهم در دانستن حقیقت شنقار و حقیقت چرخ کلان سر آن شنقار میگویند

همچنانکه یک صنف باز را توبغون میگویند و این نوع چرخ و آشیان نمی نهد مگر در بلاد

شمال که عرض آن چهل درجه کم و بیش باشد در آن زمینهای سرد و کوههای یخ

آشیان مینهند و این قاعده از علم طبیعی معلوم شده و اهل جبال فراخور ترفع

و تخشن جبل جسم قوی هیکل میشوند پس هر جانوریکه در کوههای کلان و دور

از مردم ماوا داشته باشد نسبت بجانوران دیگر بزرگ و قوی خواهد بود نادر و بی

عظمت تمام و بزرگی تمام و حرارت غریزی مستولی باشد توطن در آنچنان زمین

سعی بیشتر بود و این کیفیت هر آینه باعث دلاوری جانور میگردد و قصه ابابیل

مقوی این سخن است و ابابیل در کوهستان بکمال بزرگی بخلاف اصناف دیگر که در دشت میباشد

و اصناف ایتالگو نیز بسیار چنانچه شنقار و لگر و امثال اینها همه از اقسام ایتالگواند

و حکیم خالق الطیور جل و علا بواسطه برودت هوای شمال این ایتالگو گوشت ها ولی عطا فرموده

که امتیاز میان اصناف دیگر همین میکند و آن نشان اینست که موهها زمی که تا تن بن جانورست

الموی

المومی مثل نمد متصل میباشد و پر ریزه جانوران دیگر ریشه دار میباشد تا از هوای

سرد شمال متضرر نشود و یک نشانه دیگر آنست که چون این نوع ایتالگو در هوای سرد شمال

نکته

عادت کرده از نیجهت از هوای گرم متضرر میشود و از هوای سرد نفع میگیرد و

مشهور است که چون وقتی که گرمی میخورد بالای یخ نشانند و گاهی میست که کبابی

تا زانو میان برف یخ فرو می نشیند متنبه نمیشود و نشانه دیگر اینست که ایتالگو

کرم سیری یکسر میاید یعنی از بالا آمده لگد میزند هرگاه بزور لگد در حضیض صید

افتد دیگر از پایان ببالا دویده لگد می اندازد و این کار خاصه این صنف است

و جهه همین خواهد بود که او در کوه شمال وقت بچه آوردن ابابیل کوهی شکار میکند بالا و دوی

و تیز پرواز در انجا طی کرده بباز هیچون میشود که شنقار که از صید آمده خود را بصید میزند

تا هزار گز منحط شده باز از انحطاط مثل برق بالا جسته خود را میتواند تا وقت گرفتن راست کرده

بعمل صید همین نکته بخلاف جانوران دیگر که یکسر زیاده نمیآیند و از دور خود را

میآیند و از پایین ببالا نمیتوانند دوید نشانه دیگر اینست که مثل جانور دیگر غلطیده

میل بالا کرده میطپید و نشانه های دیگر هم گفته اند اما همین کافیست و نشانه دیگر میگویند که چون صید

میگیر دیکپای گرفته می نشینند این صفت میان جانوران نیک پیدا میشود اما خصوصیت
بشغار دارد **باب سی ام** در کشاد کردن باز وگیرا ساختن آن اول باید دانست که صیاد
باز را چگونه بگیرد که بدفعل نشود و زیان نرسد شرط آنست که صیاد جامه بپوشد که رنگ
آن جامه معروف معمول نباشد و هر گاه بجامه های مشهور بگیرد در معرکها از آن رنگ جا
برمد و نیز باید که باز راصت بجانور میرشکار را با صیاد احتیاج نباشد چه هر جا که جانور
باز را گیرند بعد از آموختن آن صید برغبت نخواهد پرید و دیگر که چشمها دام نباشد که جانور
آزار بیابد و احتمال خلاصی نیز دارد بعد از آنکه بدام افتد بر سر او دویده بنرمی
و آهستگی پهلوی خود را طرف او داده رود جانب باز اصلا نبیند چون قبضه از طور جدا سازد
فی الحال کله کند و چشم او را بریسمان پنبه بدوزد چون ساخته زمانی نگهدارد لفظ ترمه کنت روپاکی
و یا کرباسی بگیرند و از طرف کنار وسط حقیقی رو پاک را گره کرده و جای گره بالای
جانور نهاده دو طرف گره را از نشیب بال در آورده طرف بالای جانور برده پای و دم
و بال جانور را یکجا جمع کرده محکم بندند چنانکه نتواند طپید که اگر سست بندند
جانور خراب و ضایع میشود و چون چنین بستند هر لحظه در دهن او اندک آب اندازند

کنفس او

که نفس او فرو زده وخوکین نشود بعد از آن جانور که از آن هول و اضطراب فرود آید
و کوفت دام دور نشود یا در محل طپیدن سست میشود همان لحظه چغاول انداخته بدست گیرند
و تا چغاول مدد شود نگذارند که سست گردد لایق چغاول است تا چند روز گوشت گنجشک
و کبوتر و مرغ بدهند و گوشت چهار پا ندهند و آب ندهند چه در صحرا همیشه گوشت جانور را
غذا ساخته و آب تازه خورده اما چون ضرورت که باز نو غذا بدهند که روغن درون او را
کم سازد که زود رام شود و در وقت طپیدن درون او نسوزد و از برای این مصلحت باز نو
هیچ چیز را بر چوچه مرغ نباشد چرا که هم معنی آبداره در وی است و هم پر و استخوان چند روز
برین گذرد عادت کند بعد از آن گوشتها را اگر هوا خنک است با آب شسته بدهند و اگر
هوا گرم است آب خنک شسته بکرباس نشف مائیت کرده بدهند که درون او خالی و پاک شده
بمراد میرشکار راست شود و جهد کند که بسیار نطپاند که کلیه میرشکاری جانور را نا طپانیدن است
و بحیله ها و تدبیرات آن نوع کند که اگر بدست دیگری دو مرتبه نطپید بدست میرشکار هم نطپد ذوق
یکبار نطپید این امر ذوقی و وجدانیست میرشکار را از ابتدا ملکه یک نوع مناسبتی بمزاج جانور
حاصل کنند و بدست خود را چه نوع حرکت دهند تا طپیدن فراموش کند و نطپید و هرگاه

وهرگاه جانور بسیار طپانند وبملاحظه بند دارند ودر زمانیکه پران طرف عقب باشد جانور
افشانند آن نوع تندی وتیزی براقی وجلدی که طعمه از زنده نخواهد دیده چه جنس باز در صحرا
هرگز آزار نیافته ونکاهیده ونطپیده وبمراد خود پریده وهمیشه شکار کرده وهمیشه شکار
کرده از پخته تر است که عمر جانوران الصحرا الطویلت وگریز میخورند بعد از آنکه چوچه مرغ وبزرگ مهره
بغل جانور را راست سازند وروغن در دون او را پاک گیرند پانزده روز شب بیداری
دهند ومیرشکار تنها در تاریکی کله او را بگیرد وپیش پن سازد وهشیار باشند که کسی
بیخبر پیش جانور نیاید واز عقب او کسی نگذرد وچون دو سه شب برین گذرد بعد از آن
چراغ ضعیف وپیش باز دو دورتر گذارد جانور را گرفته نشینند وچون چند وقت
برین گذرد چراغ را بمرور نزدیک آورده دستکشی نمایند چون چند که دست را
ببالش بدهند که تلاش کند وپرهای او را بکنند وحجاب او بشکنند وهر شب در روشنایی
چراغ چند بار بر زمین اندازند وبگوشت بخوانند چون دیدند که شبها در خواهش جلد شده
دانس گرفته بعده روز در گوشت نشیند که هیچکس از عقب نگذرد وچون دیدند که صبح
دمیده وروز شد اگر خامت وطپید ومی طور دفی الحال کله کنند تا آنوقت که طمع

میرشکار

میرشکار از طوریدن وطپیدن او جمع شود بعده کله را مطلق بردارد وچند
باز بر زمین انداخته بگوشت طلبند تا خواهش باز زیاده شود تا جلد شود تا زمانیکه جانور
بر پنجه حالش رسیده وهنوز در خواهش خامت طعمه تفاریق داده یکبار سیر نسازند
وروزی میباید که باز نو را چند بار بر زمین انداخته بگوشت طلبند وبهمین خوانند تنها
سیر میشود احتیاج سیر کردن وقتی نیست آن مقدار که شد بصحرا رفته بخوانند از دور آب
رشته دراز سازند ودر تسمه جانور حلقه به بندد واین حلقه را در میان رشته در آرند
وسر این رشته را بمیخ بر زمین محکم سازند وباز را بخوانند فایده حلقه وواندن آن است که اگر
بریسمان دراز نخوانند شاید که برسد از چیزی برمد ونیاید وهمراه حلقه باین دستور بخوانند
اگر خیال رمیدن کند وبهر طرف میل نماید بالضرورت پیش میرشکار می آید صح چون
رشته بدست تت می آید باز + اما غیر حلقه فایده نیست که هرگاه ریسمان گران زد جانور
نکشد نفس جانور راست شود اما احتیاط باید کرد که ریسمان را نشکند وبد فعل نگردد وهرگاه
میرشکار را معلوم شد که خواهش جانور بکمال رسید بعده جانور را گرسنه گیرند وبیشتر خوب
نگاهداشته میان نماز دیگر وشام نخجیر گوش باید تاراج اندازند در اول بار اگر گیرد ونگیرد

نسبت است بعضی جانور باشد که تتمه معامله دان میشود و تا زمانیکه از گیرانیدن
جانوران کلان فارغ نشود باز و باشه را بجانوران ریزه نمیندازند و میگویند
که جانوران نورس را بسیار نمیندازند و بسیار رنجه نمیکنند و این سخن در ماده چرخ
و بحری و لاچین بمرغابی گیر معقول است اما در ماده باز و باشه را نوکرفته اند
اگر باز است هر شب نه چند مرغها را میگیرانند و اگر باشه است گنجشک شکنند
و میچپانند تا معلمی در دست انسان است تیر از جنس صید چیزی نمیباشد
و او را نه از برای جنس ضرر گرفته اند بلکه از برای صطیاد نگهداشته اند معتوی
این سخن حکایت عرض کرده میشود در قندهار در زمان حضرت بادشاه
انار الله برهانه بازهای گیرا برای فقیر آورده بودند در غایت لاغری بد فعلی
بود با وجود لاغری این هرگاه بصید انداخته میشد دیگر بدست نمی آمد بلکه بر شاخ
زنده هم نمیتوانستند گرفت هر چند دستکشی میکرد اصلاح نمییافت فربه نمود که لاغر
سازند آخر استاد فقیر فرمود که از بسکه صاحب اول این باز را لاغر نگهداشته باز را هم عادت
شده که بدست میر شکار از لاغری نمیرود از نتیجه میخواهد که خود را خلاص سازد و طبع مردم چند

که بر زمین زود نشیند چه هرگاه در ابتدا بشکل مرغابی اندازد که نتواند گرفت و دیگر
گرفته نشیند البته رفته بهمان عادت کرده دور رفته نشست این معنی در باز و غیره
عیب تمام است بعد از آنکه چند با کجر کوش و دراج و چقروق سیر کنند و چند بار
که زاغ گیر شود و بزاغ نشست رو کرده هرگاه بیند که زاغها جوق جوق پریده بدرختهای نشیند
عمداً از راههای دور بدزدی اندازند که رفته بگیرد و سیر سازند و هرگاه زاغ را در جای
دور رفته گیرد و مرغابی را نیز بهمان پله خواهد گرفت مقوی این سخن آنکه حضرت بادشاه
فقیر را در غوغای کابل میان یوسف زائی فرستاده بودند بواسطه دلگیری بازی است
آورده او را بزاغ دست رو کرده چنانچه گاهی بنابر تماشا در عقب کرده بزاغ بدوی
میرفت و از وی پرشها تماشا میکرد از میان آن فغانان یو نهاد چون وقت مراجعت
شد خوب وقت و تحویل حوت بود و مرغابی بسیار گذری آمده بود ان مقدار
بسیار بود که در میان زمینها گندم مثل بط چریده میگشت چون جانور
مستعد نبود بنابر ضرورت با دماغ زاغ یکروز مرغابی گیرانده و در همان روز معامله دان
و دست رو شد همچنانکه میان انسان ادراک متفاوت میباشد میان حیوانات نیز چنین

ترک شکار چرخ کرده این باز را بدست گرفته در عرض پیت روز چنان فربه گردید
که استخوان سینه نمی نمود بعده بیرون انداخته خوب گرفت و مطلق بد فعلی نکرد
در وقت لاغری از جانوران کلان بهیچ چیز نمیرفت و میل نمیکرد بعد از فربه شدن
همه گیر شد غرض که هرگاه باز دو باشه نو باشد و صید بسیار یابند اگر باسلوب
و قاعده اندازند بعد از گرفتن آنمقدار جاهای مرغوب صید چشانند و حیله ها کنند
که حکم سیر شدن داشته باشد بعد از انکه جدا سازند زمانی مکث کنند تا جانور
نفس خود را بتمام راست کند و باز طلبان صید شود بعد از ان اگر باز صید یابند
بقابو اندازند و گیرانند و باز بهمان چشانند و جدا سازند اصلا تفاوت نمیکند
بلکه جانور گرم و دلیر میشود و بعضی امور است که بتعبیر راست نمیشود و هر کس
از میر شکاری باخبر است حقیقت این سخن نیز مکشوف است قصد میر شکار همه وقت این باشد
که جانور را بنوعی اندازد که خطا نکند و بیوقت و بی اسلوب ناهموار هیچوقت جانور
نیندازد حتی که اگر صید از بغل میر شکار پرد داند که بدست راست نیست و بی اسلوب است
دست نگهدارد و خود را میان مردم محجوب نسازد و میر شکار اگر جانور را صید یار

اندازد هیچ قصور نیست اما میر شکار دو مرتبه اندازد جانور خراب میشود تقریر جانور که
خود نگاه میداشت هرگز آن نوع نشده که میر شکار انداخته باشد زیر شست
که بنا بر ضرورت یکروز بمیر شکار اذن کرد که رفته انداخته سیر ساخت قسم بخدا که باخبر
روز هوای پرش او را نیافت تا چند روز مشقت کشیده باصلاح آورد میر شکار
عیب است بتکلف جانور دیگر را نیندازند دیگر آنکه عادت و تله جانور را این
کس نیست اند اول آنکه همچنانکه مذکور شده بمیر شکار خوش نمیاید که جانور او را دیگری
اندازد و اگر اندازد تیکه پرو یا کم شود و خالی از خجالتی نیست و بیجانور باید که گوشت را
آنچنان دهند که شب در حوصلهٔ جانور گوشت نباشد چه آسایش جانور شب است
و در زمان سیر کردن خود را بفراغت عقب نمیتواند برد و گاهی میشود که جانور
در خواب میماند و از گوشت بردن غافل میشود و ماده امتلا میکرد و **باب سی ام در** باب
باز راست ساختن بمرغابی هرگاه که بعد از خواندن و گیرانیدن خرگوش و دراج
و زاغ خواهند که بمرغابی استاد و سازند و بکجند باولی را قطره ساخته یا چشم دوخته فرود
از جای نامعلوم گذارند که نهایت بله رفته بگیرد و سیر شود بعد از ان که اول

در آب تنک تر اندازند که خطا نکند و سیر شود تا پنج شش مرتبه بهر نوع که گیرد
سیر سازند و جد نکنند تا مرغابی گرم شود بعد از آن اگر میان آب گیرد
از پای او بد رشتی و زجر کشیده گیرند و جهد کنند که بهر مرغابی که در آب گرفته
جدا کرده در آخر شکار پیش پیش گذارند در خشکی رفته گرفته سیر شود و هر باز که با
در ابتدا خود را بآب میزند از دو وجه یکی آنکه در ابتدا باز نو بالضرورت لاغر میسازند
که مطیع و منقاد شود بنابرین لاغری و گرسنگی بر آب زند یا از بالا گرفته میان آب
افتد دویم آنکه در میان آب تاخته برو برسند که قطرات آب رفته بروی نشیند تا آن
دست خود را در ته آب برده پای جانور را همراه مرغابی گرفته در ته آب بکشند
و نوعی سازند که باعث رمیدگی جانور نشود و هر گاه چند روز چنین سازند و چند مرتبه
دیگر در خشکی گرفته سیر شود در اندک زمان معامله دان و استاد شود معلوم از آب
کیاست و فراست بوده باشد که باز در زمان لاغری بواسطه اشتهای مفرط خود را از آب و آتش
دریغ نمیدارد و کلنگی این علت و بزرگی را میگیرد و هر گاه فربه شود هیچ از نیها مبادرت
نمینماید اگر خواهند که باز بند پر نشود البته پیش از آنکه مرغابی پرد باز را باید گذاشت

مرغابی

چون نصف راه رفته باشد آواز طبل نواختن کند جانور درینصورت بالضرورت در ته مرغابی
در آمده خواهد جست درین دو فایده است یکی آنکه هر گاه جانور را از راه دور بمرغابی اندازند
جانور دور رو میشود و پست پریدن را درینصورت عادت میکند دیگر آنکه هر گاه جانور
بر مرغابی اندازند طبل خورد جانور را بالضرورت بسمت مرغابی خواهد دوید درینصورت
البته مرغابی باز را دیده گریزان خواهد شد و اگر نه پنجه بر تقدیر گرفتن راست رفته میگیرد
و در ته در آمده جستن میسر نمیشود و حیثیت باز آنست که پست پریده رفته بپنجه بگیرد
و باز نو را اول بار در آب صاف نیندازند که جانور کوهی صحرائیست از آب بد میبرد بلکه در آبی
اندازند که اندک گیاهی داشته باشد که در این چنین آب چون مرغابی را متحرک بیند
اقبال بسیار خواهد کرد اگر خواهد که باز دور رو شود هر روز پله او را زیاده ساخته
در آب خورد نیندازند که در وقت سیر کردن آب کلان یافته انداخته سیر سازند و خواهند
که باز و شاهین و بحری و تیغون و امثال آن اندازند و بایند سواره یا پیاده هر کدام که باشد
در گرد دایره گیرد بصورت هلال که او را در اصطلاح اولی موبکری گویند هر گاه
دایره را باین دستور مرتب سازند چند نفر فرمایند که میان دایره در آمده صید را

پرانند هرگاه که صید بپرد و دست خود را نگاه داشته اضطراب نکنند و بازی خورند
گذارند آن مقدار که بیکطرف مایل شود بعد از آن اندازند هرچند میل بخفض
کند باز بمقدار آن پست پرد تا آنکه در محل فرود بی تشویش در کمال آسانی رفته میگیرد
و اگر در ارتفاع گرفتن دراج تذرو اندازند باستعانت دراج خواهد رفت
در این صورت دراج واقف شده میل باسفل کرده خواهد گریخت و باز از صید دور مانده
نخواهد رسید بعضی مردم بی تجربه چون میپرد از جهت خام طمعی فی الحال میاندازند
که زود بگیرد اما نمیدانند که باین دستور هرچند نزدیک اندازند گذشته نمیتواند
گرفت اما بدستوری که استادان قرار داده اند هرچند دور اندازند یکی خطا نمیشود
اما در باشه لازم نیست چرا که باشه جانور سبک پرست بهر طریق اندازند
میگیرد بخلاف باز که تا میدان نیاید نمیتواند بالا جست مقصود اصلی از شکار
مرغابیست بعده تذرو و امثال آن و باز را هرچند رتبه بط و کلنگ گرفتن بوده باشد
که تو غدری جانور مرغابی گیر را خراب میسازد و چرکین نیز میکند بوده نسوهان
باز دست تیز پریدن و تند گرفتن را از بوده نه کسب میکند و در زمان نفی باز را

بقیه جوزه

بصید خورده اندازند تا زمانیکه جانوران کلان هرکدام گرفتنی باشد بگیرد و در آن
باید بعده مخارند باز آشیانی را از دو جهت کمتر نگاه میدارند یکی آنکه آشیان
باز از معموره دور است بنابران باز دیر می افتد دیگر آنکه باز آشیانی مثل باز
شلائین و پرغوغا باشد بواسطه شلائینی پر او زود خراب میشود و از صید تدریش
جدا نمیتوان کرد از این جهت میر شکاران به نگهداشتن باز آشیانی میل کمتر مینمایند
و صاحب اختیارات بدیعی بتقریب ادویه مفرده کرده آورده که خولنجان مصری
بغیر از آشیان باز کسی ندیده و میگویند که در زمین یونان بواسطه بسیاری آب
یافتن این دارو متعذر است و آنچه معمولست که در وقت بچه بر آوردن که باز
خانه خود را از خولنجان میسازد و میگیرد و خولنجان صحیح است که بهتر او نجح نیست
که کم کره باشد و در این نوع امور حیوانات را کمنوع معرفت برفساد هوائی باشد
که هرگاه هوا را متعفن می پسندند فی الحال تدارک او مشغول میگردند همچنانکه
صاحب کلمات قانون میگوید که نشان فاسد شدن هوا آنست که حشرات ارض
یکبار از زمین بیرون آیند و کلنگ در آن زمین نباشد پرواز در آید پیش از آنجا :

معلوم میشود که بفرمان خالق الصور جانور را این مقدار شعور هست که صلاح
و فساد کار خود را دانسته چهار فصل را بمقتضای هر فصل انتقال منزل بمنزل و در ایام
آمد و رفت را خوب داند همانا که آن نوع تعریفی که صاحب اختیار از زمین تونار را
کرده بواسطه رطوبت بسیار تواند که هوای او متعفن باشد از جهة اصلاح هوا
که بیضه فاسد نشود از خولنجان آشیان میساخته باشند و چون آشیان باز
در زمین نمناک واقع شده بنابران است که چون باز را بگیرند لبان در دهنش
جو میکارند که همیشه سرد باشد تا از گریز خوب بیرون آید

باب سی و دوم

در دانستن تاش تولک از جنس باز و غیره تاش تولک جانور را میگویند که اگر میرشکار
خواهد که از جنس باز زود کشاده و زود دست رو و معامله دان ساخته از پری وقابو
شناسی و محفوظ شود اهتمام تمام نموده باز تاش تولک اختیار کند زیرا که دو
میپرد و گریز نباشد اگر یک گریز باشد بهتر باز تولک موافق اسلوب چشم او را پیعیب
وا کنند و بخوانند باولی داده چند دست بخط گیرانده سیر سازند در اندک
زمان معامله دان و دست رو میشود چرا که باز تاش تولک در صحرا صید بسیار گرفته

وجای جانو

وجای جانور گرفتن را دانسته و هر روز بحیله های غریب گوشه کاریهای عجب
شکار کرده خود را اسیر ساخته لاجرم چون بدست میرشکار افتد به تنبیه و تربیت استاد
میشود بخلاف باز بور که ریاضت بسیار باید کشید که معامله دان شود و بعضی در کمال
و بعضی در دو سال و بعضی را دیده شده که هرگز معامله دان نشده اما در ماده
باز تاش تولک تخلف کرده در اندک زمانی معامله دان شده اما چرخ تاش تولک
بکار نمی آید چرا که در اصل او جانور سرکش و بدفعل هست میرشکار نیک میباید که چرخ
بور را بکار تواند آورد و هرگاه در صحرا اگر خورده باشد بشکار نخواهد آمد مگر از برای
تحصیل خرگوش و توغدری نگهدارند و لگن تاش تولک نیز بکار نمی آید بدفعل و نا ملایم
میباشد و بیقوی تاش تولک نیز بواسطه خاستن بدفعل میباشد و باشه تاش تولک
چند روزی از برای تحصیل بود نه بدنیت اما تفاوتی ندارد و شنقار تاش تولک بواسطه
اصالتش اخیانا کلنگ میگیرد و بحری تاش تولک نیز بکار نمی آید او نیز اخیانا کلنگ میگیرد
و بوتیمار هم میگیرد اما تفاوتی ندارد و لاچین تاش تولک بزور باولی کلنگ میگیرد چون
کار ایشان صیادی و کلنگ گرفتن است اگر از بسیاری باولی گیرانده باشند عجب است اما

در هوای گرم از برای بسیار پراندن باز بوز بهتر از باز تاشقولک است و با
تاشقولک را علی الصباح و نماز شام انداخته در هوای گرم معاف دارند و از دو سنگشتی هیچ وقت
غافل نباشند و بپایان نیندازند و طریق توغدری گیراندن چرخ این چنین است
که هرگاه توغدری یورغه کرده میکشته باشد کله چرخ را گرفته نموده بعد از طلب گذرانند
و بجای خود بایستند و اسپ را تازند چه آنمقدار توقف کنند تو توغدری بجنگ
جانور در آید بعده بتازند چه پیش از گرفتن اگر بتازند توغدری خواهد پرید چون ایتالکو
جانور کوتاه پای کم پرست اگر از زمین برخیزد بتوغدری نخواهد رسید و کم خواهد شد
اگر خواهند که چرخ در عقب توغدری برود و کم نشود از سر جا دو شهپر او را برشته
محکم نبندند در روی زمین یا در وقت فرود آمدن بسر توغدری بنشیند و مجاز آ
کرده بدست آرد بعد از آن بتازند و هر جانوری که بتوغدری اندازند همین قاعده را
منظور دارند و الا گم خواهد شد بواسطه آنکه چرخ را بتوغدری میل تمام میباشد
جهة ربودنی هرگاه چشم بتوغدری افتد کم است که پرواز کرده بدالبای بیاید از زمین
بسیاری جانور کم میشود و باید دانست که جانور نوروزی قریب بتاشقولک است

در جمیع حیثیات اگر باز و باشه نوروزی خواهند که بگیرند پیشتر از جفت شدن
بگیرند و بعد از بیضه رو انشاندن نشستن او مشکل است از بچه باز و باشه نوروزی
اکثر اوقات تلف شده گریز نمیخورد احیاناً بعضی از گریز هم بیرون می آید اما
نادر است **باب سی سوم** در اصناف ایتالکو و طریق آموختن آن سفید نقره دم
کل دام سیاه سرخ فام چهره کاهی را مردم بغلط سنکنک میگویند سفید نقره دم
از انواع دیگرش ملایم و خوش فعلت اما در جنس سیاه پرش بیشتر است بلکه مطلق جانور را
سیاه خوش میشناسند غایتش خالی از بد فعلی و درشتی نخواهد بود و اگر از میان
چرخها خواهند که چرخ خوش کرده گیرند چرخ سیاه سرخ فام سینه زبان گیرند
این نوع چرخ در قرینه شنقار کار خواهد کرد از چرخ سیاه صرف متحذر باشند
فقید ایتالکو و نهایت شکار او دو چیز است آهو و کلنگ اما متعارف آن است که ایتالکوی را
کلنگ میاز و در آشیانی را آهوگیر میکنند میشود از دو سبب یکی آنکه در آشیانی
در آفتاب و باد پرورش نیافته و استوار و محکم نشده همچون گیاه سایه پرور نرم
و پرزم را قابلیت قطع و دفع باد نمیباشد دیگر آشیانی را تا غایت اوج نگرفته وقت زاندازه

هوا و طپانچه زدن و در بادهای تند دویدن و راه قطع کردن را ندانسته از نجهة جانوران
هوائی بتخصیص به بوتیمار و یا پلاق نمی اندازند که این دو جانور لب دریا دارد و نشست
و بدور می نشینند چنانچه هرگاه ایتالکو را عقب خود می بیند خود را فی الحال بدم
جانور سیر نشسته اصلا از دم جانور جدا نمیشود و در اندک زمانی دایرهای مختلف را احداث
میکند و غایب میشوند چون آشیانی این گوشه کار را در صحرا نورزیده عاجز می آید
و خود را از وجد نمیتواند کرد اما ایتالکوی دامی در صحرا ابیا گرفته با مثل
جانوران شب بالا شده و طرح دادن او از وی جدا شدن را خوب دانسته علاج
آنکه بوتیمار و یا پلاق دم جانور را گذارد و اینست ایتالکو ترک صید مذکور نه
و گریزد آنمقدار که بوتیمار را عقیده شود که ترک تعرض او کرده بعد از آنکه بوتیمار
خود را جدا ساز و از انجا نشاط اوج گرفته آمده طپانچه میزند و در بعضی اوقات
از روی شدت آمده انچنان طپانچه میزند که گردن و بال کلنگ شکسته فرود میاید
از بعضی افاضل زمان شنیده شده که در زمان سلطان حسین میرزا انار الله برهانه
ایتالکوی خاصه میرزا روز شکار کلنگی را بنوعی زده بود که سر کلنگ بریده شده بود

بعد از مشاهده

بعد از مشاهده آن حال در مجلس شریف عالی شرف نفاذ می یابد که امثال مزبور
و پهلوان محمد بالاقی مشتهای خود سر کلنگ را بشکنند تا آنکه یک کلنگ ریزه گذاشته
بمشت زدند اصلا نتوانستند شکست غایت زور و هوای دست جانور با ذهن واهب الصور
جل و علا از ینجا معلوم میشود غرض که آشیانی حریص و پهلوان مبالغه تر شد لکن هرگاه
ایتالکوی دامی آهوگیر شود تماشائی هیچ نسبت ندارد چرا که طریق گرفتن او در جاهای
پست و بلند و قطع کردن بادهای شدرا بهتر میداند خود را آنکه بهشته همراه آهو می افتد
و بال و دم خود را ضایع نمیسازد بخلاف آشیانی که لب دریا شلاهین و نیم چشم مبالغ خود را
نمیتواند که آهوگیر سازد اول بدراکبی او را بخوانند چنانچه دابست بعده کله آهو را هرگاه
ساخته بمیان دو گوش او یکپارچه گوشت را سخت بیکرشته محکم به بندند گوشت سخت
بستن از آنجهة است که در طپانچه زدن گوشت را بپای گرفته نپردد باین نسق ده پانزده روز
بر سر کله آهو بخوانند و سیر سازند بعده آهوبره زنده یابند از برای آهو دو خانه سازند
در یکخانه با و دانه دهند که بآن آموخته شود و در خانه دیگر بسته نگهدارند فایده این دو خانه آنست
که هرگاه در میان دو گوش آهو گوشت را بسته گذارند میباید که آهوبره را بدست استقیم نگاه دارند

خود برود منحرف نشود چرا که ابتدای کار است اگر منحرف شود جانور میرد غرض

که هرگاه ایتالکو با هو برسد هر روز آهو بره را بر سر میدان می آرند و بر سر او پوست

میکشند و گوشهای او از میان دو سوراخ پوست بیرون می آرند تا سر او از جراحت

نشود و میگذارند که بجانب دانه خانه میدود بعده ایتالکو را می اندازند چون ایتالکو

آمده میزند بعضی آهو بره می افتد و بعضی جانور گرفته همراه می افتد سیر میسازند اما

بر پایا بگردن رشته دراز می بندند که چون جانور آهو را نتواند انداخت اما

از پای او بکشند بر زمین اندازند و سیر سازند هرگاه برین نسق مدتی بگذرد در این کار

جلد شود بعده بصحرا بیرون آمده آهوی مانده شده یا زخم خورده یا آهو بره

یا بر خرگوش اندازند و سیر سازند چون یکبار دوبار باین نوع شود بعده بهر نوع

آهو که اندازند بگیرد و در مدت باولی میباید که سگ همراه باشد چه بسیار ایتالکو را عادت باشد

که هرگاه با آهو میاندازند سگ را میگیرد علاج او آنست که هرگاه سگ را گیرد بر سر

او را البته تنبیه نمایند تا ترک کند اما بسیار ایتالکو را دیده شد که از سگ گرفتن

بیرون نیاید باب سی و چهارم در طریق و علاج ساختن ایتالکو آنست که اول کلنگ بابی

جلد زنند

جلد سازند و در دالبای مرغ بسیار بکشند تا در دالبای گرم و جلد شود اما از جای

شب بطریق بالای کوه بخوانند تا مشق بالا روی سازند و نفس او درست شود

فایده دور خواندن آنست که ایتالکو در حد دانش بغایت جانور سرکش است گاهی

میشود که همراه کلنگ یا بوتیمار یک کروه از میر شکار دور می افتد هرگاه در دالبای

مرغ بسیار بخورد و راه دور پرد دالبای چگونه می آید هرگاه خواهش او را به آن

سرحد رساند بعده فراخور اوی ماق که لفظ ترکیست یعنی فراخور شجاعت و دلیری

و بهادری آن جانور باولی دهند اول زاغ باولی دهند بعده چون از باولی

کلمرغ و بوتیمار فارغ شوند در صحرا رفته یکدو کلمرغ و عقار کبوتر گیرانیده سیر سازند

بعده نیندازند و نگهدارند و باولی کلنگ دهند اول این مقدمه بباید دانست که از عظم

تمام باید کرد تا چرخ باولی شناس نشود چه خاصیت چرخ آنست که باولی را زود میفهمد

دیگر بکلنگ صحرا انمیر و در اصل در چرخ آموختن اینست که باولی را بهیچ بدهند که جلا

معلوم چرخ نشود و باولی شناس نگردد اختیاط را در آخرهای باولی باید کرد و در ابتدا

ضرورست که از کلنگ خانه کلنگی را آورده در پشت و گوشت بسته از یکبال گردن کلنگ گرفته

بدوند چرخ را گذارند که رقبه بچیپد بعد از چیدن اگر خواهد کلنگ را گرفته
سیر سازند و اگر خواهند بر سر کلنگ مرغ یا کبوتر کشته سیر سازند همچنین ...
دادن را در ابتداء زهره دادن میگویند چون از زهره دادن فارغ شود کلنگ را یکدو
آنچنان بادلی دهند که گاهی پای کلنگ بر زمین میرسیده باشد چون دلی را کم دو
چنین بادلی آخر که خواهند داد از کلنگ خانه کلنگ با زور گرفته بالای بلندی یا کوه رفته
گذارند مثل کلنگ بیابانی در غایت ارتفاع بپرد بعده دو سه مرتبه یا پنج سیر سازند
بعد از آن در صحرا رفته اگر میسر شود در ابتدا بقوش جانور اندازند و اگر میسر شود کلنگ
نزدیک اندازند و گیرانند دو سه مرتبه سیر سازند بعد از آن نشانند در روز دیگر
گوشت دل آبداره یعنی گوشتاب کرده بدهند مشروط بر آنکه گوشت را نمک زده
سازند و در میان آب تا صبا گذارند چون صبا شود باز همان گوشتاب از آب
بیرون آورده هر جا سطبری پسند بکارد تنگ ساخته بار دیگر در آب نشسته آنقدر که
که شب در ته جانور زیاده غذا نباشد چون نماز شام شود از غذا یا از پنبه یا از ...
بدهند چون صبا شود قیاغو را پرتابد اگر هوای زمستان تحمل کنند چون آفتاب برآید

دجانور در پریدن

دجانور در پریدن طلبان طپان صید شود بعده در صحرا برده اول بقوش
جانور دیگر اندازند تا اول از خطا نکند و یا بیکد و کلنگ نزدیک انداخته گیرا بنده
سیر سازند و سبب آنکه جنس چرخ و لکر چنین مخلوق شده که در معده احداث
رطوبت میکند چون بد و گرم میشود آن رطوبت تحلیل میرود بعده خوب میپرد و در زمستان
آن رطوبت بواسطهٔ برودت هوا غلیظ گشته سقوط اشتها جانور میشود و امثال
خرگوش و آهو در همهٔ این جانور یکنوع حرارت مربیه هست که بقوت آن حرارت هر لحظه
در معده احداث رطوبت کرده از آب مستغنی میشود و خرگوش را مردم در آنچنان بادیه
دبیابانها دیده اند که ده روزه راه در حوالی دو آشامی آن آب نبوده مثال چرخ
و لکر نیز اکثر در بیابانها و بادیه ها واقع میشود و صیاد آن را از نوع زیبها چرخ
و لکر را میگیرند تا آنکه کلنگ خانه راست کنند و چاپچی ساختن چرخ و لکر را
تمام دارد و بواسطه کلنگ که صیاد از صحرا بیارد تا زمانی که ده پانزده روز در کلنگ خانه
آب و دانه نخورد و بر غابی پردیکه در ابتدا خاصیت کلنگ این است که تا چند روز در رسب میشود
هر گاه چند روز در کلنگ خانه آسایش میکند بعده در پریدن جلد میشود به مقتضای فعل ...

وطلب جانور هر روز یکنوع باولی تقاضا میکند درین صورت کلنک خانه ضرورت
اگر خواهند باولی ست بدهند واگر خواهند باولی جلد خانه که برای کلنک وقاز
وغیره میسازند اطراف او پنجره ست درون او تغارهای آب میگذارند اگر آب درون
گذارند که لحظه مشوش احوال ایشان نشود بهتر و کلنک خانه هرچند بفضا باشد بهتر است
چون ایتالگو را خواهند که نهال کرده اند بعد ازان که یکدو کلنک از نزدیک سیر
کرده باشند بعده بطلب کلنک بصحرا روند چون ببینند که کلنکان نشسته اند
یکدایره کلان گیرند وجمعی را در دایره کنند باز دایره متوسط تعین نمایند
ویکدایره کوچک گیرند واز مردم میرشکار ده کس را درین دایره کنند فایده
دوایر اینست که هرگاه کلنک را پرانند بعده جانور اندازند تا ممکنست مردم دایره
صغرا باسلوب میرشکاری فریاد میکنند وطبل مینوازند وبروش اصطلاح
استادان درته کلنک درآمده غوغا میکنند که کلنک از دایره کوچک بیرون نرود
تا جانور آمده خود را باو زند چرا که کلنک جانور تیزپرست اگر گریزان شود چرخ
باو نمیتواند رسید بر تقدیر رسیدن هرگاه از خیال بیرون آمده و دور رفته گیرد

میرشکار

میرشکار نخواهد رسید و جانور خراب خواهد شد مقصود ازین دایره اینست
که اگر کلنک از دایره بیرون رود چون برابر وسط رسد سواران بغوغا او را درمیان
دایره معطل دارند که جانور خود را برساند هرگاه ازین دایره هم رفت البته بدایره
سوم جانور خواهد رسید ومیرشکاران نزدیک خواهند بود بجانور همراه خواهند
رسید ونخواهند گذاشت که جانور تشویش کشد مفهوم لفظ قبال اینست که اطلاق
میرشکاری وقتی درستست که ایتالگو باین دستور گیراند وهوسناکی از نماید که ایتالگو را
دراین چنین معارک کلنک نگیرانده اطلاق میرشکاری باو بطریق مجاز خواهد بود وصیت استادان
اینست که میرشکار تا تواند ایتالگو را از دست بر زمین نگذارد واعتماد بر گریز وقت
روشدن او نکند چه جنس ایتالگو باندک تغافل از دست میرود وضایع میشود جوز
فعل ایتالگو آسایش دهند اکثر اوقات گوشت دو روزه را یا دل حیوانات را تنک ریزه
کرده صباح از آب بیرون آورده بکار دتنک ساخته بآب شسته بدهند وجه اینکه میرشکاران
از برای راست ساختن بغل جانور گوشت دل اختیار کرده اند اینست که هر چند دل
بطی الهضم گفته اند اما بهر که ای و از بعضی آلایش پاک وصاف است وچون در هوای گرم باب گرم

و در هوای گرم آب خنک پرورده ساخته بدهند لطافت پیدا کرده زود هضم شود
و بغل جانور را گوشت سیاه تر شده روغن پیدا نخواهد کرد وجه دیگر اینکه گوشت تازه
اگر سازند روی گوشت مثل سوهان درشت شده از معده جانور نمیگذرد وجه دیگر
اینست که چون تمام عبارت ساختن بغل جانور است که روغن درون دور شود در گوشت
تازه قوت بیشتر است از آنچه مناسب ندیده اند اگر خواهند که گوشت را بمثل
گوشتاب سازند گوشت گرفته یک روز یا دو روز نگهداشته مثل آنکه کرده
آب پرورده بدهند عیبهایی که گفته شده بود برطرف شده بجای گوشتاب دل میشود
بضرورت هیچوقت گوشت تازه به هیچ جانور ندهند اگر خواهند که گوشت یک روز بدهند
نگهداشته روز دیگر بجانور سیه چشم بدو آب شسته بدهند و اگر جنس نارست یک
بشویند و بکرباس نشف نمائیت کرده بدهند که از برای حفظ صحت بهتر ازین طعمه
نمیباشد در دل دادن وجه دیگر اینست که در علم طبیعی مبین است که هر عضو از اعضای
حیوان را حیوان دیگر خورد آن عضو قوی میشود و در میدان برده بدالبای خوانده مرغ کشته
این گوشتاب را درون مرغ ریخته خون آلوده کرده سیر سازند و احیانا بمقتضای

مزاج و فعل جانور پر استخوان یا گوشت تازه بدهند تا باعث سقوط و علت نشود باب
پنجم در گشاد کردن جانور از شاهین و شاهین جانور مراد بخش است و معنی بسیار دوری
بیشتر است شاهین نو را بدالبای در ابتدا نیندازند هرگاه اضطراب نموده جانور را
خام و فربه اندازند بدالبای خیره در آمده بلند خواهد پرید و این عادت خواهد شد بلکه
لایق و مناسب آنست تا که قابل خواندن شود همیشه نشیند مثل باشه بر زمین انداخته طلبیده
با واز سیر سازند و بغل او راست کند که در روز اول اگر خواهند مثل جانور دست رود
آشیانی او از مبلغ راه بدالبای برود و خیره نشود و عادت نکند و در لاچین آنست
که پست بپرد و دست از راه بسیار فرود آمده سوو بلند بجهد اول بار لاچین را تا یکماه
و چهل روز بدالبای دور نخواند چون بدالبای بیاید بمرغ و کبوتر سیر سازند هرگاه بدهند
کشاده کرده تاخته می اندازند که با واز دالبای مقید نا شده و نادیده بر روی زمین
فرود آمده کشته بدالبای فرود آمده زود بدالبای برگشته سیر شود در حین دور خواندن
و جانور انداختن چند فایده بدالبای از راه دور میخوانند که اگر کلنگ رسیده باشد که بسیر شکار را
نزدیک رسیدن نماند و از دور پر و لاچین را از دور می اندازند که کلنگ را به [illegible]

راه بسیار فرود آمده رود چون نصف پله رود کلنگ اگر پرد باسانی بگیرد اما در بعضوری
سنگ اوچارچی همراه بیاشد چون راه دور است میرشکار دیر خواهد رسید اگر بسنگ بخورد
آسانتر میگیرد و بجانور ریزه از پنجه می اندازند که ته پریدن و پست پریدن کبک دستور
جانور است که بجانور ریزه مانند تیر پرد و بر روی زمین متصل تر رود نمیتواند رسید و دیگر
باندختن جانور ریزه دست رو سازد هرگاه جانور ریزه را خطا کند جانور کلان را البته
خطا کند و نخواهد گرد بعضی استادان شاهین را کلوخ نشین هم میسازند تا از دور تاختن
و کم شدن او جمع شود اما بزعم فقیر مستحسن نیست چرا که میرشکار از گرفتن شاهین که مقدار
محفوظ میشود از رفتن و آمدن او نیز همان مقدار محفوظ میشود دیگر تجربه معلوم شده
که لاچین کلوخ نشین دور رو نمیشود اگر خواهند که لاچین دور رو شود و بلند بجهد البته
بمرغابی لبسیا اندازند چون شاهین را از راندن جانور ریزه و خواندن
سازند درین دو مذهب مذهب استادان این است که بلا چیدن تا ولی کلان داده
حاجت نیست بزور بسیار اندختن همه گیر باید ساخت مثلا اول بر کبوتر پرانند و بدهند
چون در صحرا گرفته طریق مایه اندختن را دانند بعد از آنکه یک کبوتر داده

نمیدهند شب و روز قطره میکنند و خواه چاقروق و خواه بچوس هر
انداخته سیر سازند بعد از چاقروق گیراندن توغدری میگیرانند بعده کلنگ
بزاغ انداخته سیر سازند چون کلنگ زاغ و کلمرغ میگیرد دیگر بکلنگ میاندازند
و آن کیفیتی که لاچین را از بسیاری انداختن و از قتال حاصل شده آن کیفیت را از دست
ندهند که هرگاه جانور بآن نشه که میباید برسد اگر میرشکار آن کیفیت را تبعوق
اندازد و در آن نشه نگیراند دیگر بسیار جفا خواهد کشید که بآن اشتها برسد استادان
مدتها مشقت میکشند که درین خطره یکبار آن نشه بجانور حاصل شود که در آن
نشه اگر اندازند از فیل میگردد هرگاه این نشه و آن زمان را از دست دهند اصلاح
آن بلکه اکثر جانور سرد شده از کار پریدن رفته اما استادان هند بجانور
ریزه نمی اندازند بعد از آن بدالبای روان میاندازند اول او ولی کبوتر میدهند بعده
باولی شاج میدهند بعده بورک میدهند بعد از آن بصحرا جوده بر کلمرغ میاندازند
بعده بکلنگ میاندازند خطا میگیرد اما تفاوت میان آن بسیار است از پنجه که هرگاه
بدالبای آنچنان دور خوانند و بجانوران ریزه لبسیا اندازند بر گردانده بدالبای

سیر سازند که هم پریدن را کب کند و هم خاطر را از هوس صید زیره خشک
سازند و آن هیچ نسبت ندارد با آن و بدستوری که اهل هند میاندازند اگرچه
کلنگ جانور کلان میگیرد در بعضی گوشه کاریهای عامی خواهد بود اما استادان هند میگویند
که بعد از دست رو شدن مساویست بهمه یکرنگ خواهد برید اما این سخن غلط است و دیگر باید
که ماهی دو روز آبداره بدهند دیگر وزیر پر استخوان تا لاچین بیا از زد
و قوت نماند و گوشت استخلل نشود میرشکار میباید که همیشه غذای لاچین را
پاک کرده شسته در کرباس پیچیده در بغل نگهدارد که هرگاه ضرورت شود درون
صید را چاک کرده این گوشت را درون بغل صید گرم ختنج و خون آلوده کرده بدهند
که سیر شود و اگر نوبت گوشت آب نباشد پر استخوان هند اما بجانوران بدفعل
چاره نیست که آبداره داده مشتاق صید سازند شاهین را چنان معتاد سازند
که بعد از یکدو روز پنبهٔ پاک را اندک آبداده قیاغو ساخته بدهند که علت نخواهد
آورد و گیزلبیا خواهد خورد والله اعلم **باب سی و ششم** در آموختن بحری بصرخ
بحری را که از گرفتن جانور کلان زخمی و یا المی رسد میباید که چند روز ترک گرفتن انداز

آن جانور

آن جانور کرده آسایش داده از آن گوشتی که بآن گوشت سابقا میپریدانند
گوشت اندکی لاغر چند روز بدکلاپ خوانده مرغ کشته سیر سازند بعد از آنکه
دانند باز جانور را شوق سابق پیدا شده یکروز خوب گرسنه نگهداشته زده اندازند
خواهد گرفت و اگر بعد از زخم خوردن همان گوشت زود اندازند احتمال است که اگر جانور
بد دل باشد نزود و چون یکبار دو بار نزود عادت بد کرده دیگر کار مشکل شده میرشکار
عاجز خواهد آمد کلیه اینست که هرگاه جانور از صید آزار یابد البته چند روز غذا اگر زنند
و اندکی لاغر کرده اندازند که آزار سابق لاغری و اشتها مفرد از جانور بدر رود
و در شان بحری و آنچه تعلق بادوار و استادان متقدم بحری را نیز از قسم لاچین شمرده اند
بحری خواه سیاه و خواه سفید هرچه باشد رنگ پیشانی او نیز همان رنگ میباشد
که بتجربه معلوم شده که بحری اگر قشقه پیشانی باشد قلب و بد دل میباشد طریق خواندن
و باولی و شال اتیالکوت غایتش کار و بار اینا لکو از بحری بچه تر و بر صلاح
گرفت اگر کار و بار بحری را مثل چرخ بمرور گیراندن بحری ضایع میشود و صید کردن را
فراموش میکند و در اصلاح او عاجز خواهد شد و اگر اصلاح باید آن نوع که بحری زود کشاد شود

نیچه قسم باصلاح نخواهد آمد

همراه صید بالا میرود پر غوغا و بحری در ماند و خانه گریز بان دستور اوج نخواهد
کرد بلکه باندک تردد تنزل خواهد که تماشای ایتالکو و بحری یکرنگ میباشد
لیکن بصید خود بحری زود و جلدتر از ایتالکو میرسد بحری عیبی که دارد این است
در زمانیکه صید خود را طپانچه و تردد بسیار زبون ساخته هرگاه چشم او بجانور ریزه فتد
کلنگ گرفتار شده را گذاشته بجانور ریزه می پرد و اوقات میرشکار را ضایع میسازد
چون گریز میخورد مثلاً چنین میپرد میرشکاران مغولستان و کاشغر بحری را کم می
بسیاری اندازند بعده با دلی کلنگ داده میگیرانند و لیکن اگر خواهند که خاطر جمع بحری را
از صید ریزه سیر سازند از هر طرف بال دو پر او را با بریشم باریک ببندند و بجانور ریزه
اندازند که نتواند گرفت و برگشته آمده بدلا سیر شود و هرگاه از جانوران ریزه
بتمام مایوس شود بعده بجانور کلان با دلی داده اندازند و بسیاری هلاک بحری مرض
قیل قورت که عبارت از کرم باریک در فضای شش می افتد و شش را تمام میکند
چون بدل میرسد جانور هلاک میشود و حدوث این علت از خوردن گوشتهای غلیظ است
خاصه از خوردن گوشت مرغ خانگی شهر که تورغاوق تاوشنند بحری را از گوشت [illegible] ندشند

و بهترین غذای بحری کبوتر و زاغچه است و احیاناً به بحری گوشت آب داده اند
اکثر اوقات به پر استخوان گوشتهای گرم طبیعت او گرم خشک باشد تر میخورانند
تا از بعضی تشویش علل محفوظ ماند و تا ممکن است ابداره یعنی گوشت آب تر را
از بحری دور دارند و هرچه دهند پر استخوان دهند و در هوای گرم بسیار غذا ندهند
که سوک دمه و قیل قورت حادث میشود یعنی تنگی نفس که سوک دمه هم میگویند
اگرچه استادان این دو مرض چیزها فرموده اند اما نزد اکثر مردمان اصلاح
پذیر نیست هرگاه در بحری قیل قورت پیدا میشود شش را میخورد و تمام میسازد
بعد از آن بدل میرسد چند قطره خون از دهن و بینی جانور میچکد و میمیرد و بحری و ایتالکو را
هر روز غذا ندهند که ایشان بجانوران دیگر نمیمانند بصید خود محاربه بسیار میکنند
و بسیار میپرند و صید کلان میگیرند تا خواهش طعمه بسیار غالب نشود و مشتاق
غذا نگردد و در اشتهای صادق پیدا کنند نپرانند و بهترین اوقات پراندن بحری ستراقات است
که هوا معتدل باشد روز در میان اندازند و چند افکنند و سیر سازند و از ابتدای زمستان
جدا کرد اما از ایتالکو و بحری نباید جدا کرد هرگاه خاطر از ایتالکو یکبار سیر شود از صید

دیده اند و دیگر اصلا ممکن نیست و بحری هم ازین قبیلست و میگویند که هرگاه
بحری با تیالکو جمع شود سنکنک نام جانور حاصل میشود و بدین فعل و وحشی
می آید و دیر بکار در می آید و بعضی گویند لاچین نیز جفت میشود و آن لاچین
بسیار خوب میگیرد و کار بحری و هم لاچین میکند غالب در کوهستان شنیده شد
که در تاریخ ششصد دار السلطنه کابل امور غریب و عجیب استماع نمود چنانچه اکثر
اهل کابل از ساکنان منار و جوی قبح واقف شدند پهلوان دوست تر تقریر نمود
که علی الصباح بدستور مزارعان بدین زراعت طرف کول الورت چالاک
بودم و در روی کول دیدم که از قالبوغه و عقار سفید تا هزار عدد بود که همه را
بال گردن و کمر شکسته بر روی آب افتاده بودند معلوم نشد که فعل کدام جانور شد
باری از استماع این امور بسیار آرزو شد که کاشکی بمشاهده این نوع امور
غریب و عجیب که سالک طالب این بود مشرف میشد و میدانست که اینچنین امور
عظیم از کدام جانور واقع شده گاهی بخاطر میرسید که کار بوم بوده باشد و بوم شبها
اینقدر جلادت و تیزی که هزار جانور را یک شب چنین سازد غریب مینماید اگر هم از بنظمی

دلیر بشد

دیگر شنیده بود که دوازده کلنگ را در یک چشمه دیدم که بوم زده بود و خود نیز
گرسنه بود از هر یک اندکی خورده باقی درست بود العهدة علی الراوی و تولیغون هم جانوری را
شنیده اند که این فعل ازوی ظاهر میشود اما هیچکس ندیده مجرد دولت بهره تقدیر
در ماده این جانور تعجب بسیار روی میدهد خضرخان میرزا نقل کرد که در ولایت هزاره
گذرین لاچین آشیانی آورده بودند بعد از آنکه بپاولی رسیده کله او را گرفتند
میکشند و چشم او بر آسمان بود هر جانوری که میدید میطپید آخر رفته بفوج کلنگ
انداختیم یازده کلنگ بود میدیدیم که می انداخت بهمین دستور میگرفت احتمال دارد
که این جانور مرکب باشد از بحری و لاچین که ازو اینچنین فعل صادر شده اما در نظر عقل بغایت
بعید مینماید **باب سی هشتم** در بیان باشه همچنانکه اصناف شاهین و باز بسیار است باشه
نیز اصناف بسیار دارد هر شرحی که در ماده باز کرده شد در باشه همان را مرعی دارند طریق
گشادن و انداختن باشه بعینه باز است غایتش از باشه زودتر میتوان گیراند باشه آشیانی را
نشستن را نمیدانند اگر بدو در نشسته کم میشود و لایق چنان است که بازو اول بسته اندازند
که اگر صید را نتوانند کوفت فی الحال برمیخیزند شنیده از بعضی بوستانکان دیده شد

که قبل از نشستن از هوا میطلبد که آمده در دست می نشیند خلاف اسلوب باشه

آنکه عادت هر جانور است که اگر صید را نتواند گرفت بزمین زده و نشیند چراکه شاید

بواسطه هوای گرم در میدان چیزی از هوا بدست بیاید دریصورت احتمال کم شدن

کشانید

و ضرر عقاب بسیار چون خواهند که باشه را مرغابی گیر سازند پیشتر خوانند و بچه تر

و خام کش افسا زنند هرگاه که جانور خام کش شود رمیده خواهد پرید و بصید کلان

نخواهد پرید و میل نخواهد کرد و جانور ریزه را در ابتدا اصلا نمایند بغیر از کبوتر و زاغچه

و شهرک و دراج چون باولی از دور چند مرتبه خوب گیرد بعده در آبهای خورد بیقش

که اندازند چون بمرغابی سیر شود و در چاشنی اول اگر بمرغابی اندازند میگیرد عاقبت

از ان دو استخوان که از آخر کته پشت متصل شده بصورت دال عین النسور اگر

از جای دیگر بگیرد نگاه نمیتواند داشت اهل هند آن موضع را چوک میگویند باشه

آشیانی بمرغابی و دراج و بجانوران راست پرخولت اما بفاخته و قرقره

و تورغای و بجانوران تاب گیر بسیار غافل اجل است سببش اینست که این جانوران

مذکور اکثر چنان است که در وقتیکه باشه پای می اندازد که بگیرد مثل تو غدری پر میند

اکرباشه

اگر باشه آشیانیست هرگاه باندازه و صید پرد بگمان آنکه صید در چنگ او در آمده

خود را در عقب میکشد و از صید دور میماند و صید بر میرود بعد از ان اگر باز

عقب صید برود نخواهد رسید بخلاف باشه دامیکه گرفتن این یک صید اندوه مرتبه

فاخته را و قبل قریدق را و قرقره را میگیرد و خود را عقب نمیکشد تا بجدی میرسد که بر رهنه

میسازد بعده میربایند و تورغای و قزلاق را که در گریزست شصت هفتاد دست

گیرانیده شده است همچنانکه زاغ باز را از راه دور دور شیرین پرو دست او میسازد

و گنجشکها که در محل محصول از ان جمع میشود و جوق جوق میان زراعت میپرند و می نشینند

باشه را از راههای دور با این عصا فرا اندازند که بدزدی بزمین افتاده دور بگیرد

بسیار فایده میکند اصل آنست که باشه را از جانور ریزه دریغ ندارند و لاچین را

از مرغابی باز ندارند اگر جانور ریزه بتعریفی گیرد باعث حیرت خلایق شود چنانچه

با وهم سیر سازند خوانش باشه از جانوران دیگر روانتر میباید بواسطه آنکه باشه را

اکثر اوقات در نواحی شهر میان باغها می اندازند لحظه بدرخت رفته می نشیند

اگر خواهند که در وقت خواندن بمیر شکار انتظار ندهند باید که در وقت باز آمده را طلبیده

سیر میکنند و از برای سیر کردن بصورت و معنی اختیا کنند که هرگاه بآن صورت بیاید
البته سیر سازند و بازی بدهند عند الضرورت بآن صورت خاص نخواهند بی توقف
بباید در غیر این محل بصورت تسریعی طلبند اگر سیر سازند بیا زند تفاوت نکند
اما هرگاه بآن صورت خاص که دایم سیر میشود باید که سیر نسازند و دیگر هیچ طریق
بازی نمیتوان داد از درخت و نمیتوان آنرا در پس یک گوشه کاری آ
جانور نگهدارند تا عند الضرورت کار آید و پیش مردم بیگانه تنها طلب نیاید بلند و محجوب
نسازند و بر آمدن باز و باشه عیب میر شکارست بواسطه آنکه هرگاه جانور را روزی
صد دست اندازند و صد بار طلبند نباید سیر نسازند ظاهرست که نخواهد آمد
این حالت از بسیار انداختن میشود و مثلا موسم صید است خاطر وا رنمی باید که بدست
باز و باشه را سیر سازند بواسطه تماشا میخواهند که بسیار اندازند اگر در هر آمدن
سیر سازند از تماشا بمانند و اگر نسازند هرچند از گوشت بچشانند اما جانور
میداند که بگیرد و سیر نخواهد شد غرض از ینجمله که در خواهش خیره میشود اما کمتر اندازند بیشتر باشد
و هوسناک نشوند میر شکاری را منظور دارند هرگاه خواهش از دور باید سیر سازند

و درآمدن

و در آمدن هیچ وقت اهمال نخواهد کرد و نگهداشتن این مرتبه بسیار خوبست و دیگر
ملاحظه این معنی میکنند یکی آنکه میر شکار کهنه باشد که هوشش در رام یافته باشد
دوم آنکه دست که جانور متعدد داشته باشد انتظار یکجا نور نبرد آنچه در مرض
باز و معالجه او گفته شد این نیز همان طریقت اما تمکت از باشه و در سازند و بدهند
اگر ضرورت شود اندک نبات خالص هند کافیست در تاریخ سنه نهصد و ۹۲۹ طبقه
در دار السلطنه کابل باشه بدست افتاد رنگ شب پره بال او مثل رنگ صعوه زرد بود
آن پرش باشه دیده نشد والله اعلم **باب سی و هشتم** در بیان تولومتای او نیز
بانواع مختلف است مردم هند کوک چالچی را نیز تولومتای میگویند اما حقیقت سخن اینست
که تولومتای دیگرست و کوک چالچی دیگر سر کوک چالچی سرخ میباشد و پشت او مثل بحری
تولک کبود خواه بور باشد خواه تولک بخلاف تولومتای دیگر تولومتای بغیر از تورغای
تماشا ندارد اما کوک چالچی هندوستانی دیده شده که کلنگ سیاه و عقار را
بسیار پرغوغا و پر تماشا میگرفت مثل چرخ که آهو گیرد و نیز او را همراه می اندازند بسیار گریز
میخورد بخلاف تولومتای که طاقت گریز ندارد و چون گرسنه میشود شکار غافل میکند و دیگر

خود را جراحت میکند و زود نیک نمیشود و بهمان جراحت تلف میشود و علاجش اینست
که پیش تو ماغه زیادتی سازند که پای خود را نتواند کند جانور ریزه از باز هیچ
چیز آن مقدار بیشتر نشد و وهم ندارند که از تولومتای دارند و بسیار دیده شده
که هرگاه انداخته شده جانور ریزه از ترس نپریده اند متعدد گرفته شد و بواسطه این علت
که باشه وغیره هرچه باشد بصید خود دو سه دست پیش نمی پیچد بخلاف تولومتای
که بسیار پیچد تا نگیرد نمیگذارد و در تندی و تیزی هیچ جانور برابر تولومتای
و باشه نیست و آشیان تولومتای ناپیداست میگویند که چون بیضه می نهد
تا زمانیکه بچه بیرون بیارد ماده او از سر بیضه نمیخیزد و نر او طعمه میرساند او را
این تولومتای ها در می افتد بدالبای بسیار خوب و شیرین میپرد و باد خورک
نیز از اقسام تولومتای است همچنانکه کوکجی لال است در موضع کاندوه همین ربط
حضرت خواجه دوست محمد خداوندگار قوه سوار شده روز ابر و باران باد و بو باد خورک کشیده شد
که پیک اباچیل آمده پنجه صد دست شاید پیش کار کرده باشد آخر تا نگرفت نگذاشت اینجا معلوم
میشود که در صحرا اعمال قوه دیگر است بان قوه آن فعل صادر میشود والا صورت بندد کوکچک

بان کامل اباچیل این نوع پریج و تاب را میگیرد و همچنانکه چقو و ارازل [illegible] شده است گوراب
و کوی کلنگ نیز اخص تولومتای است و تولومتای را مثل لاچین بدالبای ربت سازند
بعده اندازند و جهد کنند که اول بار صید را شواند گرفت و بدالبای آمده سازند
تا بدالبای گرم شود و دورتر رود چه اندک مسافتی مثل ثریا از چشم غایب میشود
و اهتمام در دالبای آن بیشتر نمایند بیا و لی احتیاج نیست از ینجهت که جانور کلان میگیرد
و باولی بجانور ریزه احتیاج نیست **باب سی و نهم** در بیان چقو رنگهای چقو نیز مختلف است
چابان هیچ حاجت نیست بواسطه جانوران کلان و ریزه همه یکنوع میباید الا چرخ که او را
گفته اند که دراز میباید و لاچین کرد اما حقیقت سخن اینست که همه جانور کرد میباید
بواسطه آنکه جانور کرد پر قوه میباشد و پست میرود و زود چرخ میزند چقوی کلاله
کلاشر و خوش ترکیب پهلوانتر میباشد و بتیمار و جوزه برگ صید او است و زود آموخته میشود
سبعیش اینست که کمترین جانور است از جهت کاهلی خود را در قید داشته بقلیل اغذا
قانعت در گوشت و حرارت و لزوجت بیشتر است بواسطه اینست که اگر پای او بشکند
خواه ببندند و یا نه ببندند زود درست میشود و غایتش اگر نه ببندند کج درست خواهد شد چون چقو

اصل اخس جانوریست در ابتدا بواسطه خساست بیاید فعل میشد خام کش داو
بزرگست دم او را البته نمیدارند نمی‌شکنند چه صفت او اینست که باندک زور میشکند
جانور که بجد ذات و کم پر باشد هرگاه پر او بشکند هیچ چیز کار نخواهد آمد بیقوت مصلحت
خاشاک رسانیدن بسیار خوبست بیقوی نیک در زمان بوده پنج و شش بوز میگیرد اما
بشت میگیرد جانوران کوتاه پر را بشت انداختن بهترست تا بزور دست خود برساند
و بیقو بعد از آموختن آنچنان انس میگیرد که درمیان باغ اگر درختی رهنزل او باشد نزند
و سیر کنند و دران درخت گذارند بعد از چند روز آنچنان میشود که دیگر خود رفته در صحرا
سیر شده می‌آید و بالای درخت می نشیند اینچنین بسیار آموخته میشود باچپلم در بیان
سپره دوی جانوریست بغیر از هند جای دیگر دیده نشده و مرکبست از باشه
و بیقو و تندی و تیزی او از بیقو بیشترست و از باشه کمتر اما در جفا و محنت کشیدن
مثل بیقوست بغایت جانور خوش رنگ و شیرین پرست دو جا آخر که گردن و از چشمهای
سرخ و سیاه ترکیب یافته و خط سیاه و سفید تا سینه آمده سر او سیاه و چشمهای او
سرخ و پلک چشم او گاهی کبود واقع میشود و پای و بدنش از باشه کوتاه تر

و از بیقو دراز ترست تا هرچه باشد میگیرد و نر او هم میگیرد و طریق آموختن او
مثل باشه است خانجهان بهاری از ولایت بنگاله بیسره آورده بود و دراج
و مرغابی مثل باز میگرفت دراج اگر ازین سه معرکه بدر می‌آمد میگذاشت که بغایت
ارتفاع خود میرسید بعده یکطرف معین که مایل میشد بطریق باز می انداخت
فرود آمده میرفت در وقت نشستن بر میدید از جنس صید هرچه باشد تعلق باو
داشت او میگرفت بعد از دوازده گریز که چند مرتبه بیضه نهاد آخر افلیج شده
هلاک شد و وقتی میگویند زیبره است او نیز بغایت بطوع و مقبول
جانوریست از باشه بسیار خوردست چشمهای او بغایت سرخ میشد اشکره هنوز
شجاع ترست بهرچه با دلی دهند با و چسپید و رو میگرداند صید کلان او
کرک تورغه بسیار شجاع میگردد و سلاطین هند از برای تماشا درمیان سراچه
بکنجشک خاکی اندازند و تفرج او میل تمام دارند بفور تورغه آنچنان تفرج میشود
که چند مرتبه از زمین میپرد و تبورغای آنچنان دست رو شده بود که در محل حوش
تبورغای میدراید مثل لاچین تاخته می انداخت فرود آمده میرفت و میگرفت

باعث شگفتگی یاران میشد بعد ازان مثل این پرسره وان دوتی نبیند

و در کوه هندوستان مثل سفید میشود اما انچه از بنگاله و بهرانچ می آرند

بی نظیرست والله اعلم

باب چهل و یکم

در اقسام لگر و او از اقسام ایتالکوست و همچنانکه

پیقو از اقسام باشه است خواندن و باولی دادن و معالجه و افعال او همه

مثل چرخ است بدل بدفعل بیشتر در هندوستان بسیار و هوسناکان

بشغف تمام شکار ایشان میکنند و تماشا می بینند و صید او از بوتیمار تا زاغ

و خرگوشت و لیقار و بوتیمار و زاغ تماشای خوب دارد و مشهورست که چون

در گجرات لاچین کم یافت میشود لگر را کلنک گیر میسازند هیچ غیبت که درین

ولایت که بلگر مقید نمیشوند بواسطه آنست که لاچین جانور دیگر بسیار است و مشغول

نمیشوند هر گاه کسی دعوی میرشکاری داشته باشد کلنگ را بلگر گیرانده ادنی مرتبه

آن جانورست زیاده میتوان گیرانده چنانچه رتبه اعلای باشه مرغابی و سرخاب است

و عقاب نیز میتوان گیرانید علی هذا القیاس و میرشکار هند لگر را و ایتالکو را

و بدالبای ستونه بیاکه و ستونه لفظ هندیست یعنی هرگاه که جانور میاید میخواهد

که بدالبای است اندازد و البای را پنهان میکنند کاهی هست که یکپاس روز

ستونه میدهند و این دستور بغایت خوش آمده دیگر آنکه در ستونه دادن نفس جانور

راست میشود دوم آنکه بدالبای گرم میشود سوم آنکه بجبت ظاهر تماشا است که کرده

میشود اما افضل در فصل زمستان هیچ مصلحت کار نمی آید بیشتر علامت که در فصل

ایتالکو گفته شده و لگر اکثر اوقات همراه جفت خود شکار میکند و از جفت خود بضرورت

جدا نمیشود و هر گاه یکی از ایشان صید را خطا کند دیگری آمده میگیرد و از غرائب

امور آنست که هر گاه جانور دیگر که صید او بیند هر گاه در جوار ایشان می نشیند اصلا

ضرر نمیرسانند بلکه جانور دیگر را نمیگذارند که آسیب رسانند و این امر را بارها

مشاهده کرده و رنگ مشکین نام بهترست

باب چهل و دوم

در بیان خطا کردن

گوشت باز گوشت از انجهت خطا کند که سطح معدهٔ او از رطوبت از چه آلوده باشد

یا گوشت حیوانی که متعارف باشد و خود مرده یا در هوای گرم طپیده باشد و چه

در تحت معده جانور شده باشد یا طعمه لبیا خورده باشد که در سطح معدهٔ جانور

رطوبتی و بلغمی بوده باشد از قیاغو معلوم میشود بهر تقدیر هر گاه باز گوشت بکرده بند

آنروز هیچ ندهند اندک سنگی را در میان آب حل کرده پیش او گذارند
و آب سرد نباید داد آبرا شیر گرم باید داد که اگر طعمه فاسد شده با آب در معده
جانور بقیه مانده باشد دفع شود روز دیگر از برای امتحان نیم گنجشک دیگر بدهند
تا پگاه آنروز نیم گنجشک خانگی دهند تا بمعتاد برسد اگر هر روز پی هم بیابد
غذا را مطلق باز گیرند و بدو مشغول شوند ملاحظه باید کرد که آب بسیار میخورد
اگر آب بسیار میخورده باشد تا بکهز و هلیله و کمهز و نبات هر یک جزو نمک هندی را
ترکیب ساخته در نهار بدهند که درون جانور چند دست اجابت کند بعده در میان
لوخها رقعه طور نشانند آن جانورهای ریزه که در میان لوخ میکردند فارچه هم میگویند
یکنوع او مایل بسیاهیست و دیگری پیزر رنگ میشود و سیاه او بغایت لطیف
و سریع الهضم بعد از دارو یکعدد از آن جانور بدهند و جانور را اینکار نقل بگذارند
و هر لحظه گوشت از دور نمایند و اشتهای او در حرارت آمده در معده او حرارت پیدا شود
گاهی از چیزیکه میرمیده باشد آنچیزرا نمایند خاصیت جانوران اینست که هرگاه
از چیزی ترسد فی الحال گوشت را هضم میکنند و نمی ترند اما بشرط آنکه طعام بند

که چون معده جانور بواسطه گوشت گرداندن نازک شده باشد که طپیدن
طبیعت جانور برهم خورده باعث غثیان میشود اگر هوای سرد بود در خانه
گرم پی دود نشانند و اگر هوا گرمست در خانه خنک نشانند و هر لحظه او را
بحیلهای مذکور مشغول دارند تا گوشت تمام ببرد باز صبا یکدو جانور
از همان جنس یا گنجشک بدهند و موش خانگی که کوچک باشد آن نیز خوبست
و از هر گوشت یکبار سیر کنند و چون در صلاح آن عاجز آیند از دل
گوسفند برگ بریده تنگ کرده و نفل را با شیر زنان آمیخته آن گوشت تر
کرده در نهار بدهند و توقف کنند که آن گوشت را ببرد اگر نبرد برنابد
چون شب گرسنه باشد برابر ماش و نفل را در گلوی جانور بهر حیله اندازند
علی الصباح فراخور مقدور جانور دو دانش خم دمیر شکار سازد و اگر باین نشود
چند روز نهار برابر ماش صبر سقوطری دهند بعد از یکساعت غذای
حقیقی دهند و اگر باین هم نشود برابر ارزن رس دارو را گرفته باندک نبات
مصری ضم ساخته بلعاب کشنیز حب ساخته در نهار بدهند و اگر باین هم نشود

دراج زنده گرفته اندک سیماب بدهند چون صبا شود او گرسنه از دل [و] شش
و گوشت کردن او بدهند در قوانص پرده میباشد آن پرده ریگک از سنگدان
گرفته خشک ساخته همراه غذای خفیف در نهار بدهند گوشت میشود و گوشت
چند روز گاهی راست میاید و گاهی هست که در حوصله جانوران پرده میباشد و آن پرده را
از سنگدان کبک گرفته از آن در غذا اندازند و القا میکنند علامت او را
بعد از سیر کردن میتوان کرد باین طریقه که جانور را سیر سازند بعده پرهای
جانب حوصله جانور را به آب گرم تر سازند و در آن حالت تمام جسم حوصله نمودار خواهد شد
اگر اثر ضربه و سقطه باشد معلوم خواهد نمود و روغن گاو خالص را گرفته گرم کرده
در پنبه لحظه لحظه در آن عضو گذارند بعده بروغن گل میان آن عضو را قوی سازند
و اگر پاره شده باشد زود بدوزند و سرمه اندازند یا چوب انگشت را تازه میده کرده [بر] پاشند
و تا چند روز غذاهای خفیف نازک دهند و غذای چرب نیفزایند که جراحت زود التیام
پذیرد والله اعلم **باب چهل و سوم** در علامت کرم درون جانور که میرشکاران قیل قورت
میگویند سبب تولد کرم حرارت ضعیف است که رطوبت غلیظ را بتحلیل نتواند رساند

و نتواند پخت

و نتواند پخت لیکن اندرون او از ضعف پیدا شود و از حال خویش گرداند و تباه کند
و تولد او جز از این چنین حرارت و رطوبتی نباشد از بهر آنکه صفرا خلطی است گرم و خشک
و تر برودت فرود آمده است که روده را از بلغم غلیظ بشویند و یا قبل ذبح کنند از روی
حیوانی که ضد مزاج او باشد نتواند که پیدا گردد سودا خلطیست سرد و خشک و از مزاج
حیوانی بغایت دور و لون این کرم دلالت میکند ماده ایشان بلغم باشد و اسباب
تولد بلغم و تولد کرم از بسیار خوردن طعمه و عدم هضم است و انواع کرمهایی که
جانوران را حادث میشود چهار است یکی باریک و دراز است و در باریکی برابر موی باشد
که میرشکاران قیل قورت میگویند وجه تسمیه او اینست که قیل گفته ترکان موی را میگویند
و دیگری گرد بود همراه پیخال جانوران بیرون آید مثل تو و گاهی خود را در آن پیخال
میاندازد و گاهی جمع میشود و دیگری ریزه میباشد برابر چهار یک انگشت و نیز همراه
پیخال می افتد علاج کرم قیل قورت از همه انواع مشکل تر است بواسطه آنکه حدوث او در شش و دل
میشود چنانچه بارها دیده شد که چون شش تمام خورده و غذای خود ساخته بعده چون بنقطه دل
رسد و دل طاقت الم ندارد هلاک میشود این مرض را استادان حاذق و لطافت سازان

هیچکدام علاج نکرده اند بواسطه از رهگذر تربیت مولف این نسخه را بفرمودات علاج بنده تا
او را دیده و اجزای ضمادات را در باب مفرحات آورده شده و اقسام دیگر علاج پذیر نیست
از گوشت چهارپا نه دهند و از گوشت جانوران ریزه داده از شلال نگهدارند و در ربع
چهار یک مثقال قنبیل نو که کهنه نشده باشد در گرفته آب برهن خمیر ساخته غلوله کرده
یکبرگ گوشت دل انداخته در نهار علی الصباح بگلوی جانور انداخته چند تا کنند که از دهن
نیفتد از آن مقدار نگهدارند که طبیعت جانور درست اجابت کند بعد از آنکه کرم افتد
در رنگ چغال بحالت اصلی آمده که کوتاه شود بعده اندک نهاری داده نگهدارند که آن
نهاری را هضم کند و جانور بحال آید بعده سیر سازند اما از هر روز کمتر دهند چون
دو روز بگذرد بعده بدستور هر روزه سیر کنند **باب چهل و چهارم** در علاج
کرمیکه مشابه گوشت است این کرم خلاف قیل تو رتت گاهی همراه چغال بیرون
میافتد و رنگ او مثل گوشت سرخ است مثل زلو گاهی گردیده میشود و حدوث این علت
بواسطه غذای لطیف و غلیظ و بی ترتیب از این کرم بجانور چندان ضرر نمیدارد
غایتش مسقط اشتهای جانور است علاج چهار یک مثقال قنبیل را با آب برهن خمیر کرده

بره

بسته گوشت دل او را مثل کاغذ تنک بریده قنبیل را درون پیچیده علی الصباح در حلق
معده بجانور بدهند و غذا گوشت گنجشک داده از گوشت چهارپا دور دارند چون شب
شود بجای پرهره اندک دارچینی را در پنبه پیچیده بدهند که صباح شود بجای قیاغو
بر تابد و دارچینی نمیگذارد که ماده رطوبت متعفن شده قبول صورت حیوانی
پیدا کند **باب چهل و پنجم** در علاج گرفتگی نفس جانوران میر شکاران مطلق گرفتن جانوران را
دم میگویند و نفس تنگ گرفتن جانوران از چند جهت خواهد بود از عمر کام و دماغ جانور
بسته شده باشد یا از عمر آن گرد و خاک در دماغ جانور جمع شده باشد که در قصبه
اجزای شش ریخته یا بواسطه ضعف و لاغری بوده باشد اگر از عمر مرض دماغ باشد
بمعطسات علاج باید کرد و التهام زدن بحنجره و قصبه شش و حجاب سینه و عصبهای
سینه و رگها و شریانهای درون و اندامها و لیکن گاهی بمشارکت دماغ و غیره
برمی آید پوشیده نماند که دم زدن اختیاریست که دراز و کوتاه سازند اما حرکت
نبض طبیعت بقصد نتوان دراز و کوتاه ساخت و نقصانیکه در دم زدن پیدا میشود یا ساده است
یا با ماده ساده چنان باشد که مزاج سینه و شش گرم یا سرد تر از آن نماید دشواری بیمار

دماغ شود چنین است که اصل فریش معقد تنگ واقع شده باشد یا در حلق
وفرج شش ماده ریخته باشد ومقصود ازین طول کلام اینست که نفس کردن جانور از
مردم تنها از مهر و دماغ دانسته اند بعلاج اعضای دیگر نمی پردازند علامت
آنکه در دماغ اینست که گاهی میکرده باشد همراه عطسه چیزها بیرون می آمده
باشد دیگر آنکه در از نفس کیر و حرکت پرهای بینی ظاهر شود و جانور بی قدرت
باشد و اگر از شش باشد خراشیدگی و از بیرون آمدن کف از دهن و بلاغ
وسقوط اشتهای جانور است و بسیار دم زدن ببینه هم باشد داروی که باشد
بگیرند بول شتر اعرابی صحیح البدن اندر آفتاب خشک کنند و در وقت
حاجت باب مرزنگوش یا آب چغندر تقطیر کنند نوع دیگر بگیرند زرنیخ
سرخ و پودنه دشتی نرم بسایند و اندر بول شتر اعرابی تر کنند و بآفتاب
نهند و هر روز دو سه بار بچشانند و بگذارند تا خشک شود و اگر دو یا سه بار میان
بول پرورند قوی تر میشود و چون خشک شود آنرا هم به بول شتر تر کنند و بمقدار نیم درم
مشک بر روی آتش دارند و یک سرقه را به بینی بچکانند بگذارند و بگیرند زرد و نمک

آتش دارند که دود به بینی جانور رود داروی دیگر بگیرند خربق سیاه و بوره
و شونیز همه را بسایند و با زهره گاو بیامیزند و به بینی بچکانند داروی دیگر بگیرند
زهره کلنگ و شونیز و تخم حنظل و خربق و سپند از هر یک برابر بکوبند و بیزند
و صاف کنند برابر عدس بوقت حاجت بروغن مرزنگوش بسایند و به بینی بچکانند
و گندش سوده دهند فایده دارد و سپیده که روز در میان از سعوط متواتر
حذر کنند و در دمیدن دارو مبالغه کنند و افراط ننمایند که جانور بعلت
صرع گرفتار میشود بعد از دو روز دیگر دارو را داده باروغن بادام پاک کنند بینی
جانور بچکانند که اگر بواسطه تقطیر صعوط ادویه حاره در مجرای بینی شوزش پیدا شود
تسکین دهد و اگر بسبب بلغم غلیظ باشد که در مضیقات مانده باشد بگیرند فلفل سفید
و هزار اسپند نرم بکوبند و بروغن بادام کوهی تلخ به بینی او بچکانند و هر بامداد
در گرسنگی بکار کنند و گوشت سخت را گرفته بپای او ببندند تا از راه بینی رطوبت
روان شود و گوهر دماغ را پاک گرداند و اگر گوشت سخت پائین لنگ او را گرفته
پوست او را دور کرده بپای جانور ببندند که بکند و اگر ازین مرض گوهر دماغ جا گرفته

باشد بداغ علاج باید کرد فلفل و صبر سقوطری و انگوزه و قند مصری چکانند تر
خوبست و اگر ازین قوی تر خواهند آب گوشت خطل و آب کدوی تلخ را آب بورانی
صحرائی را جمع کرده سعوط کنند یعنی در بینی جانور بچکانند امید خلاصی است
و اگر تنگی نفس از زمهریر باد باشد گوشتی که بجانور دهند از دود و بوی کرم و از آب
اندختن حذر نموده در جای خشک نگهدارند و گوشت یخنی ندهند تازه دهند
و اگر شش بواسطه خلط نیز جراحت شده باشد علاج ممکن نیست چراکه شش متحرک
هست بر دوام حرکت و تا جراحت ساکن نشود مسلم نمیگردد و الله اعلم باب چهل و
ششم در علاج شش جانوران این بواسطه مزاج خشکی و بدهضمی غذاهای اردوی
حاره مثل مرچ و فلفل هریک را که خواهند میده کرده دو کتف جانور و شب
بغل و را تر ساخته چنانچه رطوبت بدن جانور برسد بعده این دارو را در زناره
انداخته در شیب پر جانور لیپ کنند بهمین عمل بر طرف خواهد شد و آنچه
از مردم دیده شده تمامی بدن جانور را بداد میشویند نیش نمیماند باب چهل و هفتم
در جوشیدن تن جانور چون این مرض در انسان هم واقع میشود قلاع میگویند و بیره شکاران

خشی که

خشی شک میگویند و عقلی نیز میگویند اول بکرباس آب نارسیده آن دانه انار را بنمک
میده بمالند که از روی آن سفیدی زایل شود بعده سماق و گلنار کوهی و شب یمانی
میده کرده بر زبان جانور بمالند و ساعتی سر جانور را گرفته نگهدارند که دارو
عمل کند خود را گند اولی آنست که اول شیرکاو بدهند تا سیاهی درون جانور
پاک کنند بعده بدارو علاج کنند طریق دادن شیرکاو در فصل علاج جانوران
مذکور شد اگر رنگ دانه‌ها سفید است گنجشک دهند و بعسل و نمک بشویند
و اگر سرخ از گوشت چهارپا دور دارند و گاهی بداغ نیز علاج یافته اند باب
چهل و هشتم در علاج عقلی پای این نیز دو نوع است یکی در پشت پای انگشتان
حادث میشود دیگر آنست که در کف پای پیدا میشود علاج اول نشتر است بواسطه کو
پای جانور صلب و محکم است آماس سرطان میگیرد و بواسطه کثافت جلد دارو بعون
نمیگردد چون عضو عصبانی نیست بباکی بزنند احتمال ضرر بعون نمیکند علم دارد مخترع
مولف عسل بلاد در همراه اندک آهک بکف پای جانور بندند که جراحت سازد مشروط
برآنکه استخوان اندک جراحت کرده دارو گذارند تا که گوشت فاسد تمام بخورد

عقلی علاج آن

واکر تو تیر خواهند زنکار نیز همراه سازند که جراحت بسیار شده کوشت بالا آید
بتمام اخراج شود بعد از سه روز زردچوبه و موم مرهم ساخته هر روز بندند
تمام تا آنکه نیک شود و همیشه قیاغو بدهند که مرضهای پاتقیاغو برطرف میشود
همچنانکه مرض مفاصل را بعضی علاج میکنند و کوشت چهارپایند بدهند کنجشک
بهترین غذا است بالای سنک و نی بالش نخسبانند و در جای نرم بخوابانند

باب چهل و نهم در علاج پرده چشم حدوث این علت بواسطه بی طریقی غذا
و امتلاست و اکر کاهی بصید کلان تماشی کند بچشم او هرچند رسیده از ارعیاد
اکر از محر عقلی باشد اندک نبات و مشک و کافور و شب یمانی از هریک برابر کرفته
در ظرفی تر کرده کداز زند چون صبا شود درون چشم جانور پف کنند
مجربست و سه روز متعاقب کنند امید صحت است تا چند روز از باد و دود
و غبار دور داشته از خانه بیرون نیارند تا صحت تمام حاصل آید و با آنکه مرض
هیچ چیز از باد مضرتر نیست از باد محفوظ دارند و کوشت چهارپایند بدهند و کنجشک
خانکی و امثال آن لائق است

باب پنجاهم در مرض کج و او مرضیست که جانور را

بواسطه بسیار انداختن و غذای غلیظ را که بغیر آب میدهند پنجال جانور
متحجر کشته مثل کچ محکم میشود اول بشیر کاو درون او را پاک سازند
طریق دادن شیر کاو در فصل عقلی نیز میکویند بعده در میان هر دو روز
یکمثقال مسکه کاو را با نبات ضم ساخته در نهار بدهند و کاهی دل کوسفند
و یا بز را کرفته تنک بریده بشیر کاو تر کرده بدهند و کاهی باب تر کرده
بدهند و چون این علاج نیاید جرح کرده بیرون می آرند

باب پنجاه و یکم در بیان دیر ماندن کوشت در حوصله باز که نتواند از دهن بر زمین انداخت
و این حال بیشتر از آن افتد که کوشت خشک شده را بغیر آب داده باشد مثل
غذا اجزاء کوشت بیکدیکر متصل شده باشد که نتواند دفع کرد یا بسیار
خورده باشد قوت او از هضم آن عاجز آید بهر حال چنین پسندند که دیر نمانده باشد
و باعث فساد غذا میشود در آن وقت جهد کنند که در رشته دراز یکپای
کبوتر یا دراج را به بندند و بجانور بدهند که فرو برده زمانی بکذرد سر آن رشته
بیرون بکشند بتبعیت آن رشته غذا بیرون آید چون مکرر سازند چیزی نماند

و یا آب گرم را در نایچه بگلوی جانور بریزند بعد از آن حوصله او را نرم نرم
بمالند و بفشرند تا بیرون آید و اگر انگوزه را باب ترکرده به بینی جانور چکانند
بهتر باشد و اگر از کندر یکماش بدهند تمامی غذا را فی الحال بیرون میکند **باب پنجاه و دوم**
در پر کرداشتن جانور باید دانست که گاهی هست که جانور پر خود را بیمحل
می ریزاند و گاهی در یکسال دو مرتبه پر میاندازد و حدوث این علت بچند
جهت است یکی آنکه چون جانور از گریز بر دارند فربه نگهدارند و نیندازند
دیگر آنکه در بیخ پر جانور موی چرک پیدا میشود و اصل پر را تباه سازد و پر تابد
یا آنکه در زمان گریز بیخهای پر جانور بواسطه طپیدن خون بسته باشد
از آنجهة می پرتافته باشد از آن در صحرا بغیر آگاهی میرشکار جانوری
گرفته خورده باشد بخاصیت آن این فعل از وی بوقوع آمده باشد چنانچه
سانده جانوریست که هرگاه از وی دهند جانور پر میپرتابد و یا از جهة خشکی
مزاج جانور باشد ماده پر بدست نمیرسیده باشد اگر از جهة فربهی است لاغر سازند
نخواهد انداخت و اگر از جهة موی چرک است غذای غلیظ بدهند و به تفصیل

درون جانور را پاک سازد بعده دو سه روز یکدو مثقال مسکه را به نبات
بدهند احیاناً در نهار یکان لقمه گوشت را در روغن زیتون کرده بدهند بوی
بدر می آرد و پر نخواهد پرتافت و اگر از جهة خوردن حیوانست زیاده بر یکبار نخواهد
بود **باب پنجاه و سوم** در علاج صرع مرضیست که منع میکند اعضاء نفسانی را
از افعال و غیر تام است سده واقع میشود در بطون دماغ و مجری عصبها که اعضا را
حرکت دهد چون سده غیر تام است روح در عصبها و مسالک زود و تمام نمیتواند
گرد و بدشواری نفوذ میکند پس حادث میشود حرکت باضطراب در هم کشیده میشود
اعضای تمام بدن بحرکت غیر طبیعی چون روح اضطراب میکند رطوبتی که در دماغ است
گرم میشود و در جوش میآید و نفخ میکند کف بر دهان میآید و خرخره در گلو پیدا
میشود بسبب آنکه آلات حرکت سست میشود نفس به تنگی بیرون میآید و صرع
گاهی بمشارکت معده نیز میشود آن چنان است که جانور صیدی گرفته خورده باشد
که هضم داشته باشد بخار او از معده بدماغ رود و صرع شود در زمان میرشکار
بجانوران صید گذاشته باشد مثل دراج و کبک و تدرو و چون همراه صید

خاشاک فرو آید و یا جانور زخم زند درینصورت نیز صرع میشود بوسطه آنکه
هرگاه زخم رسیده باشد بخار بدماغ میرسد و عصبها از اندامهای آن خود را میکشند
اگرچه میرشکاران درین مرض حیلها کرده تدبیرات انگیخته اند لیکن هیچیک برابر آن
نیست و چون جانور بعلت صرع بمیرد و مغز سر او شکافته میشود که رطوبتی تباه شده
مشاهده گشته و صرع بماده رطوبت منتشر شده و از استادان دیده شده که هرگاه جانور
بعلت صرع گرفتار میشود هر صباح و لقمه طعمه را بخون طمث آلوده کرده میدهند فی الواقع
فایده تمام میکند بعضی از مجربان دیگر نیز دیده شد که زمین گودال کرده با قوت
دارونه یا چوب جاروب را مالونه کلاتونه را درمیان گودال میوزند آن گودال را
گرم میسازند بعده خاکستر را برون آورده می کهنه را بروی گودال میپاشند و حرارت
او را معتدل ساخته جانور را برو پاک یا کهیای چون خته دردن آن میگذارند
و سر گودال را میپوشند چون زمانی درنگ میکنند بیرون آورده غذای گرم و تر
نمیدهند نیک شود گاهی فرق جانور را داغ کردن نیز فایده میکند **باب**
پنجاه و چهارم درست شدن جناح جانور این مرض را فلیج است عارض میشود

بصفوبرن

نصف بدن از فرق سر تا قدم بیحس میشود درینجا بخلاف آن چون در بدن جانور
بوسطه طیران فضلات کمتر است لاجرم مرض او نیز بسکتر است هرگاه بینند در جانور
بسبب ماهرای مرض طاری شده در هوای تابستان در آب فاتر کند و گاه استعمال
کند و بگذارند بیرون رود چون از آب بیرون آید برابر تاشه و اهلک بدهند در میان
ده روز سه مرتبه چنین کنند چون روز چهارم شود بعد از آنکه از آب بیرون آید
زنجبیل مید کرده در پشت بال و پا بپاشند که ملاصق بدن جانور شود بعده در تاب
خشک برابر دانه برنج تریاق بعد از چند ساعت گوشت کنجشک بدهند و جانور را
در آب وقتی اندازند که بدن او را از اخلاط فاسده پاک کرده باشند و اگر چنین نکنند
مواد فاسده بوسطه تحرک جانور در حرکت و غلیان آمده باعث ضرر عظیم خواهند شد
اجزای مسهل یک جزو بوره و سه جزو نبات را شیر گاو زرد پخته در غوزه او را
ضم ساخته بنا بحه در گلوی جانور بچکانند فرا خور قوت و ضعف او القدر بریزند که درون
جانور پنج شش بست اجابت کند و اگر از جهت اخراج بزرگیست که در مفصل آمده باشد
روغن گل افیون را مالند تا نگذارد که حجم اخراج بزرگ شود و ریش کرده عضو عصبانی

قوی الحس میباشد طاقت جراحت بسیار و درد عظیم ندارد و بعده روغن بیتی
و یاسمین و روغن نارجیل و زعفران و کشنیز تر و عدیکرا که آب نار رسیده و کو
از هر کدام دو مثقال زرنیخ بوره هر یک یک مثقال بکوبند و بده مثقال روغن گل سرشته
نیم گرم دران موضع گذارند و داروی که استادان هند درین مرض کار میفرمایند
صبر و آب بوره تر و اگر بوره تر نباشد دانه او را گرفته میده ساخته در بول مرد جوان
شدرت معتدل المزاج تر کرده آب او را گیرند بعده کرمور نام داروی بدست
آب او را نیز بگیرند ببول خمیر ساخته هر روز یک حب بدهند طریق دادن او چنین است
که درمیان یک برگ دل پیچیده بدهند و تحمل کنند چون عمل دارو تمام شود و در دادن جانور
چند دست اجابت کند بعده گنجشک یا کبوتر غذا سازند باب پنجاه و پنجم نگهداشتن ناخن
جانور دور باید داشت که نه تر گردد و موست نشود بد رنگ و بیطراوت نگردد جانور
در صحرا تربیت ناخن بیشتر از موی میکند اول موی روغن که از بالای دم غوزه میگیرد صرف
ناخن میکند بسیاری روغن صرف میشود و کمتر که میماند صرف پرهای خود میکند درین دو فایده است
یکی آنکه روغن پای خود را بپر رساند از جهة بسیاری روغن نقصان بر نمیماند دوم آنکه پر باید که از روغن صفا

وطراوت می یابد بخلاف ناخن که موست در مزاج او غالبست فی الحقیقه آنچه جانور
از بالای دم غوزه خود میگیرد و مردم او را روغن عقیده دارند روغن محض نیست
بلکه مرکبست از رطوبت پرداخت پرهای خود میکند و اگر روغن محض بودی
در پاهای او گرد و خاک زود می نشست و بیطراوت میشد لعاب امریست که بعد
از آنکه در پر جانور داخل میشود خشک میگردد و دیگر قبول گرد و غبار نمیکند هر گاه
غلاف ناخن بیرون آید مدام بروغن کدو و بادام و مغز باچه او را آرسا زند
تا زود نبالد و کلان شود و اگر درمیان غلاف نگهدارند بهتر باشد تا از آسیب
محفوظ ماند و گاهی هست یک انگشت جانور را بند بیرون می آید سر شتند از اینجا
که بدر آمده غلاف و حرکت داده بمرور راست سازند و از استخوان
پر مانده از باریکی و سطبری جانور بگیرند و بنوک کارد و بر شته یکدو گره گذارند
و چند روز باز نکنند باب پنجاه و ششم در علاج گرانی نفس جانور که نفس خود را
نیک نتواند گرفت و آنرا امیر شکاران نادانسته ریه میگویند و لعصید نتواند و از غبی او جست
آب برود مثل کام هست غایت ما فی الباب اینست که ابواب منخرین مسدود باشد

و در عضو دیگر بریزد و در بینی آب ماده زکام در سینه اگر میریزد ذات الصدر میشود
و اگر در شش میریزد ذات الریه میشود و اگر در پهلوی چپ میریزد ذات الجنب میشود
و اگر در حلق میریزد خناق میشود و اگر در گوش میریزد درد گوش میشود هرگاه در جانور
گرفتگی بینی و آب رفتن مشاهده کنند البته گوشت پا ندهند گوشت گنجشک خانگی
لایق و کبوتر بچه پر و از آمده با مناسبت و بهترین حیله در این مرض آنست که عقب کلاغ را
بگیرند از طرف شتالنگ اندکی گوشت بهمراهی داشته باشد این عقب را هر روز
در خلای معده بپای جانور بدهند که بزور برکند راه بینی گشاده شود و رطوبت از بینی روان شود
از آن عمل وقت غافل نباشند تا ماده زکام براه بینی میل کند و حیله دیگر آنست که هر صباح
روغن بادام را به بینی جانور بچکانند و آب گرم در دهن گرفته متصل پاشیده بکنند تا اگر
از گرد و غبار باشد پاک شود و معطسات دهند اندکی انگوزه آب کرده بمقراض فرخ
به پنبه پاک در بینی او بنهار بچکانند و مکرر کنند تا عطسه آرد و اگر بآن نشود آب برگ
و اگر نشود آب صبر سقوطره در بینی بچکانند و اگر بآن نشود بهند شاه زنیان که جا آنکه را آب بچکانند و اگر بخار زرد
جا کرده با مبلغ علاج کشند و اگر نشود پوست حنظل را بگیرند آنگرا آب نباشد او را اندکی در بینی بچکانند و اگر نشود کل

پوست کدو در

پوست کدوی تلخ هر سه را که بسیار نرم خشک کرده باندک آب تر کرده به بینی یک قطره
اندازند امید خاصیت بغایت دارد و نیز توتیا و اگر باینهم نشود باید دانست که ماده
در گوهر دماغ گرفته بعلم جراحی استخوان فرق سر بآلت جراحی تراشند بمقدار آنکه
که مغز نمودار نشود و بعده مرهم ساخته کرده به بندند و جراحت او را بزودی التیام
ندهند و فراهم نیارند و گذارند که زرد آب و چرک برود بعده از موم و چربی
بزغاله باندک روغن بادام و موم روغن راست کرده مرهم ساخته گذارند که التیام
پذیرد و طعمه غیر از گوشت گنجشک چیز دیگر ندهند و گاهی همراه تیا غو اندکی دار چینی
میداده باشند که شب همراه پروردن جانوران باشند و صبا پر نتابد **باب بیست و هشتم**
در گرفتن جانور که از دست میرشکار گریخته باشد باید فعلی کرده باشد که زود گرفت شوند
یا چنان باشد که بغیر از دست میرشکار بدست دیگری نرود و بر تقدیریکه گوشت بستاند
وحشی ثالث این علامت و هیبت میرشکار خود نشانه بد نگاهداشت میرشکار هرگاه
میانه میرشکار و جانور الفت و مولفت و قربهی باین شابه رسد دیگر جانور پرواز نماید
خاطر او همیشه طلبان طلبان صید میباشد بنا بران هرگاه میرشکار دست خود را برآرد

از جهة هوس میرشکاران بی تامل بدست میرشکار میاید بباز هیچون میشود
که هرگاه فربه بدرخت رفته نشیند نه بگوشت میاید و نه بمرغ زنده میل میکند اما چون
میرشکاران بقصد شکار صید تاخته از معرکه بیرون آمده دست میدارد و بی توقف
آمده بدست میرشکار می نشیند این نیز غایت اشتیاق جانورست و کمال موانست او
بمیرشکار باید دانست که اختلاف در احوال جانور بحسب اختلاف زمان پیدا میشود
تا زمانیکه جانور بدست میرشکار در منزلست و بیرون نشده کمالات خامی دارد و چون
از منزل بصحرا میرود کمالات دیگر پیدا میکند و چون بصیدی می اندازند مرتبه دیگر
پیدا میکند اول آنکه بعد از انداختن رفته بگیرد یا گرفته گذارد دوم آنکه پاره راه رفته
برگردد سوم آنکه اصلا متوجه نشود و آغاز بدفعلی کند شق رابع نشانه کمال شوخی
جانورست غرض که در هر یکی ازین مراتب میرشکار را از احوال جانور بکنوع وقوف و اطلاع
حاصل میشود که فراخور آن قدم پیش نهاده رفته جانور را میگیرد زمانیکه صید را رفته گرفته
جدا گشته و در مقام بدفعلی شده احتمال بیشتر آنست که بانگ تدبیر و ملایمت کرده جدا شود
در آن صورت حیثیت جانور برطرف شده اشتهای او در حرکت آمده اگر اندک بدفعلی ظاهر شود اما اندکست

که بانگ توجه باز بدست آید این مرتبه را میگویند که جانور عاصی شد مرتبه دوم آنست
که چون بصید اندازند اصلا بجانب صید نگاه نکند و بر غضب پیچد و گریزد
این شق را میگویند که جانور طاغی شد هرگاه از جانور اینچنین شرارت عظیم مشاهده
کنند بدست آوردن او بغایت مشکلست و استادان درین انواع حیلها میکنند
که بدست می آید کلیه آنست که رفته بدرخت نشیند زود در خواندن و زود در گرفتن
اهتمام مبالغه ننمایند و زود پیش نروند و جانور را شوریده نسازند آنمقدار
توقف کنند که یکلحظه آرام گرفته هوای پرواز و حجاب خطا کردن از مزاج باز
بیرون رود بعده موافق اسلوب و قاعده قدیم پیش نهاده آهنگ خواندن کرده
هر لحظه گوشت را نمایند و نهان کنند تا اشتهای او در حرکت آمده خیره نشود و زود
بدست میرشکار آید تا ممکن است خوش جانوران بگوشت راست سازند برنده یا کشته
معتاد نسازند و اگر از جهة ضرورت بصید گشته نخوانند بزمین نیز تا نبند بالای
دست نخوانند و او را بالای دست آمدن عادت دهند ظاهر است یکی آنکه آن زمان
ملایمت و موانست جانور نیست که مکرر آن دست میرشکار بوده بی توقف بدست میرشکار آید

دیگر آنکه هرگاه ببالای صید گشته آمدن معتاد سازند شاید که صید زنده
حاضر نباشد بر تقدیریکه موجود و حاضر باشد خفیف باشد بعد از گرفتن احتمال
رفتن دارد بوسطه همین رست استادان باز را بالای صید سیر نمی‌سازند و هرچه
میدهند بالای دست میدهند که مشتاق دست میرشکار بوده تا رسیدن
میرشکار متعرض صید نگردد و در محل گوشت را اهتمام نمی‌نماید آن مقدار
ظاهر نمی‌سازند که در بودن و نابودن گوشت در اشتباه افتاده بیاید که گم
عند الضرورت بغیر گوشت نیز بخوانند بهمان کلج بیاید و توقف نکند اما هرگاه
ببیند که جانور در مقام نفاقت یکجانور دیگر را بدست گرفته گوشت داده طلب نمایند
و بگیرند اگر باین نشود و صید زنده یا کشته پرتابند و در پیش جانور دیگر گذارند
رفته بگیرد و بر سر آن جانور البته خواهد آمد خاصیت جانور در صحرا آنست که همیشه
از یکدیگر کشیده گرفته سیر شده آمده‌اند و اگر با یکدیگر نیاید آن مقدار صبر کند
که شب شود و بنور چراغ رفته گیرند والله اعلم **باب پنجاه و هشتم** در بیان آنکه چون
باز رست و کامل شود و صید کرده شواند در خانه تاریک نشستند تا گفته بسوانند

و لغذاهای

و لغذاهای لایق آسوده نگهدارند و دستکشی نمایند که چون گرفتن جانور را ببیند
در صید کردن حریص میشود و چون ببینند از نده هر بار که بگیرد تا چند روز سیر نسازند
و جدا سازند و وقت لقمه از گوشت گنجشک خانگی داده ناخن و مخلب و زرا همیشه
بروغن پاچه پردازند و در هوای گرم نیندازند و هر صبا برابر یکماش مشک بگلوی
باز اندازند و گاهی برابر ماش صبر سقوطری بدهند احیاناً ببول مرد جوان
حاره مزاج شده رست دو سه لقمه راست کرده بدهند تا در صید اشتیاق
تمام نماید بصید نیندازند **باب پنجاه و نهم** در مسایل متفرقه **فایده اول**
آنکه تا زمانیکه در گریز باشد بگذارند آب لب یا در آمده باعث تاخیر میشود
فایده دوم روزیکه بسیار می اندازند البته طعمه را کمتر دهند تا در هضم
عاجز نیایند **فایده سوم** بسیار خوردن عادت نکنند مثل هوسناکان هند
کم خور سازند **فایده چهارم** چیزهائیکه بجای گوشت باید داد عند الضرورت زرده
تخم و گوشت ماهی تازه و مسکه است و اگر این چیزها پیدا نشود مغز نان خمیری
بی نمک و شهد صاف کرده را تر کرده اندکی بدهند **فایده پنجم** جانور را که از ده

آدمی ترسد همیشه طعمه را از دهن گرفته باو بدهند تا ملایم شود و بر روی اقبال عام
آورده اند فایده ششم گاهی هست که در میر شکار صید را دیده میطپد اما هوسناک
واقف نیست که صید ریزه دیده باشد یا صید کلان را دیده طریقه دانستن آن چنانست
که ملاحظه فرمایند که سرباز در زمان طلب حدتی پیدا میکند جانور ریزه را دیده
والا جانور کلان خواهد بود و در مسایل متفرقه اصل آنست که باز همان جنس طعمه بدهند
که در صحرا عادت کرده پرورش یافته و گوشت دراج و کبک هم بغایت سازوارست
چون بدست نیاید هم فهمید عوض آن جانوران ماده مرغ جوان بهتر است از برای
دفع شدن شپش جانور روغن زیتون را چون بپای باز بمالند شپش او همه بروغن
جمع میشود نوع دیگر کلوخ تابستانی را با آتش سرخ ساخته در ته صید گذارند و باز را
بالای صید بگوشت مشغول سازند که نجنبد بعده شراب انگوری بر وی
بریزند چون بخار او بجانور برسد دفع شود و اگر در کردن جانور اندک گرماب بدهند
که شپش در آنجا جمع میشود صحبت است فایده هفتم گاهی هست که پرهای او از استخوان
میشکند که پیوند نتوان کرد و گاهی هست که بن پر کور میشود در این صورت بعضی دارندها

زیر پر گذا

زیر پر گذارند که زود افتد و بازیکه پر خود را کور کرده باشد اما پر تازه دست نداده باشد
مسدود نشده باشد چون نفت سفید را دو سه روز متعاقب بچکانند پر را انداخته پر دیگر
می آورد و اگر نیفتد بن او را کافته پر تازه را بیرون آورده اندکی موم را بالای آن زنند
و اگر با روغن زیتون چرب کرده در آنجا گذارند بهتر است که پر برآرد و اگر روغن زیتون پیدا نشود
روغن گاو هم خوبست و پریکه از بن استخوان شکسته باشد لایق پیوند نباشد خواهند
که پر نو برآورد کندن خطاست اما اگر بادام تلخ با مغز زرد آلوی تلخ را سائیده بر رشته را
دراز کرده درون پر گذارند پر نو خواهد آورد چون ناگهان شهپر جانور کنده شود
همان لحظه پیش از آنکه پر بسته شود بعد از چند روزی پر نو خواهد برآمد فایده هشتم
گاهی هست که از جهت رام ساختن و مطیع گردانیدن باز شهد میدهند طریق تقویت آن
که شهد را با آتش نرم بجوشانند که بوی سوختگی نیاید بعده کف او را از جای دور کنند
که بهند و در نزد حاجت برابر بادام بدهند انس تمام میگیرد و بد فعلی نمیکند فایده نهم
در گریزخانه پیش لاچین همیشه سنگریزه اندازند لاچین این سنگریزه میلیست میخورد و بآن
می رساند جانوران مزاج خود را خوب میدانند همانا که در سنگریزه خوردن فایده ایست

که دفع رطوبت کرده بعضی آلایش همراه او بیرون می آید فایده دهم از برای گرمی
زدگی باز کافور در یونند چینی با شکر سرخ برابر بکوبند و بمسکه یکجا بدهند نیک خواهد شد
و از برای موی خورده حنظل و سیاهدانه و خلخل نطرون بت موی را از آن موضع
بوره ارمنی
بمقراض بردارد و از این داروها اگر خواهند مفرد بمالند و اگر خواهند مرکب بمالند
محار زند فایده یازدهم شناختن دلیری باز چون در خانه تاریک نشیند
آهسته رفته دست بر وی کنند اگر نترسد خوبست و الا بدست فایده دوازدهم
چون از گوشت چهارپا بجانور بدهند البته رگ و پی و تمام فربهی او بتمام بگیرند
پاک کرده بدهند و الا باعث خلط فاسد میشود فایده سیزدهم بعد از آنکه جانور را
سیر سازند احتیاط کنند که تا از عقب او ناگهان کسی نگذرد که چون در وقت
سیری از چیزی برمد گوشت خواهد برگرداند فایده چهاردهم جانور را از سر صید جدا
کنند اضطراب نکند بعد از آنکه از صید چیزی بخورد آرام یابد جدا سازند تا رنجیده و
خشک نشود و گاهی هست که جانور گرسنه طعمه را زود میخورد از آنجهت طعمه در راه آب
بگلوی جانور میرود و هلاک میشود در سیر کردن اضطراب نکنند فایده پانزدهم هر گاه از دست

سیر شکار یا از جای خود رسیده توریده بیرون آمده باشد احتمال هست که کم زور شود
اما دور رود فایده شانزدهم چون خواهند جانور گوشت بلند پرد چند نماز بدهند که در ابتدا
زیر بگیرد انداز تا عادت شود فایده هفدهم در قراقر درون جانور انجالت عشتر
از آن افتد که بجانور کلان تلاش کرده باشد مثل طاوس و خرگوش یا از گرمی سردی مزاج
باشد نشانش خشکی نچالت فایده هژدهم اگر زود علاج نمایند کج میشود و گاهی
کمتر صبر سقوطری میان اندک گوشت دل چیده بدهند و گاهی قرنفل انبر زبان دل
سائیده باندک برگ دل بر کرده در نهار بدهند و تحمل کنند چون چند مرتبه بیحی
کنند بعده سیر سازند و گاهی پیکان ریشه دارچینی همراه قیاغو نماز دیگر بدهند و اگر
باین داروهای مفرد به نشود بگیرند سپندان و درونج عقربی و زنجبیل هم کوفته
در میان یک برگ گوشت که میان روغن چارپا دارو داشته طعمه از گوشتهای گرم خشک
بدهند مثل گنجشک و گاهی اگر دو برگ گوشت دل را میان روغن چار مغز و روغن زیتون
تر کرده بدهند مفید است فایده نوزدهم چیزهایی که از برای پر افکندن در وقت کریز
میدهند و شایع است گوشت ساندهست و دیگر غدو و گوسفند است اگر غدود گوسفند

خشک کرده بدهند از بعضی علل محفوظ میماند و غدود گاو در پهلوی دو شاه رگ گاو
نزدیک بمحل ذبح واقع شده او را گرفته لب آب بمالند که زرداب در رفته پوچ شود
چند غدود بدهند بغایت قوت دارد و پشک پرهای خود را می پرتابد و اگر چند
عدد از بچه زنبور زرد که هنوز نپریده باشد گرفته بروغن گاو و بچه بعده روغن را
صاف کرده طعمه را بآن روغن تر کرده بدهند مجربست اما باید که از گوسفند جوان
تندرست فربه گرفته خشک کرده باشند دیگر بچه و شتر گربه را در پنجره زده بدهند
دیگر خار پشتک مسلوخ را ملح ساخته بروغن کنجد ساعتی پرورده کرده بدهند
بیخ سوسن را دق کرده بگوشت پاشیده بدهند **فایده بیستم** جانوریکه پر دانسته باشد
گوشت او متخلخل شده باشد پر خود را زود پرتاید بدانکه گوشت او صلب و محکم باشد
و پرهای اندک ذبح باشد اینچنین جانور در اغلب اوقات چون از گریز بیرون آید اندکی
بالای کتف نگه میدارد **فایده بیست و یکم** جانور را بسیار گرسنه ندارند که اگر گرسنه شود
خون بسیار پنچال خواهد کرد و باعث مرض کج میشود **فایده بیست و دوم** چون باز بسیار
بانگ کند باید که یکمثقال روغن گاو را با سه عدد قاقله کبار در ده روز سه مرتبه بدهند

فایده بیست و سوم

فایده بیست و سوم چون سه عدد از جانور سانده بصورت خانه ایوان
بر زمین می ایستند و چشمهای این پنجره بطریق خیمه خرگاه و کشادگی و امقدار آنست
که دراج و کنجل تواند در آمد و در هر چشم از موی تکلیفه را مضبوط میکنند و از استخوان
پر طاوس و کلنگ دیگر هر کدام باشد برابر سه جو بریده میگیرند و در وقت چیدن آن
هر جا که خواهش میکنند صیاد این پنجره که دارد طرف خود مانده خواهش در ماندند
میکند و درون پنجره ماده دراجی را نیز می بندند چون آواز ماند دراج میشنود
نزدیک پنجره می آید چون چشم او بماده دراج می افتد بی تحاشی خود را میخواهد
درون پنجره اندازد در وقت در آمدن بند میشود بغایت تماشای خوب دارد
و آسان میگیرند و این پنجره را هندوستانیان چار پرکاله میسازند هر جانب یک گز
کم میشود درازی نیز باین دستور سرهای او مخروطی میباشد چون وقت پر کردن
چار پای پرکاله را یکجا میکنند بگنبدی میماند که چار سر داشته باشد اما پایین
پنجره مثل پنجره خرگاه چشم ندارد و در ترقیات او چار خیمه چه باشد را بسته اند فاصل
هر دو خیمه ضلع باشد این خیمه‌ها سر سر حلقه می بندند در هر جا که خیل این جانور دیاز

می بندد در وقت چخره در از همراه کنجشک می بندند چون دراج شیر کنجشکی می‌بیند
فریاد میکند بفریاد او هر جا دم دراز است جمع میشوند میخواهند که شیر کنجشک را بزنند
و جنس خود را خلاص سازند در آمدن و رفتن در حلقه ها بند میشوند و فریاد میکنند
و گرفتار میشوند و در جنگ شیر کنجشک گرم میشود تا آنکه از یکجنس کاهی دو سه خلاص یافته
باقی همه گرفتار میشوند بغایت تماشای خوب دارد و طریق گرفتن دختر صوفی چنانست
که چغدر را در میان دو پرکاله می بندند و چوبهای طور بقدم آدم می نشانند چون
چغدر را بر ریسمان بسته حرکت میدهند دختر صوفی آمده میخواهد که گذارند طور را
میکشند و میگیرند و طریق گرفتن فریه میان در کوزه بر ریسمان آویزان کرده
گذارند چون چشم او بر می افتد جهة گرفتن او می آید بطور بند میشود و بعده
فریه را بر سر چوب گز می نشانند و حرکت میدهند و بطریق طور باشه درو کرده
می نشانند چشمهای آن طور را باندازه بدن فریه و دیگر بچک فریه گرفتار میشود
طریق گرفتن جمیع تورغای چنین است که دو لخته دام میاندازند درازی او پانزده
گز زیاده و کم و عرض او سه گز در روی این دو لخته دام دامیان و پهن کرده

میگذارند و ثبات گز در دو سر این طور از طور دو نیم گز بر آمده دیگر جا گرو
میشود و در بالای این گره یک تناب دیگر را که بدرازی ده گز باشد می بندد
و در میان طور قوره لای جانور را می بندند و در دهن خود از برگ شاخ میگیرند
اند خته مانند آواز صناف تورغای میکنند و این قوره لای که در جنس شیر
کنجشک است بر سر چوب گزه حرکت میدهند چوبی که بالای او قوره لای
می نشانند نیم گز از زمین مرتفع میباشد چون قوره لای حرکت کند و صدا
بخوانش در آید کلان میشود که قوره لای تورغای گرفته بطپانچه زدن می آید
و این دو لخته طور را بیک ریسمان میکشند بغایت آسان گرفته میشود
و تماشای خوب دارد و گرفتن کنجشک نیز بچندین طریق دیگر میگیرند مجموع
اینست که کاه در میان دامگاه میپاشند روز اول اندک و پریشان
میپاشند که آمده میخورد روز دوم از آن جمع تر میپاشند روز سوم همه را
یکجا و در یکجا جمع میپاشند که مجتمع شده بدانه چیدن مشغول میشوند بعده
دام را میکشند نوع دیگر آنست که در وقت محصول ارزن را همراه برگ شاخ

میان دامگاه میپاشند که بطریق معتاد بالای خوشه ارزن آمده می‌نشینند
بعده دام را میکشند نوع دیگر اینست که مار را در میان می‌بندند و در گرد آن
شاخها نصب میکنند که چون جانوران بر سر آن آیند در آن شاخها
نشینند بعده طور را بکشند نوع دیگر اینست که کنجشکی میان طور می‌بندند
و خواهش زاغ تیز میکنند کنجشکان بر سر او جمع میشوند طور را بکشند نوع دیگر
اینست که در وقتیکه محصول کنجشکان بچه پرانده اند جوق جوق رفته در صحرا می‌نشینند گذشته
چون از انجا میپرند بطریق عادت بر روی زمین یا دیوار یا درخت میخوابند
در راه میکشند و چوبهای این نوع طور رنج گزده گز میپاشد طریق دیگر
اینست چون آفتاب بسنبله میرود و مراجعت کنجشک میشود در روزنه
کوه رفته می‌نشینند و اندک پناهی بخود درست میسازند که کنجشکان بطریق معتاد
بر روی زمین آمده مثل کبوتر مطرب بگیرند این عمل خاصه ولایت بدخشان است
طریق گرفتن چرخ و بحری و لگر آنچه مشهور است بدو گز میگیرند اما صیادان
هم بدو گز میگیرند و هم بشاخدار چنانچه ذکر او گذشت و بغیر ازین دو شق نیز

مطرب طور کبوتر است ۱۲

میگیرند

میگیرند و آن اینست که اول یک چرخ و یا لگر را میگیرند و اگر این جانور
پیدا نشود غلیواز بدست می‌آرند بعده برابر آن ارسال از شال سرخ یا سقلات
هر کدام که پیدا شود کوئی میدوزند بعده کنجشکان را میگیرند ذبح میکنند
و پوست او میکشند و در روی این کوی میپوشند که سرخی سقلات از کنارهای
چوب ظاهر شود بعده از موی اسپ سفید حلقه‌ها راست کرده با پنج می مضبوط
میسازند و ریسمان محکمتر بان مضبوط میکنند بعده چرخ و لگری گرفته آب زند
شیب میان او سوراخ کرده بسوزن ریسمان را گذرانند و سر ریسمان حلقه‌ها میبازند
و بالای منقار او اندکی از کارد خط میکشند و از شیب میان ریسمان را برده
بان خط می‌اندازد که از جای خود ازین ریسمان نجنبد و دهن شواند گشاد
و این را خراب نتواند کرد و این قاعده نیست که رام سازند یا بدال پای بخوابانند
هرچند وحشی باشد بهتر پرد و دورتر رود بعده بصحرا برده در هر جا که چرخ
و بحری و لگر را ببینند این کوی سرخ را در پای او محکم ببندند و دهن تبند نیز
بکنند از طرف بر رشته بندند بعده پرتابند بگمان اینکه در پای خود صید دارد

از هر جا نظر جانور باین کوی می افتد آمده پای می اندازد و در وقت پای
انداختن بند میشود و بزبان هند این را پارک میگویند و اگر بند نشود خطا شود چون
این پارک از چهار طرف بسته اند بالضرورت رفته خواهد نشست و جانور صحرائی
نیز بطمع صید رفته می نشیند درین محل هم بعضی جانور که سابق مذکور شد شهرک
یا کبوتر را درون آن بسته برده نزدیک میگذارند و دو گزه نیز نشانند مجرد آنکه
چشم او می افتد از انجا برخواسته می آید بسیار گرفته میشود در عرض دو سه روز فقیر
در خدمت فقاهت پناهی میرزا انجاب سلطان از لکر و غیره بیست و پنج جانور گرفته بود
لازم نیست که جانور را به بندند بعد از آنکه پارک را بر پا کنند اگر نادیده تیر پرتاب انداز دور
کرده راه در آسمان هر جا که باشد آمده مزاحم پارک شده گرفتار میشود و تماشای خوب دارد
دیگر عقاب دور رنگ را در هندوستان بانواع میگیرند و نوع آسان آنست که مسلوخ
بصحرا برده می اندازند و سنگریزه ها را خون آلوده کرده گرد مسلوخ می پاشند در گرد
مسلوخ لقمها می چینند باضطراب تمام حوصله خود را پر میکنند بعده صیاد بیرون آمده
دویده میگیرد و دور رنگ را بنوع دیگر هم میگیرند جوزه برکی را گرفته نهند از بند و گوش چوزه

یمارند

یمارند هر جا که دور رنگ اورا می بیند میاید در برابر او رفته طور را بطریق گنجشک
بر زمین نشانند و جوزه برکی درون طور بسته دارند و گوشت سخت را بپایش می بندند
که بخوردن گوشت مشغول شود درانوقت دور رنگ می آید طور را میکشند و میگیرند
اما طریق آهو گرفتن ایشان بغایت تماشای خوب دارد و این چنین است که در عرض بکگاه (?)
چند پرکاله طور میسازند باندازه جثه آهو و چوبهای این طورها چار گز میشاید سبز کنند
طور را و پنج گز بوده باشد یک کروه بهمین دید بان آهو ساخته اند اگر در یک کروه
یا نیم کروه آهو را می بیند بالای درخت یا بلندی بر آمده بجای خود یا بدست اشاره
میکند که در فلان جای آهو میچرد و عدد او را و نر و ماده او را باشاره میفهماند این
پرکاله را از باد منحرف از انجهه می گسترانند که اگر بالا گذارند آهو بوی طور را یافته
نمی آید با وجود دستور نیست که آهو برود پس ضرورت که از بالای باد منحرف گذارند
و از پوست آهو همراه موی تسمها میکشند عرض او را به یک ضلع باشد و درازی او
نیم گز اگر خس و خاشاک باشد بروی خاشاک گذاشته میروند و بر سر آن رشته طورها
پهن کرده بر روی زمین نهند و از طرفها این را هفت نفر تعین اند مجموع این آهو گیران

گاهی سه نفر و گاهی هفت نفر اند ازین کمتر اگر باشند بعدها شکار نمیشوند گرد
اگرچه گاهی بدو سه نفر نیز آهو را بر سر دام نزدیک آورده میشود اما آنچه استادان
تعیین کرده اند که کمتر از هفت نفر نباشند از جمله این هفت نفر دو نفر بجهم
و پنج نفر دیگر آهو را میزنند و هرگاه دیدبان واقف میگردد آنها پرکالهای طور را
بروی زمین میگسترانند و یکدو نفر تسمهای آهو را بالای خس و خاشاک نهاده میبرند
و مردم ما بین رشته با و مختلط میشوند چادر شب و فوطهای خود را بهوا افراشته و بعضی الان
مشتهای خاک را بباد داده باواز سناسان و ماربانان متوجه آهو میشوند چون
گله آهوان وضع و هیئت غیر مکرر مشاهده میکنند چند قدم بالا و طرف تسمه
گریخته باز توقف نموده از حرکات این جماعت در حیرت شده باز بالای باد گریخته
باین تسمه رسیده یکبار توقف کرده بنوعی در اضطراب و وحشت افتند که نمیدانند
بکدام طرف گریزند و هر لحظه هیهات غریب و عجیب کنند که زود یکجا مجتمع
شده بمقتضای حکمت الهی هیچ وجه عبور از رشته باریک نمی یابند و این رشته را
بوئیده نزدیک بطور میروند باز توقف کرده بخاک پاشیدن مشغول شده

بصورت خاص فقره یاد کرده باز آهو را میگردانند چون آهو را نصف پله طور
میرسانند معلم اول یکبار از پناه بیرون آمده بصورت گربه متوجه میشود چون
خاصیت او اینست که هرگاه شخصی پیشتر از وی بجانب بالا میرود البته قصد
میکند که خود را از و گذراند چون آهو قصد گذشتن میکند این معلم باز عقب تر
میگردد به تبعیت معلم اول همچنان میشود که آهو ده مرتبه پیشتر میرود و پس می آید
تا اینکه آهو حیرت بمثابه دست میدهد که دیگر اصلا نمیداند که کدام طرف
گریزد بعد از آن معلم ثانی از میان آن آمده بار سوم بغوغای تمام میرود آهو را تا به تیزی
میارد که بوی طور را میکشد که آهو گرفتار میشود اگر کمتر از بیست گز که بند ابریشمی
و رجه کشیدن نمی یابند آهو بدر میرود و کسی تا اینحال را مشاهده نکند زیاده
برین تحریر و تقریر تعذر دارد **نوعدیگر** بحلقه میگیرند همچنانکه در ماده کلنگ مذکور
شد **نوعدیگر** اینست که شب میگیرند و آنچنان است که در وقت سبز شدن محصول ج
و گندم و نخود که آهو در میان زراعت میدراید چوبی را میگیرند بقدر دو نیم گز باشد
برابر عصا و این چوب را سراسر زنگ بسته اند سطر حقیقی این چوب برابر طبل را

محکم کرده اندرون سبد چراغ نهاده زنگها حرکت داده در صیدگاه آورده
متوجه آهو میشوند چون صید آواز زنگ میشنود چراغ را می‌بیند فقط چراغ
میشود بنوعی که گاهی آمده خود را بچراغ میزنند در آنوقت تیر و تیغ و تبر میزنند
و میگیرند خصوصیت با آهو ندارد از شیر و پلنگ و گرگ و خرگوش نیز همین حکم دارد
نوع دیگر اینست که آهوی نر را آموزند و رام دست میسازند و از ریسمان حلقه بشاخ
او می‌بندند و برابر نارنج سنگی را در دست او می‌بندند که نتواند رفت در جای که آهوی
ز می‌بینند این آهو رفته با آن آهو جنگ میکند و گرفتار میشود آهوی معلم آنست که زود آ
آهو زود و آهسته رود با آهو یکقوت آهسته با یکدیگر بزند و با آهوی زور تند رفته برسد و آنچه
اول مذکور شد شکار پرخطر است از مردم اعیان این شکار را کمتر میکنند شکار نیلگاو
و خرگوش را نیز بطور میگیرند و طوریکه از برای خرگوش است میکنند بر چوبی کمانچه
با زنگ نواخته میروند از یکطرف پیاده‌ها قورماغ انداخته باینطرف میدوانند چون
شانه ناقص دارد طرف طوبی تحاشا رفته گرفتار میشود و شیر و ببر را بغیر از شکار خدا آگاه
بچند نوع میگیرند **یکنوع اینست** که گاوی یا بزی را در شیب درختی برده می‌بندند و صیاد

تیر و کمان گرفته رفته بالای درخت قرار میگیرد اما پیکان تیر را بزهر آب میدهند
هرگاه شیر بیرون آید از درخت تیر میزنند و هلاک میسازند پوست او را میگیرند
دیگر اینست که ببر و شیر را می‌بینند تیر و کمان و نیزه گرفته بالای گاومیش سوار شده
می‌آیند و گرد میکنند و بزخم تیر و نیزه میکشند چه خاصیت سباع اینست که از گاو
میش میترسند و نزدیک او نمی‌آیند روش گرفتن مردم هند این بود که شرح کرده شد
اما مردم هند اینولایت نیز بانواع میگیرند در پس او چاه میگیرند چنانچه مشهور است
شیر و پلنگ را بغربال میکشند این نیز مشهور است والله اعلم **باب ششم در تعلیم**
و آموختن یوز در میان میرشکاران اگرچه این مقام تقاضای تعریف یوز نمیکند
اما بواسطه پیوندگی و تندی او در سلک جانوران طیار انتظام داده میشود بباید دانست
که همچنانکه رنگ جانوران بانواع میباشد و گاهی رنگ یکی زیاده از انواع میباشد بعضی سرخ
نیم باشد یوز از رنگی که اصل باشد و بگذرانند رنگ او بسیار سرخ نمیباشد تواناتر و هیکل
و مطلق یوز این باید که باشد هر چند سیاه تر بهتر خط دو جانب چشمی و نیز سیاه و عریض باشد
یا دوم او دراز نه گویا سیاهی سر دم او نیز بیشتر میباشد و گوشت پشت او نیز سطبر و غلیظ

گردن دراز و چشمهای او تیز چاید که زجر قانی نارنجی باشد منه کوتاه و باید اورا
بطریقی میگیرند یکی را بحلقه دام و یکی را درون چاه آنانکه درون چاه میگیرند وقت
افتادن پنج دم او میکشند و بد میشود و از استادان شنیده که در زمان سلطان
حسین میرزا بوسطه اینکه فرزند رشید ایشان غریب میرزا نام داشت یوز تمام یافته
بودند یوزهای خوب می آوردند غالبا از جهه گرفتن چاهی کنده بودند که نه گز
ارتفاع داشت بعد از آنکه صحیا چاه را پوشیده و بخانه رفته بود ضرورا یکهفته بر سر چاه
نیامده اتفاقا روز اول ماده یوزی همراه پنج بچه اش در چاه افتاده بود در این یکهفته
وایم بفرزندان خود هر روز غذا می آورد از زمان در چاه فرود آمده سیر کرده بدر
آمده میرفت چون یوزبان ها این قصه واقف شد در کنار حلقه راست کرده نوک حلقه را
بیک توبره سگی باندک اشارت کنار چاه استاده بود مضبوط کرده اند چون ماده
یوز بدستور هر روز از برای غذا دادن فرزندان میآید و بکنار چاه میرسد
در حلقه بند میشود و توبره خالی شده درون چاه می افتد آن یوز ماده را بطریق گرفته اند
همراه بچه هایش پیش میرزا آورده اند بعد از آن چاه را پانزده گز کندند اما در عقوبت یوز دم شکسته بدر آمده

آخر بهمان

آخر بهمان نه گز قرار یافته یوز را که بگیرند دست و پای بریسمان پنبه ببندند
و دهن بند نیز بکنند و اگر همچنین باشند دو سه روز در آنجا باشد شب برداشته روان
شوند فی الحال قبا را تر کرده بپوشند از قباچه میگویند لباس میدوزند که از برای
دواندن یوز در هوای گرم متضرر نشوند و درازی آن قباچه تا سر سرین آن صعوبی
هم میگویند و عرض او تا نصف تهیگاه است گریبان او حلقه ندارد بربع متصل خانه ها بدید
که در موضع لباس بندها دارند دو بند زیر گردن و دو بند زیر بغل و دو بند از نیم
مفهوم قباچه همین است و در راه جهت احتیاط کنند که تشنه نشود چرا که یوز بغایت از تشنگی چرا
که باز را میگیرند دیده نشد که مرده باشد اما یوز را بسیار دیده شده هر گاه باین پیچ سوزن
بیارند میر شکاران متعدد و تعین نمایند که بخواب نگذارند تا ده پانزده روز کله او را از سر
بر دارند و دهن بند او را چنان ببندند که بدندان نتوان گرفت بمقدار علامت احساس
کنند هر لحظه یک گوشه را اندک از چشم او دور کنند که سیاهی مردم را ببینند و تنها بینند
و باز بر فور کله کنند چون روز برین گذرد یک گری دو گری کله نگیرند باز کله بندند تا آنکه
رام گردد بعده کاسه لبا زد و بحلقه معلق در پن کاسه مضبوط سازند که چند باشد بیکان

کوشت را دران اندازند و کاسه را بجنبانند که بحلقه آشنا شود چون بکاسه بیاید نزدیک
آما آن زمان که نیک آموخته سازند بند او را در محل خواندن وا کنند که بجانب مردم آید
بهتر زود و بدفعل نشود که کله او را زود میگیرند و پای و زود و میکنند طریق بستن
چنانست که بدو دست دیکپای راست او مضبوط کنند و تسمه میان سر حلقه اندازند
فراخور فعل رفتار کاهی این تسمه را دراز و کوتاه سازند و چون ببر حد این آید
کشت کردن شبها بسیار کردانند به تخصیص شبهای مهتاب دست کشی بسیار فایده
دارد اول آنکه رام میشود و استقامت پیدا میکند دوم آنکه عادت میکند هر جا
میرشکار طلبد کاهلی نخواهد کرد و نخواهد رفت و در زمان دستکشی و خوش چوب کز
میکیرند پراو برابر تیر کز باشد و سر این چوب کرباس دراز کرده یکجا می بندند که هرگاه
بجانب یوزبان بنظر غضب نگرد و یا حمله کند این چوب را بالای چشم کیرند که مشغول شود
و بدفعلی نکند و ضرر نرساند هرگاه دیدند که بدست کشی کامل شد بدستور معمول سوار خواهد
شد دیواریکه راست سازند بقد اسپ و یوزبان بالای آن دیوار سوار شود و کاسه را
در دست راست کرفته بجانب دست چپ خود برده میخوانند که یوز از دست چپ آمده بالای

اسپ سوار شود چون چند مرتبه چنین آمده سیر شود از بالای آن دیوار میرشکار فرود
باید ثبات کردن و را در شیب بغل دست راست کند آن مقدار کوتاه کنند
که دهن یوز محاذی کوشت راست بوده باشد و تسمه که سابق کفته شد آن تسمه را
بآن حلقه ها که در پای یوز دوخته اند و مقرر است که نوک تسمه بقبوضه یوزبان محکم است و نوک
دیگر از این حلقه ها کذرانند و در پیش قاش زین همراه لجام خواهد کرفت که این عادت
یوز در یکجا خواهد استاد و چون بالای دیوار چند روز سیر شود تا نیم روز میرشکار از بالای
دیوار بهمین روش کرفته باشد که باین وضع عادت کند در زمانیکه با اسپ نشیند و خود دورتر
پرتابد چون باین سرحد برسد بعده اسپ سوار شده بخوانند و سیر سازند تا چند کروی
اسپ را از جای بجنبانند یوز را نکهدارند و هرکاه که خواهد یوز را فرود آرد پیش از آنکه
خود را از بالای اسپ پرتابد یوزبان بامر خود از بالای اسپ یوز را فرود آرد و آن
چند روز برین نسق کذرد بالای اسپ سوار کرده نیم کروه و یا یک کروه بکردانند تا آنکه بلد
خود برسد بعده اگر میسر شود بهتر و الا چنان کنند که آهوی رام و زبون یافته کذارند
که بکیرد و سیر سازند اگر آهو بره پیدا شود غنیمت باید شمرد اما یوزبان آهو را از پیش جدا

خواهد بواسطهٔ جثهٔ آهو بره مثل خرگوش گرفته میرود اما باید که پیش از آنکه با آهو بره
گذارند دو روز پیشتر یوز را بصحرا باید برد و بر زمین میخ باید زد و طناب دراز برابر
سی گز و یا چت گز یا کمتر گردن یوز باید بست و این میخ باید مضبوط کرد و از دور پنهان
شده ملاحظه کنند که یوز گریختن مشغولست یا طلب میرشکار میکند اگر فعل
گریختن ظاهر شود باز چند روز دستکشی کند تا آنکه خاطر جمع شود بعده
در صحرا برده در زمین هموار گذارند یوز را میان جنگل گذارند که در روز کم میشود
و امور عجیب از یوز مشاهده کرده میشود آن امر اینست که بسیار همچون شده
در زمین هموار یوز را با آهو گذاشته میشود چون آن آهو کره میخواست که آمده
یوز را بر دارد یوز را در آن زمان اصلا نمی یافت تا آنکه میدانست که یوز از جای خود
بجنبید و بعد از ملاحظهٔ بسیار دیده شد که در زمین متصل و واحد شده بتمام تغیر
رنگ خود کرده بنوعی چسپیده که بعد از آن هر کسی که نموده شد اصلا تصدیق
نمیکرد و حمل بر استهزا و اغلاط میکردند غرض معلوم شده که در یوز بسیت کیفیت
کیفیت مخلخل و کیفیت نگهداشتن کیفیت تغیر لون و کسی این معنی بسیار تجربه

نکند باور نمیکنند بعد از آنکه گیرا سازند جهد کنند که تا خوب گیرا شود
آهو را جدا نسازند سیر کنند مردم هند در زمان دستکشی یوز روغن نمیمالند
اما اهل ترک با قروت بکف گرفته میمالند از بعضی وجوه روغن بهتر است و از بعضی
قروت در این مختصر گنجایش تفصیل ندارد و دوندان یوز با نواع مطرح میشد یکی
میگویند که از راه مینمایند و زود می زند اگر پناهی داشته باشد بدزدی روان میشوند
در توقف میکنند و اگر از دزدی عار باشد همانکه فرود آورده اند از آنجا برنخیزد
و در آن صورت میرشکار گرد آهو با سلوب آهو را بر طرف یوز میدواند چون یوز
بزمین متصل میشود بنهجی که اگر هزار چشم داشته باشد در دیدن و عاجز خواهد
بود چون آهو را پاره راه میگذارند که ببیند بعده بر عقب آهو برخیزد و دو دوان
میشود آنکه یوز آهو تا از پهلو که برنمیخیزد از خود نمیگذارند سببش اینست که آهو را
نمی بیند و تیز میشود اما هرگاه از عقب آهو برمیخیزد و بدود در آن صورت غافل آهو
جمع میشود و غافل خواهد رفت چون یوز زیاده بر نصف راه طی کرده باشد که آهو
یوز را خواهد دید در آن زمان اگر هر چند در گریختن اهتمام نموده برارد که خلاص نخواهد شد

چراکه بان نوع نارسیده احتمال خلاص ندارد و در اصل خلقت او همانا جزو هوا
دخل بیشتر است در آهوی بسیار مشاهده کرده شده در ان مان در نهایت گرسنگی
وصافی نگاه داشته وقتیکه با هو گذاشته اند از جهت گرسنگی و دوندگی را گذاشته از دور
برگشته از انچه که قصد گرفتن آهو کرده تا آن زمان موضع اول دیده شده و همین باو برا
متصل با هو برند که او را انجا احساس میتوان کرد که بواسطه تیزی غلط کرده والّا
ذات آنست که چنین باشد **حکایت** مشهور است که سلطان ابوسعید میرزا آهوی شنید
زرین طوق نام نهاده بودند و از یوزهای مشهور میرزا بوده که دیگر روز دوازده آهو
در غیر تماغه گرفته بود و میرزا را بشکار یوز حظی تمام حاصل شد دیگر وزنجا طرز شریف
ایشان رسید که سی گز طناب را بگردن او بسته متعاقب آهو گذارند از انموضع که یوز
قصد گرفتن کرده تا موضع گرفتن پانصد گز زمین نوک طناب بزمین نرسیده رفته آهو را
گرفت از ان تاریخ در بازنامه یوزان دونده و بازان پرنده انشا میکنند که هیچ جانی که در جنس
جانوران دونده هیچ حیوان برابر یوز نمیباشد و پرنده نیک آنست که چون بصید گذارند خواب
زود ننشیند و معطل نشود در سایه نطلبد و باندک میل خود را با هو رساند و میرشکار بعلم

میرشکاری مبلغ راه آهو را بطرف یوز رانده باشد هرگاه پاره راه آهو
بطرف آهو رود و پاره راه دیگر آهو بطرف یوز رود دیگر خلاصی احتمال
بیشتر است بواسطه آنکه تا آهو بجای رسیده که هرجا رود از یوز خلاصی ندارد و
اگر آهو در میان خس و خاشاک واقع شود شکار یوز بدعا میشود و زمین هرچند
پناه داشته باشد یوز آسانتر میگیرد و خلاصی کمتر و یوز کوهی سایه پرور
و کم دو میباشد اما سایه پرور از انجهت است که در کوه بواسطه کثرت اشجار
همیشه در سایه شکار میکنند و کم دو از انست که در میان جنگل و کوه آهو را
غافل میسازد و آسان میگیرد اما یوز ریگی در هوای گرم کاهلی نمیکند
خوب میدود و دوندگی را هم خوب میداند در هر جا که لفظ ریگی
مذکور شد مفهومش انست که چون یوز را از بالای اسپ و عرابه فرود آرند
توقف نکند و خواب زود نبرد و حیلهای عجیب و غریب بجا آرد
آهو رفته اندک زمانی خود را با هو رساند بغیر عون و عمل میرشکار آهو را
بگیرد و یوز ریگی از انجهته که در ریگ است هوای ریگ گرم میشود هوای گرم

عادت کرده پروای سایه ندارد و دونده از انست که در زمین ریگ
کمتر آهو از دور حاضر شدن خواهد گریخت وران مرتبه تا پرندگی نکند
آهو را نمیتوان گرفت اما روندگی از انجهة خوب میداند که زمین
اصلا ندیده و از بسکه بکناره کیاه روندگی کرده رفته آهو را گرفته
بباید دانست که یوز را با آهو بره میل تمام میباشد میان هزار آهو اگر
یک آهو بره را میگیرد و جنس یوز ماده بهتر است که همیشه تنها شکار میکند
با وجود ثقل حمل بخلاف یوز نر که ده دوازده یکجا میگردیدند و یکی از انها
سردار میشود و دیگران از وی وظیفه می یابند و اینکه همه از یکی سیر میکنند
این نه بواسطهٔ اینست که قصد نمیباشد که دیگران بعد از ان خود خورد
بلکه خاصیت یوز و پلنگ و شیر و امثال آن چنانست که هرگاه صید را
گیرند تا زمانیکه رمقی از صید باقیست کلوی او را نمیگذارد بنابران تا جان
صید بر آمدن گوشت او را تمام دیگران میخورند ضرورت میشود که صید
متعدد گیرد و سیر شود و اگر همچنین یوز بدست افتد کمتر از یوز ماده

نثوان شمرد

نثوان شمرد ماده هیچوقت با یوزان نمیباشد مگر وقتی که جفت میشود و در مدت
حمل با وجود ثقل حمل هر روز برای خود آهو میگیرد و چون حمل بر زمین آرد تا
سال بر بچه های خود غذا میدهد که هر روز آهو گرفته میرساند بعد از انکه
کوچک بچه های او دو ساله میشود دیگر جدا نمیشوند و درین مدت چند سال این بچه های
آهو را طعمه میرساند چون بچه های یوز یکساله میشود مادرش همراه بشکار میبرد و چون
میان می پیند به بچه های خود مینماید و بچه ها از عقب صید میروند و چون در
یوز بچها میپند رایدیکی از گوشه بدر آمده آهو را میگیرد اگر نثوانند گرفت مادرش
نگاه کرده می ایستد خود او گرفته پیش بچه ها میگذارند که سیر شود تا سه سال
این چنین پرورش میدهد بعده بسر خود شکار میکنند ازین جهة یوز ماده دونده
میباشد و خاصیت یوز نیست که چون یکمرتبه قصد کند و نثوانند گرفت اگر از اسمان آن
بیمان مان صید دید دیگر بار بالای پر او رسد میل نخواهد نمود بواسطهٔ آنکه
تمام قوت خود را صرف کرده و زور خود را از دست داده میداند که این همه قوت
بر صید وفا نمیکند بنابران میل نمیکند شکار یوز در هوای گرم بهتر میتوان کرد

پشت میدانند و استخوانیکه بالای کرده واقعشده و دو نوک استخوان بدرآمده
و نهاده فربهی و لاغری می یابند و بهتر سیر کردن یوز نیست که یکروز سیر کنند
روز دیگر آسایش داده روز سوم بشکار برده چند دست گیرانده سیر سازند
که یوز کاهل نشود یا در خانه سیر سازند و اگر گوشت را ریزه دراز کنند بگلوی او
بماند و در اندک زمان هلاک میشود سببش آنست که یوز مثل سباع دیگر گوشت
گوشت را نمیخاید و دندان نمیزند و هرچه در دهن او بسرعت فرو میبرد هرگاه
که گوشت دراز باشد یک نوک گوشت در ته دندان او مضبوط میشود و نوک دیگر
در حلق او بند میشود و بیشتر هلاک شدن او ازینجهت میشود پس لایق چنانست که در وقت
سیر کردن گوشت را کوتاه ریزه سازند تا اینچنین علت حادث نشود اگر
گوشت گوسفند یا بز باشد از گاو بهتر است یوز را تا دو سیر بجای سیر معده ببرد
استخوان میده بوقت ریزه ساخته همراه اندک پوست آهو میدهند که هرگاه
پنجال می یابد و درون او صاف میشود و اشتها پیدا میکند و هرگاه یوز گرشود
بروغن کنجد و طبخ برطرف میشود و هرگاه گلوی یوز آماس کند از دهن او کف میآید

بواسطه آنکه در هوای گرم ازجهت پشه و مگس تلاش پایه میکند و خواب میرود و غافلست
اگر بذردی یوز رفته گیرد آسان میگیرد و صید یوز از آهو تا گوزن است و دولت
بار خورده یوز شکار کرده یوز کلان میباید که گوزن را نگاه توان داشت و در زمانیکه
یوز را از اسپ یا عراده فرود میآرند دستور آنست که یوزبان او از روبرو کرد
آهو میگردد و آهو را الطرف یوز میراند گاهی هست که ازجهت ملایم ساختن آهو
ده مرتبه می آید میرشکار چرخ زند و ملایم ساخته اطراف یوز میبرد و در نیمه
میرشکار حاضر و هوشیار باشد که جای یوز غلط نکند تا آهو را بجانب یوز میبرد
و هرگاه که میرشکار دور میرود و یوز هر لحظه از سر بلندی بدرآمده خود را بمیرشکار
مینماید و باز فرود آمده بذردی میرود تا میرشکار غافل نشود و جای فرود
آمدن محاذی او را غلط نکند و بجانب یوز آهو را بدواند و یوز نیک از آمیگویند
که بانگ کرده پیشتر در پی آهو برود و در هر جا که آهو برود او [illegible]
از عقب آهو برود و چون آهو بایستد او نیز بایستد تا آنکه پناه خود را
یافته با آهو رساند و پرندگی نموده بگیرد و فربهی لاغری یوز را از استخوان شناخت

زود بمیرد و هر یوزیکه آواز او گرفته شود همان لحظه بمیرد و این امر در یوز بسیار
واقع شده هرگاه اینچنین حال مشاهده سازند یوزها را از هم جدا کنند تا آنها
که آواز یکدیگر نشنوند والله اعلم بالصواب
قد تم هذا الکتاب بعون الله
الملک الوهاب

الحمد لله والمنة که کتاب هذا المسمی به پیرشکار زمانه در عهد دولت سعادت
آثار و آوان سلطنت میمنت ثمر شهریار خواقین دوران حامی اسلام و ایمان
ماحی کفر و طغیان مروج احکام شریعت الغراء و مؤید بتایید و ید نصره من شاء
امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر بی نظیر کیوان سریر امیر عبدالرحمن خان لازالت
رایات سلطنته العلیه و سدة دولته البهیة حسب الامر بندگان شهزاده کیوان وساده
گوهر درج جلال و اختر برج کمال مهر سپهر دولت و بختیاری سعادتمند و دولتیار
مظفر و کامکاری عادل باذل دریادل محب الفقراء و ملاذ الغربا محب و دوستدار اهل الله
اعنی سردار حبیب الله خان ایده الله تعالی ظلال جلاله علی مفارق المسلمین

وخلد ملکه و سلطنته الی یوم الدین بید بنده کمترین الراجی الی
شفاعة سید الثقلین غلام حسین در اواخر
شهور سنه ۱۳۱۰ هجری هزار و سه صد و ده
یوم دوشنبه چهارم ذی حجة الحرام
ارقام و اختتام پذیرفت
امید از ناظرین اینکه
هرگاه سهو و خطائی
دریابند بقلم
عفو و اصلاح
فرمایند
تمت

۷

کتابخانه
مجلس شورا

2

٧١٢ ٧١٢

عبدالحی حبیبی
(قندهار افغانستان)
ABDUL HAY HABIBI
(KANDHAR, AFGHANISTAN)